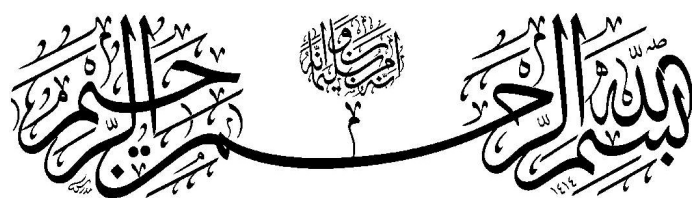


حجت اراد



در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی
حضرت آية الله خامنه‌ای



تهیه کننده: وبلاک شناخت رهبری، آیت الله خامنه ای

www.leader-khamenei.com



برای خواندن کتاب روی صفحه کلیک راست کرده
و گزینه rotate clockwise را انتخاب کنید .

آزادی

در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیه الله خامنه ای

تدوین: دکتر منوچهر محمدی

www.leader-khamenei.com

فهرست

| | |
|--|----|
| پیشگفتار..... | ۹ |
| فصل اول: تعریف آزادی | |
| آزادی یعنی چه؟..... | ۱۳ |
| آزادی و استقلال..... | ۱۷ |
| آزادی، دادنی، گرفتنی، آموختنی..... | ۱۷ |
| حدود آزادی..... | ۲۰ |
| عدم وجود آزادی مطلق..... | ۲۱ |
| محور آزادی..... | ۲۳ |
| حدود آزادی در اسلام و مسیحیت..... | ۲۴ |
| فصل دوم: آزادی در اسلام | |
| مفهوم آزادی در اسلام..... | ۲۹ |
| آزادی، زیر چتر احکام دین..... | ۳۰ |
| آزادی و بعثت الهی..... | ۳۳ |
| آزادی و آیات قرآن..... | ۳۴ |
| آزادی در روایات..... | ۳۹ |
| آزادی در صدر اسلام..... | ۴۲ |
| فصل سوم: آزادی در غرب | |
| آزادی و فلاسفه غرب..... | ۴۷ |
| حدود آزادی در غرب..... | ۴۸ |
| غرب و تصمیم برداشت از آزادی..... | ۵۱ |
| آزادی سیاسی در غرب..... | ۵۲ |
| سیستم دموکراسی غربی و نقش تبلیغات..... | ۵۴ |

| | |
|---------------------|---|
| سر شناسه: | خامنهای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - |
| عنوان و پدیدآور: | آزادی در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیتالله خامنهای / تدوین منوچهر محمدی؛ تهیه و تنظیم موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار حضرت آیتالله خامنهای مد ظله العالی) |
| مشخصات نشر: | تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵. |
| مشخصات ظاهری: | ۱۳۳ ص. |
| شابک: | 964 - 476 - 170 - 7 |
| وضعیت فهرست‌نویسی: | فیبیا |
| موضوع: | خامنهای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - -- نظریه درباره آزادی. |
| موضوع: | خامنهای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - -- پیام‌ها و سخنرانی‌ها. |
| موضوع: | آزادی. |
| شناسه افزوده: | محمدی، منوچهر، ۱۳۲۵ - .گردآورنده. |
| شناسه افزوده: | دفتر نشر فرهنگ اسلامی. |
| شناسه افزوده: | موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی. |
| رده‌بندی کنگره: | DSR ۱۶۹۲/۴۵۱۴ |
| رده‌بندی دیویی: | ۹۵۵/۰۸۴۴ |
| شماره کتابخانه ملی: | ۴۶۱۷۳ - ۸۵ |



دفتر نشر فرهنگ اسلامی

دفتر مرکزی: پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، بوستان کتاب، تلفن: ۲۲۸۵۶۱۲۴

| |
|--|
| عنوان: آزادی در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیتالله خامنهای |
| تهیه و تنظیم: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی |
| (حفظ و نشر آثار حضرت آیتالله خامنهای، مد ظله العالی) |
| تدوین: دکتر منوچهر محمدی |
| چاپ اول: تابستان ۱۳۸۵ |
| این کتاب در ۵۰۰۰ نسخه در چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد. |
| همه حق چاپ محفوظ است. |
| شابک: ۷ - ۱۷۰ - ۴۷۶ - ۹۶۴ |
| فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵ |
| فروشگاه شماره دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، تلفن: ۶۶۴۱۸۹۲۵ |
| فروشگاه شماره سه: تهریس، تلفن: ۲۲۷۱۳۳۵۱ فروشگاه شماره چهار: پاسداران، تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴ |
| فروشگاه شماره پنج: میدان آرک، جنب مسجد آرک، تلفن: ۳۳۹۷۲۷۴۱۲ |
| فروشگاه قم: خیابان ارم، تلفن: ۷۷۲۸۱۵۰ |
| فروشگاه مشهد: چهار راه شهدا، پشت باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع گلچینه کتاب، تلفن: ۲ - ۲۲۱۲۸۲۱ |
| مرکز بخش: میدان امام خمینی، خیابان فردوسی، نبش کوچه هنر، تلفن: ۳۳۱۱۴۲۸۸ - ۳۳۱۱۴۲۸۰ |

| | |
|---------------------------------|---|
| ۵۵ | هدف غرب از لیبرالیسم..... |
| ۵۹ | آزادی رسانه‌های غربی، از حرف تا واقعیت |
| ۶۱ | غرب و طرفداری از حقوق بشر!..... |
| ۶۳ | آزادی جنسی در غرب..... |
| ۶۴ | آزادی نوع غربی و اسلام..... |
| ۶۶ | آزادی از دید امریکا..... |
| ۷۱ | امریکا و دموکراسی دروغ..... |
| ۷۳ | مطبوعات و رسانه‌های امریکا..... |
| فصل چهارم: آزادی و اسلام | |
| ۷۹ | تفاوت آزادی در اسلام و غرب..... |
| ۸۱ | تفاوت تفکر اسلامی و مکاتب غربی در بیان مرزهای آزادی |
| ۸۵ | نظام اسلامی، مظهر آزادی..... |
| ۸۷ | «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» شعار اصلی..... |
| ۸۸ | آزادی سیاسی در نظام اسلامی..... |
| ۹۰ | آزادی انکار و نظام اسلامی..... |
| ۹۰ | دموکراسی در نظام اسلامی..... |
| ۹۲ | عدالت اجتماعی در نظام اسلامی..... |
| ۹۳ | حفظ آزادی مردم از وظایف اصلی حکومت..... |
| ۹۳ | تفاوت آزادی در نظام اسلامی با غرب..... |
| ۹۸ | آزادی مطبوعات..... |
| ۱۰۰ | آزادی قلم و بیان..... |
| ۱۰۱ | سوءاستفاده از آزادی مطبوعات..... |
| ۱۰۲ | آزادی مطبوعات در ایران..... |
| ۱۰۴ | مطبوعات، مایه‌ی روشنگری در جامعه..... |
| ۱۰۶ | حدود آزادی مطبوعات..... |
| ۱۰۶ | محکومیت مطبوعاتی..... |
| ۱۰۷ | روحیه‌ی آزادی و جوانی..... |
| ۱۰۷ | قدرت تحلیل جوانان نسبت به آزادیها..... |
| ۱۰۹ | هدف جوانان از آزادیخواهی..... |
| ۱۱۰ | آزادی زن در نظام اسلامی..... |
| ۱۱۴ | فلسفه‌ی حجاب..... |

| | |
|-----|---|
| ۱۱۵ | تفاوت آزادی زن در اسلام و غرب..... |
| ۱۱۶ | اسلام و آزادی بیان عقیده..... |
| ۱۱۹ | آزادی بیان در چهارچوب ارزشها..... |
| ۱۲۰ | حدود آزادی بیان..... |
| ۱۲۲ | آزادی اجتماعی و برداشتهای نادرست |
| ۱۲۵ | تفکر غلط نسبت به آزادی اجتماعی..... |
| ۱۲۸ | آزادی مردم، با تکیه بر مردم‌سالاری..... |
| ۱۲۹ | آزادی و عزت انسانها..... |

آزادی یعنی چه؟

برای این که این بحث روشن شود، ناچار باید درباره‌ی اصل مفهوم آزادی و نظر اسلام در باب آزادی و این که آزادی چه معنایی دارد، بحثی انجام گیرد. ... امیدوارم مجموعه‌ی بحثی که انجام می‌گیرد، یک بحث مفیدی برای آگاهیهای جامعه و همچنین برای عمل ما مسئولان جامعه باشد.

اولاً باید مفهوم آزادی را روشن کنیم. آزادی یعنی چه؟ تقریباً همه‌ی دولتهایی که در دنیا نام و عنوان و هیاهویی دارند - بلوکهای شرق و غرب - دم از آزادی می‌زنند. هم دموکراسیهای غربی مدعی آزادی هستند - منتها آزادی در غرب آزادی فردی است و معنای خاصی برای آن قائلند - و هم کشورهای بلوک شرق و رژیمهای سوسیالیستی و یا مدعی سوسیالیزم دم از آزادی و دموکراسی می‌زنند. بیشتر کشورهای شرقی و وابسته به بلوک شرق، در نام و عنوان دولتهایشان کلمه‌ی دموکراتیک را به کار می‌برند که به معنای آزادی است و ادعا می‌کردند که در این کشورها هم یکی از

هدفها آزادی است. البته در آنجا مقصود آنها از آزادی، آزادی فردی نیست؛ بلکه آزادی در مقیاس جامعه و حل شدن و هضم شدن آزادی فرد در آن چیزی است که آنها آن را آزادی جامعه می‌شمارند. بنابراین می‌بینید که در دنیا ادعای آزادی هست و هر دولت، رژیم، مکتب و دستگاهی، آزادی را به نحو خاصی معنا می‌کند و همه هم مدعی این هستند که آزادی را در جامعه‌ی خودشان تأمین کرده‌اند. در داخل اجتماعات اسلامی - از جمله اجتماع خود ما - هم عده‌ای هستند که دم از طرفداری از آزادی می‌زنند، چه افراد انقلابی و مؤمن که نام آزادی را به عنوان یک امر مقدس بر زبان می‌آورند و طرفدار تأمین آزادیها به اشکال مختلف هستند - بعضی آزادی سیاسی و بعضی آزادی اقتصادی و انواع آزادیهای دیگر - و چه افرادی که آزادی و طرفداری از آزادی و مطالبه‌ی آزادی را یک وسیله قرار داده‌اند تا اغراض سیاسیشان را در زیر آن بیوشانند. نهایتاً در داخل کشور هم، در بین گروههای روشنفکر و آگاه و مردم معمولی که بحمدالله این روزها از آگاهیهای سیاسی بالایی برخوردارند، کلمه‌ی آزادی به معانی و تعبیرات مختلف تکرار می‌شود. هر کسی از آزادی یک معنا و مفهومی را به ذهن متبادر می‌کند و حدود آزادی مشخص نیست. البته بعضی هم از افرادی که طرفدار بی‌بندوباریهای گوناگون (بی‌بندوباریهای جنسی و اخلاقی) هستند، وجود دارند که با شمار آزادی و این که ما آزاد هستیم هر کاری می‌خواهیم انجام دهیم و با مطرح کردن همان نوع آزادی‌ای که متأسفانه در غرب اسم

آن را آزادی گذاشته‌اند، اسم آزادی را می‌آورند که غالباً وقتی در جامعه‌ی ما گفته می‌شود، آزادی، همان معنای آزادی غربی در ذهنها تداعی می‌شود. ... در دنیا شاید بسیاری از این ادعاها در مورد آزادی زیر سؤال می‌باشد. یعنی نه در کشورهای غربی و نه در این دیکراسیها و جاهایی که علی‌الظاهر روزنامه‌ها هر حرفی را می‌توانند بنویسند و یا تلویزیونها چیزهایی را می‌توانند بگویند که در واقع نمایش و دکور آزادی است، آزادی واقعی وجود ندارد و آنچه هست در حقیقت بزک غلیظی است که بر چهره‌ی زشت نظامهای مستبد و دیکتاتور کشیده شده، و در واقع آزادی اینجا هم وجود ندارد؛ شاید آن آزادیها زیر سؤال رود و این بحث بتواند سررشته‌ای شود برای این که خیلی از ملت‌های کشورهای به اصطلاح آزاد، در آزاد بودن خودشان شک کنند و مطالبه‌ی آزادی بنمایند.^(۱)

این حرفهای «فلسفه‌ی آزادی چیست؟» و «چرا باید بشر آزاد باشد؟» لازم است استدلال و ریشه‌ی فلسفی داشته باشد. حرفهای گوناگونی زده شده است: فایده، خیر جمعی، لذت جمعی، لذت فردی و حداکثر، حقی از حقوق مدنی. همه‌ی اینها هم قابل خدشه است؛ خود آنها هم خدشه کرده‌اند.

اگر به نوشته‌جاتی که در زمینه‌ی لیبرالیسم^۱ در همین سالهای اخیر

۱. لیبرالیسم یا آزادیخواهی (Liberalism)، مجموعه روشها و سیاستها و ایدئولوژیهای است که هدفشان فراهم کردن آزادی هرچه بیشتر برای فرد است. هواداران و پیروان چنین عقاید و سیاستهایی را معمولاً آزادیخواه (لیبرال) می‌گویند. آزادیخواهی (لیبرالیسم) در آغاز



منتشر شده، نگاه کنید، خواهید دید که چقدر حرفهای و تکیه‌ی بی‌شمر و بی‌فایده و شنبیه مباحثات دوران قرون وسطی در مقوله‌ی آزادی گفته‌اند! این یکی حرفی زده است، آن یکی جواب داده است؛ دوباره جواب او را پاسخ داده است! واقعاً برای روشنفکران جهان سوم، بد سرگرمی‌ای نیست! یکی طرفدار این نظریه بنسود، یکی طرفدار آن نظریه بنسود؛ یکی استدلال این را قبول کند، یکی حاشیه‌ای به استدلال آن بزند؛ یکی نظریه را به نام خودش به دیگری بدهد. حداکثر این است که منشأ و فلسفه‌ی آزادی، یک حق انسانی است. (۲)

→ در اروپا با نام حزبها یا طبقات خاصی آمیخته بود، ولی امروزه با این‌که بعضی حزبها در اروپا و جاهای دیگر عنوان «آزادخواهی لیبرال» دارند، اصطلاح «آزادخواهی» معنای وسیعتر و کلی‌تری به خود گرفته و بیشتر نشان‌دهنده‌ی یک گرایش یا جهت فکری و سیاسی است که اصول کلی آن عبارت است از: (۱) ارزشمند شمردن بیان آزاده‌ی عقاید فردی؛ (۲) بارر به این‌که بازگویی آزاده‌ی عقاید برای فرد و جامعه سودمند است؛ (۳) پشتیبانی از نهادهای اجتماعی و سیاستهایی که بیان آزاده‌ی عقاید را ممکن می‌کنند. آزادخواهی همچون نظام همبسته‌ای از آرمانها و هدفهای عملی در سده‌های هفده و هجده در انگلستان شکل گرفت و پس از آن در دیگر کشورها، حزبها و نظریه‌های آزادخواهان‌های پدید آمد که با جداگانه رشد کرده یا از الگوی انگلیس تقلید شده‌اند. آزادخواهان (لیبرالها) در زمینه‌ی سیاست و امور مدنی از حکومت قانون و در زمینه‌ی اقتصاد از بازار آزاد اقتصادی هواداری می‌کنند. یکی از اصول اساسی آزادخواهی (لیبرالیسم) هواداری از آزادی فعالانه است؛ یعنی این آرمان که فرد فرصت آن را داشته باشد که با پرورش آزاده‌ی توانمندبهای خود و همچنین بازگویی آزاده‌ی عقاید خود، موجبات رشد و کمال خود را فراهم آورد و از این راه برای کمال جامعه سودمند باشد. از این‌رو، آزادخواهان از برابری حقوق و تکیه‌ی قانون بر انحصارها، از میان رفتن امتیازهای اشرافی و از حکومت قانون بر همه و تکیه‌ی قانون بر اصول عقلی هواداری می‌کنند. لیبرالیسم به هر نحوی که معنا شده، متضمن آزادی فردی در دیدگاههای سیاسی و اقتصادی و فلسفی آن است. (ر.ک: دانشنامه‌ی سیاسی، داریوش آشوری، تهران، مروارید، ۱۳۷۰، صص ۲۸۰-۲۸۴)

آزادی هدیه‌ی الهی و هدیه‌ی انقلاب است. آزادی متعلق به مردم و جزو فطرت مردم است. (۳)

آزادی و استقلال

در باب مفهوم آزادی، ما باید استقلال را - که یکی از شعارهای^۱ ماست - به کار بگیریم. یعنی مستقل فکر کنیم؛ تقلیدی و تبعی فکر نکنیم. اگر در این مسأله که پایه‌ی بسیاری از مسائل و پیشرفت‌های ماست، بنا شد از دیگران تقلید کنیم و چشم‌پایمان را فقط بر روی درجه‌ای که تفکرات غربی را به ما می‌دهد، باز کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم و نتیجه‌ی تلخی در اختیار خواهد بود. (۴)

نه استقلال می‌تواند جلو آزادی را بگیرد، نه آزادی می‌تواند جلو استقلال را بگیرد و این بسیار مبنای متین و مستحکمی است. اگر کسانی به نام آزادی و با شعار آزادی بخواهند پای دشمن را باز و نفوذ او را برقرار کنند، این آزادی نیست. این، آن چیزی است که دشمن می‌خواهد. این همان دامی است که دشمن می‌گستراند. امروز، روز حساسی است. این روزگار، روزگار حساسی است. (۵)

آزادی؛ دادنی، گرفتنی، آموختنی

امروز در دانشگاه، بحث آزادی، بسیار تکرار می‌شود. بعضی می‌گویند آزادی دادنی نیست، گرفتنی است. من می‌گویم آزادی، هم

۱. اشاره به شعار: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.

دادنی است، هم گرفتنی است، هم آموختنی است. «آزادی دادنی است» یعنی چه؟ یعنی مسؤلان حکومتها اجازه ندارند حق طبیعی آزادی - یعنی آزادیهای قانونی - را از کسی سلب کنند. البته این لطفی نیست که حکومتها می‌کنند؛ باید آزادی را بدهند و این یک وظیفه و تکلیف است. «آزادی گرفتنی است»، یعنی هر انسان آگاه و باشعوری در جامعه باید با حق آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کند و بخواهد. و اما «آزادی آموختنی است»، یعنی آزادی، آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت؛ بدون فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه‌ای - چنان که شایسته است - فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه، ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده‌ی از آن را ندانند، مطمئن باشند آزادی را - که برای یک جامعه‌ی فعال و کوشا و پیشرو یک ضرورت است - از دست خواهند داد و از نظر اسلام این برای یک جامعه فاجعه است؛ آزادی که از دست برود، فاجعه است. از نظر اسلام، هر نوع استبداد و دیکتاتوری - چه دیکتاتوری فردی، چه دیکتاتوری دسته‌جمعی، دیکتاتوری دسته‌جمعی هم مثل دیکتاتوری فردی است، فرقی نمی‌کند؛ دیکتاتوری حزبی هم مثل دیکتاتوری فردی است و گاهی بدتر هم است - و این که یک نفر بخواهد با رأی برخاسته از نفسانیات خودش سرنوشت مردم را به دست بگیرد، مردود است و اگر در جایی پیش بیاید، فاجعه است. اگر ندانیم چگونه باید با آزادی معامله کنیم و فرهنگ و ادب آزادی را شناسیم، این‌گونه خواهد شد. عده‌ای

می‌خواهند این‌گونه شود. عده‌ای می‌خواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادی، هرج و مرج به وجود آورند تا مردم، تشنه‌ی یک استبداد قدرتمند شوند. در بعضی از جوامع، کار هرج و مرج و اغتشاش و بی‌انظمی و بی‌انضباطی به جایی می‌رسد که مردم آرزو می‌کنند کاش آدم مستبد و قدری بیاید و نظم را برقرار کند! عده‌ای می‌خواهند کار این جامعه را به آن‌جا بکشانند. به قدری از آزادی، بد و غلط استفاده کنند و غیرمتعهدانه با افکار و احساسات و ایمان و دلبستگیهای مردم و نیازهای جامعه بازی کنند تا جامعه را به خروش آورند. اینها دشمنان آزادی‌اند. آزادی را نباید بدنام کرد. از آزادی نباید دشمنه‌ای ساخت و سینه‌ی حافظان آزادی را هدف قرار داد. با آزادی نباید بازی کرد. کسانی که نام آزادی را می‌آورند، ولی به فرهنگ آزادی مطلقاً پایبند و متعهد نیستند، به آزادی ضربه می‌زنند. اینها طرفدار آزادی نیستند. اینها به آزادی خیانت می‌کنند. آزادی نباید وسیله‌ی قانون‌شکنی و تیشه زدن به ریشه‌ی نظام جمهوری اسلامی باشد. در شرق و غرب عالم، هیچ نظامی کسانی را که تیشه برمی‌دارند و به ریشه‌ی آن نظام می‌زنند، پذیرایی نمی‌کند؛ اما جمهوری اسلامی این کرامت را کرد. مدتی طولانی کسانی به نام آزادی، با ایمان و دلبستگیهای مردم هر کار خواستند، کردند. جمهوری اسلامی هم - حال به هر دلیلی - سکوت کرد؛ نظام هم تحمل و به تعبیری کرامت کرد. (۶)

حدود آزادی

بخشی که وجود دارد، بر سر حدود آزادی است. بالاخره این آزادی مطلق یک جایی باید محدود شود. انسان اگر بخواهد زندگی مطلوب و راحتی داشته باشد، باید قبول کند که مقداری از آزادهای او گرفته و در جایی متوقف شود. بخشی که بین متفکران و فلاسفه‌ی اجتماعی و کسانی که در این باب نظر داده‌اند وجود دارد، در این است که مرز آزادی کجاست؟ یعنی انسانها تا چه حد و در چه محدوده‌ای و در چه چهارچوبی آزادند و تا کجا که رسیدند، باید جلوی آزادی آنها گرفته شود؟^(۷)

جمهوری اسلامی، آزادی را به معنای حقیقی کلمه وارد جامعه‌ی ما کرده؛ اما استفاده‌ی از آزادی ادبی دارد. ما ادب استفاده از آزادی را هم باید یاد بگیریم و یاد بدهیم. این هم وظیفه‌ی جمهوری اسلامی است. عده‌ای به نام آزاداندیشی، مرزهای فضیلت و حقیقت را لگدکوب کرده‌اند و به نام آزاداندیشی و نوآوری، همه‌ی اصول مقدس حقیقی را نادیده گرفته یا تحقیر و یا مسخره کرده‌اند. یک عده هم به صورت عکس‌المعملی یا به خاطر مسائل دیگری که در ذهنشان بود، به پایه‌هایی چسبیدند که باید بر روی آن پایه‌ها نوآوری می‌شد. نیاستی به آنچه که گفته شده، اکتفا کرد و متحجر شد؛ یعنی تحجر در مقابل مرز شکنی و افراط در مقابل تفریط.^(۸)

عدم وجود آزادی مطلق

در درجه‌ی اول باید بدانیم که آزادی به معنای رها بودن از هر قید و بند و ندیدن مانع بر سر راه خود و این که هر کس هر کاری که مایل است و دوست دارد، آن را بتواند انجام دهد؛ در هیچ یک از مکتبها، فرهنگها و نظرات فلسفی و اجتماعی به صورت یک ارزش ذکر نشده است. از آزادی بی‌بندوباری و آزادی مطلق، هیچ کس در دنیا طرفداری نکرده و ممکن هم نیست در برخورداری از آن کسی موفق باشد. اگر فرض کنیم در جامعه‌ی بشری، انسان در هر کاری که مایل است انجام بدهد آزاد باشد و هیچ مانعی بر سر راه او نباشد، نفس این آزادی به طور طبیعی آزادی بسیاری از مردم دیگر را محدود و راحتی، امنیت و آزادی آنها را سلب خواهد کرد. بنابراین آزادی انسانی و جامعه‌ی انسانی به صورت مطلق، اصلاً نه ممکن است و نه کسی طرفدار آن است.

حتی آنارشیستهایی که در قرن نوزدهم و بیستم در اروپا پیدا شدند

۱. آنارشیسم (anarchism): سرورستیزی؛ دولت‌ستیزی. آنارشی که از ریشه‌ی یونانی Anarkia: بی‌سروری گرفته شده است، یک گرایش سیاسی - اجتماعی است که خواستار آزادی فرد از همه‌ی قیومیتها و حاکمیتها و خواهان حذف بالقوه و بالفعل حکومتهاست. طرفداران این نظریه هوادار بر افتادن هرگونه دولت و نشستن انجمنهای آزاد و همیاری داوطلبانه‌ی افراد و گروهها به جای هر شکلی از دولت هستند. حمایت بی‌دریغ و مداوم آنارشیسم از به کار بردن زور و اغتشاش باعث شده است که این ایدئولوژی همواره مورد حمله و انتقاد قرار گیرد. اقلیتی از آنارشیستها که خود را آنارشیستهای صلودرصد عملگرا می‌نامیدند، معتقد بودند که تنها راه نیل به جامعه‌ی مطلوب آنارشیستی، تخریب فیزیکی جامعه‌ی معاصر است. اینان از اقدامات فردی در جهت تروریسم و آدم‌کشی حمایت

آنها نفوذ و رسوخ دادند که این حقیقی است که امروز در دنیا مشاهده می‌کنیم؛ هم در بلوک غرب و نظامهای دموکراسی که طرفدار آزادی فردی هستند و هم در نظامهای شرقی و دستگاههای سوسیالیستی که طرفدار آزادیهای اجتماعی و هضم آزادی فردی در آزادی اجتماعی هستند، این حقیقت وجود دارد؛ که به نامها و مکاتب گوناگون - اومانیسیم^۱ و غیره - هر کدام لطمه‌ای به این آزادی زدند. (۱۰)

معنوی آزادی

مرزهای صحیح را باید رعایت کرد. البته این مرزها هم، مرزهایی نیست که یک حکومت یا یک نظام بخواهد به خاطر منافع خودش آنها را تعیین کند. حالا اگر هم به فرض حکومتهایی در دنیا هستند - که لابد هم هستند - و تعیین می‌کنند، نظام جمهوری اسلامی این‌طور نیست؛ نظام جمهوری اسلامی مبنایش بر عدالت است. یعنی اگر مقام رهبری از عدالت بیفتد، به‌طور خودکار و بدون این‌که هیچ عامل دیگری لازم باشد، از رهبری می‌افتد. در چنین نظامی معنا ندارد که بخواهند برای منافع صنفی یا گروهی یا دیدگاههای خاص حکومتی، مرزی معین کنند؛ نه.

۱. اومانیسیم شالوده فرهنگ و فلسفه بعد از رنسانس در غرب است که بر اساس آن، «انسان» میزان کلیه ارزش‌ها و فضایل از جمله حق و حق‌گرای است. اومانیسیم، سرشت انسانی و علایق طبیعت آدمی را میزان همه چیز قرار می‌دهد. پایه‌گذاران اومانیسیم درصدد بودند تا روح آزادی و خودمختاری انسان را که در قرون وسطا از دست داده بود، دیگر بار از طریق ادبیات کلاسیک به او بازگردانند تا بتوانند طبیعت و تاریخ را قلمرو حکومت خود ساخته و بر آن مسلط شوند.

و شمار آزادی از تمام قوانین و قیود اجتماعی را سر دادند، به حدود و قیودی معتقد بودند و در عمل آنها را رعایت می‌کردند. خلاصه، آزادی به معنای مطلق - یعنی این‌که انسان هر کاری که مایل بود و هر چه که اراده کرده، برایش مباح باشد - نه منطقی است و نه ممکن و نه هیچ کس در دنیا از آن طرفداری کرده است. (۹)

آزادی مرزهایی دارد. آزادی غیر از این است که کسی به استناد آزادی هر سوء استفاده‌ای که خواست بکند؛ کمالین‌که در دنیا این کار شده است و کمالین‌که به نام آزادی بزرگترین بارها بر انسانها تحمیل شده، و بزرگترین جنایتها انجام گرفته است و به نام آزادی نسلهای انسانی به فساد اخلاقی و شهوانی دچار شده است. به نام آزادی، آزادی حقیقی از ذهنهای انسانها در فرهنگها و مکاتب غربی گرفته شده است. به نام آزادی، چشمها و عقولهای آنها را بستند و هر چه خواستند، در ذهن و دل

→ می‌کردند. در فعالیتهای آتاریستی، حوادث توأم با اعمال زور وجود داشته است. بنیاد آتاریسیم بر دشمنی با دولت است، ولی در عین حال، وجود هرگونه قدرت سازمان‌یافته‌ی اجتماعی و دینی را نیز ناروا می‌شمرد. آتاریسیم قوانین دولتها را سرچشمه‌ی تجاوز و خاستگاه همه‌ی بدیهای اجتماعی می‌داند و به این دلیل خواستار از میان رفتن همه‌ی دولتهاست. آتاریستها بر خلاف آنچه معروف است، آشوبخواه یا «هرج و مرج طلب» نیستند و جامعه را بی‌سامان نمی‌خواهند، بلکه به نظامی می‌اندیشند که بر اثر همکاری آزادانه پدید آمده باشد که بهترین شکل آن از نظر ایشان ایجاد گروههای خودگردان است؛ زیرا آتاریستها انسان را بالذات اجتماعی می‌انگارند. از آن‌جا که تجارب زندگی اجتماعی و سیاسی بشر نشان داده است که هر جا و هر موقع حکومت در کار نبوده، هرج و مرج رخ نموده است، لذا طالبان حذف حکومت را «هرج و مرج طلب» نام نهاده‌اند و آتاریسیم را معادل «هرج و مرج طلبی» خوانده‌اند. (رک: فرهنگ خاص علوم سیاسی، حسن علیزاده، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ و دانشنامه‌ی سیاسی، داریوش آشوری، تهران، مروارید، ۱۳۷۰)

مرز، همان مرزهای اسلامی است؛ همان چیزهایی است که در قرآن و در حدیث و در فهم صحیح از دین، به عنوان مرز شناخته شده است. اینها معتبر است و باید رعایت شود و اگر رعایت نشود، همه‌ی مسؤولان - مسؤولان قضایی، مسؤولان دولتی، وزارت ارشاد و دیگران - موظفند. اگر به وظیفه عمل نکنند، گناه و تخلف کرده‌اند. موظفند که این مرزها را رعایت کنند. در داخل آن مرزها - که البته آن مرزها استثناء‌هاست - همان اصل زیبا و درخشان آزادی است که باید مورد استفاده قرار گیرد. ^(۱۱)

حدود آزادی در اسلام و مسیحیت

در زمینه‌ی حدود آزادی، ادیان حرفهای گفتنی بسیاری دارند و به نظر ما امروز یکی از چیزهایی که می‌تواند مورد هدف و نگاه ادیان - اسلام و مسیحیت - قرار گیرد، همین مسأله است. ما امروز شاهد افراط و تفریط در این زمینه هستیم. در بخشهایی از زندگی مردم، دیکتاتوریا اعمال نفوذهای مرئی و نامرئی، آزادی را از مردم می‌گیرند. در یک بخش دیگر، آزادیهای فراوانی - که اسمش آزادی نیست؛ بی‌بندوباری است - به انسان‌ها داده می‌شود. از نظر ادیان، هر دو طرف قضیه انحراف محسوب می‌شود. من فکر می‌کنم، هم مسیحیت و هم اسلام در نفی دو طرف آزادی حقیقی، نظرات نزدیک به یکدیگر داشته باشند. گمان می‌کنم امروز یکی از وظایف مهم و عمده‌ی همه‌ی کسانی که به سرنویشت بشریت و نسل جوان علاقه دارند، این است که با فساد و بی‌بندوباری روزافزون در دنیا مقابله کنند. ^(۱۲)

در فرهنگ غربی که قانون مرز آزادی را معین می‌کند، این قانون ناظر به مسائل اجتماعی است؛ بدین معنی که قانون می‌گوید آزادی هیچ انسانی نباید آزادی دیگران را تهدید کند و منافع آنها را به خطر بیندازد. در اسلام مرز فقط این نیست. یعنی قانونی که آزادی انسان را محدود می‌کند، به انسان می‌گوید که به منظور استفاده از آزادی علاوه بر این که باید آزادی دیگران را به خطر نیندازد و منافع جامعه و دیگران را تهدید نکند، باید منافع خود انسان و خود آن شخص را نیز به خطر نیندازد. قوانین بشری، برای انسان تا آن جایی که هیچ گونه کار او رابطه‌ای با جامعه نداشته باشد، تکلیفی معین نمی‌کند؛ توصیه می‌کند، اما تکلیف و الزام نمی‌کند. اسلام و ادیان الهی علاوه بر این که به فکر حقوق و آزادیهای دیگران هستند و می‌گویند یک انسان نباید به بهانه‌ی آزاد بودن، حقوق دیگران را تهدید کند و به خطر بیندازد، همچنین می‌گویند که یک انسان به بهانه‌ی آزاد بودن و اختیار داشتن، حق ندارد و نمی‌تواند منافع شخص خودش را هم به خطر اندازد؛ خود او نیز نباید از قبل آزادی خود ضرر ببیند. ^(۱۳)

منابع:

۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۵/۹/۱۴
۲. بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان..... ۱۳۷۷/۶/۱۲
۳. بیانات در دیدار مردم مشهد و زائران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ۱۳۷۸/۱/۱
۴. بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان..... ۱۳۷۷/۶/۱۲
۵. بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم..... ۱۳۷۹/۷/۱۴
۶. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر..... ۱۳۷۹/۱۲/۹
۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۵/۱۰/۵
۸. بیانات در دیدار اعضای انجمن اهل قلم..... ۱۳۸۱/۱۱/۷
۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۵/۱۰/۵
۱۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۵/۹/۱۴
۱۱. بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان..... ۱۳۷۷/۶/۱۲
۱۲. بیانات در دیدار اسقف اعظم اتریش..... ۱۳۷۹/۱۲/۳
۱۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۵/۱۱/۳

فصل دوم

آزادی در اسلام

مفهوم آزادی در اسلام

آیا اساساً در معارف اسلامی و متون اسلامی چیزی به نام آزادی هست یا خیر؟ ممکن است بعضی این طور تصور کنند که اصلاً ادیان، با آن چیزی که اسم آن حریت و آزادی است، هیچ موافقتی ندارند و ادعا کنند که آزادی اجتماعی و آزادیهای فردی و آزاد بودن انسان، اولین بار در اروپا به وجود آمد و حدود دوست سال قبل - مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه - مسأله‌ی آزاد بودن انسان و آزاد متولد شدن هر انسان مطرح شد و بگویند این که شما می‌خواهید مسأله‌ی آزادی را به اسلام بچسبانید، یک تلاش بیهوده است؛ اصلاً اسلام و بقیه‌ی ادیان با آزادی سرکاری ندارند و این مفهوم اجتماعی - سیاسی که امروز در دنیا رایج است، یک مفهوم اروپایی و غربی و ناشی از انقلاب کبیر فرانسه و انقلابها و مکاتب غربی است و ربطی به اسلام ندارد.

ما باید ببینیم که اساساً هیچ مفهومی در اسلام به عنوان آزادی هست یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال باید عرض کنم که به‌عکس، مفهوم آزاد بودن انسانها، قرن‌ها پیش از آن‌که در اروپا مطرح شود، در اسلام مطرح

شده است و قرن‌ها پیش از آن‌که متفکران، روشنفکران، انقلابی‌ها و رهبران اروپایی به فکر بیفتند که آزادی بشر را یکی از حقوق اساسی بشر بدانند، در اسلام چنین کاری صورت گرفته است. حالا اگر آزادی را به معنای لطیف و بلند آن معنی کنیم، که آزادی روح انسان از آلائش، از هوئی و هوسها، از رذایل و از قید و بندهای مادی است، این معنی، تا امروز هم هنوز در انحصار مکاتب الهی است و اصلاً مکاتب غربی و اروپایی آن را استشمام نکرده‌اند. آزادی‌ای که در انقلاب کبیر فرانسه در قرن هجدهم و بعد از آن در دنیای غرب مطرح شد، خیلی کوچکتر و محدودتر و کم‌ارزشتر از آن آزادی‌ای است که انبیا الهی و مکاتب الهی درباره‌ی آن بحث کردند. اگر آزادی را به این معنا بگیریم، این مخصوص مکاتب الهی است. اما اگر آزادی را با همان معنی و مفهومی که امروز در مکاتب سیاسی مطرح می‌شود - آزادیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آزادی فکر و اندیشه و عقیده - مد نظر قرار دهیم، علی‌رغم تفاسیر مختلفی که در هر یک از این عناوین وجود دارد، در همین مسائل هم اسلام قرن‌ها قبل از انقلابها و مکاتب اروپایی این آزادی را به ارمغان آورده است.^(۱)

آزادی، زیر چتر احکام دین

سعادت، در عمل به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون آزادی و آزادگی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا می‌خواهند آزادی را پیدا کنند؟ زیر چتر احکام دین است که

همه‌ی خواسته‌های انسانها برآورده می‌شود.

انسان امروز، با انسان هزار سال قبل، با انسان ده‌هزار سال قبل، از لحاظ نیازهای اصلی هیچ تفاوتی نکرده است. نیازهای اصلی انسان اینهاست: امنیت می‌خواهد، آزادی می‌خواهد، معرفت می‌خواهد، زندگی راحت می‌خواهد، از تبعیض گریزان است، از ظلم گریزان است. نیازهای متبادر زمانی، چیزهایی است که در چهارچوب اینها و زیر سایه‌ی اینها ممکن است تأمین شود. این نیازهای اصلی، فقط به برکت دین خداست که تأمین می‌شود و لاخیر.^(۲)

اسلام به ملتها استقلال و آزادی می‌دهد؛ هم آزادی در محیط زندگی خودشان - آزادی از قدرتهای دیکتاتور و مستبد، آزادی از خرافات و جهالتها، آزادی از تعصبات جاهلانه و کج‌فکرها - و هم آزادی از کمند قدرت اقتصادی و فشار سیاسی استکبار. اسلام به ملتها رفاه و پیشرفت اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی هم می‌دهد.^(۳)

آزادی با همین مفهوم درخشانی که امروز، دنیا از آن یاد می‌کند - یعنی آزادی از قید عبودیتها و اسارتها و سلطه‌ها و ارزش دادن به اراده‌ی انسان - در اسلام هست. این که بعضی تصور کرده‌اند آزادی با چنین مفهومی دو سه قرن است که در دنیا پیدا شده، اشتباه است. آیات و روایات اسلامی مبین این است که آزادی، درست با همین مفهوم کلی در اسلام سابقه دارد؛ بلکه در ادیان دیگر هم وجود دارد. متنها مفهوم آزادی صددرصد منطبق با آزادی اسلامی نیست. آزادی اسلامی، دامنه‌ی

وسیعتری دارد. در یک جهاتی دقیقتر و حساستر است.^(۴)
 پس فرهنگ و مفهوم آزادی در اسلام یکی از آن مفاهیم قطعی و حتمی است. اگر کسی تصور کند یا به ذهنش خطور کند که اسلام دینی است که آزادیهای اجتماعی و فردی را سلب می کند و در فرهنگ اسلامی، آزادی نیست، تصویری باطل کرده است. البته آزادی غیر از بنی‌بندهایی است. آزادی غیر از گمراه کردن افراد و اغواگری است. آزادی غیر از خودرایی و خودکامگی است. آزادی غیر از این است که کسی هر کاری دلش خواست، انجام دهد، ولو با چهارچوبهای پذیرفته شده‌ی جامعه یا حقوق جامعه و یا حقوق افراد دیگر در تضاد باشد.

آزادی مرزهایی دارد. آزادی غیر از این است که کسی به استناد آزادی هر سوء استفاده‌ای که خواست بکند؛ کمترین که در دنیا این کار شده است و کمترین که به نام آزادی «بار»ها بر انسانها تحمیل شده و بزرگترین جنایتها انجام گرفته است و به نام آزادی نسلهای انسانی به فساد اخلاقی و شهوانی دچار شده است. به نام آزادی، آزادی حقیقی از ذهنهای انسانها در فرهنگ و مکاتب غربی گرفته شده است. به نام آزادی، چشمها و عقلهای آنها را بستند و هر چه خواستند، در ذهن و دل آنها نفوذ و رسوخ دادند که این حقیقی است که امروز در دنیا مشاهده می‌کنیم؛ هم در بلوک غرب و نظامهای دمکراسی که طرفدار آزادی فردی هستند و هم در نظامهای شرقی و دستگاهاهای سوسیالیستی که طرفدار آزادیهای اجتماعی و هضم آزادی فردی در آزادی اجتماعی هستند، این حقیقت

وجود دارد که به نامها و مکاتب گوناگون - اومانیسیم^۱ و غیره - هر کدام لطمه‌ای به این آزادی زدند.

بنابراین باید این مفهوم اسلامی که مفهوم بسیار عالی و افتخارآمیزی است، درست معنا شود. ... اگر ما در باب آزادی نظر اسلام را درست تبیین و تشریح کنیم، در دنیا باقی دار نمی‌شویم و پیش کشورهایی که دم از آزادیهای دروغین، تقلبی و گمراه‌ساز می‌زنند، ما هستیم که زیانمان سر دنیا دراز است که چرا به انسان آزادی داده نمی‌شود؟ چرا به نام آزادی به انسانها ظلم و جفای می‌شود؟ لذا باید نظر اسلام در باب آزادی دانسته شود و این یک بحث لازم برای مردم و کسانی است که با مسائل جهانی هم در ارتباط هستند. و ان‌شاء‌الله راهگشای خود ما و مسؤولان کشوری هم خواهد بود که بتوانیم بر اساس این حدود، وظایفمان را هرچه بیشتر بفهمیم.^(۵)

آزادی و بعثت الهی

امروز، آنچه که از شمارها در دنیا مطرح است، همان بعثت الهی است؛ اگرچه غالباً عملی تحت آن شمارها نیست. مثل شمار عدالت اجتماعی، آزادی و آزادی، علم و دانش و ترقی خواهی، تعالی سطح زندگی و دیگر شمارهایی که دولتها و ملتها و صاحبان انکار و مکاتب، آنها را می‌دهند. نفس این شمارها در دنیا، به برکت بعثتها و بعثتِ آخرین

۱. ر.ک: ص ۲۳

مطرح شده است، که البته به شکل ناقصش، در دست مردم وجود دارد و بعضی به سمت آن حرکت می‌کنند. (۶)

هر وجیب از این خاک و این سرزمین، یادآور خاطره‌ای از دوران پیامبر خدا ﷺ و یاران فداکار و نورانی اوست. در این سرزمین بود که اسلام طلوع کرد و پرچم جهاد برافراشته شد و آزادی بشریت از همه‌ی غل و زنجیرهای جاهلیت رقم خورد.

امروز که ملت‌های مسلمان، پس از چند قرن انحطاط و رکود و ذلت، در چهارگوشه‌ی جهان اسلام، به بیداری و قیام‌الله‌گرایده‌اند و عطر آزادی و استقلال و بازگشت به اسلام و قرآن، در فضای بسیاری از کشورهای اسلامی منتشر گشته است، بیش از همیشه مسلمانان نیاز دارند که پیوند خود را با آن گذشته‌ی نورانی و معجزنشان، با دوران قیام‌الله و مبارزه‌ی دوران نخستین اسلام، مستحکم کنند. (۷)

اسلام در مدینه به معنای واقعی کلمه، متضمن آزادی و - به تعبیر امروز ما - مردم‌سالاری بود. در مدینه و زادگاه و پایگاه نبوت، این‌طور بود؛ اما در مناطق دوردستی که فلان سردار اموی در خراسان یا اصفهان یا فارس مشغول حکومت بود، این خبرها وجود نداشت. (۸)

آزادی و آیات قرآن

«و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم»^۱ از آیاتی است که

شایسته است بر لوحه‌های زرینی نوشته شود و بر سر در همه‌ی مجامعی که در دنیا برای حقوق بشر انسانها مبارزه می‌کنند، نصب گردد.

... آیه دربارہ‌ی شخصیت پیغمبر ﷺ و یکی از توصیفات است که از شخصیت رسول‌گرامی در قرآن شده است. در قرآن چندین آیه دربارہ‌ی شخصیت و یاران پیغمبر ﷺ آمده و هر کدام از آیات یاد شده، بُعدی از ابعاد عظیم آن شخصیت را بیان می‌کند، که آیه‌ی مذکور از برجسته‌ترین آنهاست. از جمله مطالبی که در این آیه آمده، این است که پیامبر ﷺ بندها را از پاهای انسانها بر می‌دارد. آن غل و زنجیرهایی را که به پای انسانها سنگینی می‌کند و مانع از تحرک آنها، پرواز آنها، اوج گرفتن و تکامل آنها می‌شود، از گردن و پاهایشان باز می‌کند. «اصراً» در لغت به معنای ریسمانهایی است که پایه‌ی خیمه را به وسیله‌ی آن با میخ به زمین می‌کوبند که تا ریسمانها به خیمه بسته است، خیمه نمی‌تواند، تکان بخورد. انواع و اقسام تحمیلها، تبعیضها، محدودیتها، تلقیها و تزیقهایی که امروز به صورت مدرن در دنیا مطرح است، انسانها را به صورت یک حیوان در می‌آورد.

انسان در بسیاری از جوامع غربی به صورت یک حیوان زندگی می‌کند و اصلاً از زشحات انسانی در او اثری نیست. چه چیز او را این‌طور اسیر کرده است؟ گاهی چنین انسانی اوج می‌گیرد؛ اما همین انسان را شما در این جوامع غربی می‌بینید که اسیر تمایلات پست مادی، اسیر ظلمها، تبعیضها، تلقیهای پست‌کننده و خفتها و ذلتها شده است. این همان

خواهیم انداخت. این، مرز آزادی است. پس، آزادی در منطق اسلامی، یک تفاوت دیگرش این است که مرزی از ارزشهای معنوی دارد.

تفاوت دیگر این است که آزادی در تفکر لیبرالیسم غربی، با «تکلیف» منافات دارد؛ آزادی، یعنی آزادی از تکلیف؛ در اسلام، آزادی آن روی سکه‌ی «تکلیف» است. اصلاً انسانها آزادند، چون مکلفند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت؛ مثل فرشتگان بودند. به قول مولوی:

در حدیث آمد که خلاق مجید

خلاق عالم را سه گونه آفرید

یک گژه را جمله عقل و علم و وجود

آن فرشته استی نداند جز سجود

بشر خصوصیتش این است که مجموعه‌ای از انگیزه‌ها و غرایز متضادی است و مکلف است که در خلال این انگیزه‌های گوناگون، راه کمال را بییابد. به او آزادی داده شده، به خاطر بیمودن راه کمال. همین آزادی باین ارزش، برای تکامل است؛ کمالین که خود حیات انسان برای تکامل است: «و ما خلقت الجن و الانس الیعبودن»؛ خداوند جن و انس را آفریده، برای رسیدن به مرتبه‌ی عبودیت او که مرتبه‌ی بسیار والایی است. آزادی هم مثل حتی حیات است؛ مقدمه‌ای است برای عبودیت.

۱. ذاریات: ۵۶

«اصر» هاست. این همان غل و زنجیرهاست. پیامبران وقتی وارد جامعه می‌شوند، اولین کارشان این است که این غل و زنجیرها را از گردن این زندانی باز کنند؛ ... آزادی یعنی این. پس مفهوم آزادی در قرآن کریم و روایات و متون اسلامی آمده است.

نفس آزادی و خود این مفهوم متعالی و راقی‌ای که حداکثر دوپست سال است در مطبوعات، کتابها و اندیشه‌های غربی راه پیدا کرده است، در قرآن کریم هست و یقیناً در مکتب بسیاری از انبیاء الهی هم وجود دارد.^(۹)

در قرآن، سوره‌ی احزاب، آیه‌ی شصت، می‌فرماید: «لئن لم یثته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجعون فی المدینة لفرغناک بهم». مرجفون در کنار منافقان و بیماردلان - الذین فی قلوبهم مرض - قرار دارند. منافقان یک دسته‌اند، بیماردلان - الذین فی قلوبهم مرض - مرجفون دیگری هستند؛ این «مرجفون» در کنار آنها گذاشته شده‌اند. مرجفون یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند. یک جامعه‌ی تازه تأسیس شده‌ی اسلامی، با آن همه دشمن، آن همه بسیج قرآنی، آن همه بسیج نبوی، همه باید برای دفاع از کشور و از این نظام عظیم انسانی و مردمی، از لحاظ روحی آماده باشند؛ اما یک عده مثل خوره به جان مردم بیفتند و روحیه‌ها را تضعیف کنند. اینها مرجفونند. قرآن می‌گوید: اگر «مرجفون» - یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند، آدم را ناامید می‌کنند، مردم را از اقدام باز می‌دارند - دست برندارند، «لنفرینک بهم»؛ تو را به جان آنها

آزادی در روایات

من در این جا چند سخن از رهبران اسلام را عرض می‌کنم تا ببینید اسلام به این آزادی، که در حقیقت رهایی معنوی و آزادی از قیدها و زنجیرهای درونی انسان است، چگونه نظر می‌کند:

یک جمله این است: «لا یسترقنک الطمع و قد جعلک الله حرّاً»؛^۱ یعنی ای انسان! طمع و آز تو را اسیر و برده نکند، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده است.

آزادی‌ای که طمع آن را سلب می‌کند و از بین می‌برد، چگونه آزادی است؟ طمع و آز و حرص انسانی، او را اسیر می‌کند، این ضد آزادی است. نه این که انسان آزادیخواه باشد و خود را آزاد بداند، اما اسیر بند طمع باشد. این خود او را برده خواهد کرد.

جمله‌ی دیگر: «من ترک الشّهوات کان حرّاً»؛^۲ کسی که شهوات و هوسها و تمایلات نفسانی خود را رها می‌کند، او آزاد و حرّ است. کسی که اسیر شهوات و غرق در تمایلات نفسانی است، چطور آزادی دارد؟ این همان نقطه‌ای است که آزادی را از دیدگاه و بینش اسلام به طور کلی از آزادی‌ای که در بینش غرب هست، جدا می‌کند. آنها می‌گویند اگر کسی اسیر تمایلات و برده‌ی هوسها و شهوت‌های خودش است، او را آزاد بگذارید. این آزادی نیست؛ اسارت و بردگی است. هیچ عاملی از بیرون

۱. غررالمکم، ص ۲۹۸
۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۸

در غرب، در نفی «تکلیف» تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها تفکرات دینی، حتی تفکرات غیردینی و کل ایدئولوژیها را که در آنها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست، نفی می‌کنند! الان در آثار اخیر همین لیبرال‌نویسهای امریکایی و شبه‌امریکایی و کسانی که پیامبرشان آنها هستند - امت‌های آنها در کشورهای دیگر، از جمله متأسفانه بعضیها در کشور خود ما دنبال همین هستند - دیده می‌شود که می‌گویند تفکر آزاد غربی، با اصل «باید و نباید» و با اصل ایدئولوژی مخالف است! اسلام بگلی نقطه‌ی مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تکلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی، تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخابهای بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد.

... این است که مقوله‌ی آزادی، مقوله‌ای اسلامی است. درباره‌ی آن، اسلامی بیندیشیم و همه به نتایج آن به عنوان یک حرکت اسلامی و یک تکلیف شرعی، معتقد باشیم. آنچه را که بحمدالله در صحنه‌ی جامه وجود دارد، قدر بدانیم و از این امکان حداکثر استفاده را بکنیم. صاحبان فکر و صاحبان اندیشه باید تلاش کنند. البته بعضی از بحثها هست که در چهارچوبهای تخصصی مطرح است و باید در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات خاص و در مجموعه‌های خاص مطرح شود. بعضیها هم هست که نه، مورد استفاده‌ی همگان است. باید مطرح شود و همه استفاده کنند و بهره ببرند. (۱۰)

نمی‌تواند یک انسان را آن‌طور برده‌کند که شهوت و هوی و هوس درونی او را برده می‌کند. لذا امروز می‌بینید در دنیا استعمارگران برای اسیر کردن ملتها و برای می‌گیر کردن شخصیتها - حتی مبارزان - از این راه استفاده می‌کنند و آنها را در دام شهوت می‌اندازند. یکی از کارهایی که امروز دستگاههای جاسوسی در همه جای دنیا به آن مشغولند، همین است. شخصیتهایی را که از آنها حساب می‌برند، و می‌ترسند و فکر می‌کنند برایشان مزاحمت ایجاد کنند، با تدابیر و شیطنتهای خاصی، بدون این‌که خودشان بفهمند، در دام یک امر شهنانی، در دام زن و پول سوق می‌دهند و همان انسانی که آن‌طور آزاد بود، فریاد می‌کشید و اظهار وجود می‌کرد، مثل یک برده و اسیر و غلام، مطیع آنها می‌شود. پس شهوات هستند که اسیرکننده‌ی انسانند.

یک روایت دیگر: «من زهد فی الدنیا اعتق نفسه و ارضی ربه». ^۱ آن کسی که به جلوات دنیا و تمایلات دنیوی بی‌اعتنا باشد، او جان خود را آزاد نموده و خدای خویش را خوشنود کرده است.

و بالاخره: «الحز حَزَّ علی جمیع احواله ان نایته نایه صبر لها، و ان تداکت علیه المصائب لم تکسر»؛ ^۲ انسان آزاد در همه حال آزاد است. اگر سختی به او روی بیاورد تحمل و صبر می‌کند. آزاد کسی است که زیون سختیها و اسیر و مقهور ترس و مصیبت نمی‌شود و اگر مصیبتها از همه

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷.
 ۲. کافی، ج ۲، ص ۸۹.

طرف بر او هجوم بیاورند و او را زیر فشار قرار دهند، او را نمی‌شکنند؛ این را آزاد می‌گویند. آزادی در مفهوم اسلامی، این است. ^(۱۱)
 در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام همین کلمه‌ی آزادی آمده که: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». ^۱ بنده‌ی غیر خودت مباش، که خدا تو را آزاد آفریده است. امروز در سندهای بسیار مهم انقلاب کبیر فرانسه این عبارت حفظ می‌شود و دهن به دهن گفته می‌شود و از قول نویسندگان و متفکران - امثال مونتسکیو ^۲ و دیگران - نقل می‌شود که «هر انسانی آزاد به دنیا می‌آید»؛ این مطلب در هزاروچهارصد سال قبل به صورت یک سند مکتوب و نوشته شده و غیر قابل خدشه وجود دارد: «بنده‌ی غیر خودت مباش؛ که خدا تو را آزاد آفریده است».

قبل از اسلام، حضرت موسی به فرعون می‌گوید: «و تلک نعمة تمنها علی أن عبَدت بنی اسرائیل»، ^۳ «آیا این متنی است که بر سر من می‌گذاری که بنی اسرائیل را برده‌ی خودت نموده و آزادی آنها را سلب کرده‌ای؟»؛

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱
 ۲. «شارل دو مونتسکیو» (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵ میلادی)؛ یکی از متفکران سیاسی فرانسه در عصر روشنگری است. از آثار معروف او می‌توان به کتاب «نامه‌های ایرانی» (که در آن مکانبات دو نفر ایرانی را که در فرانسه به گشت وگذار مشغولند، منعکس کرده و نظرات آنها را در مورد فرانسه و اروپا، به سبکی طنزآمیز مطرح می‌نماید)، «بازنگری علل عظمت و سقوط رم» و «روح القوانين» اشاره کرد. کتاب روح القوانين یکی از مهمترین آثار وی در جنبش روشنگری فرانسه محسوب می‌شود. این کتاب در تدوین اساسنامه ایالات متحده امریکا و اساسنامه شورای انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۱ میلادی مؤثر بوده است.
 ۳. شمر: ۲۲.

باز این جا مسأله‌ی بردگی و آزادی مطرح است.
در معارف و تاریخ صدر اسلام این مفهوم با همین نام و واژه و با همین خصوصیات بارها تکرار شده که جای شک باقی نمی ماند. (۱۲)

آزادی در صدر اسلام

در معارف و تاریخ صدر اسلام، آن قدر این مفهوم با همین نام، واژه و خصوصیات تکرار شده که جای شک باقی نمی ماند.
در زمان خلیفه‌ی دوم، استاندار مصر «عمرو عاص» بود. پسر عمرو عاص در گفت و گویی با یک جوان روستایی، سیلی به صورت وی زد. پدر آن جوان روستایی پیش عمرو عاص آمد و گفت که باید قصاص کنی. پسر من کتک خورده و باید پسر تو هم کتک بخورد. عمرو عاص اعتنائی نکرد و آنها را بیرون راند.

پدر و پسر روستایی به مدینه آمدند و در مسجد پیش خلیفه رفتند و ماجرا را مطرح کردند. خلیفه فوراً نوشت تا عمرو عاص و پسرش هر دو بیایند. آنها را به مسجد آورد و گفت: این پسر دهاتی باید آن پسر استاندار را قصاص کند و خود استاندار هم باید تعزیر شود. استاندار گفت: چرا من باید تعزیر شوم؟ گفت: برای این که به خاطر قدرت تو، پسرت این کار را انجام داده است. بعد، جمله‌ای از قول خلیفه نقل شده که در تاریخ هست. آن جمله این است که خطاب به عمرو عاص گفت: «از کی شما این مردم را بنده و برده‌ی خودتان قرار داده‌اید؟ در حالی که مادرانشان آنها را آزاد به دنیا آورده‌اند».

این منطق اسلام است. اگر آزادی در اسلام به صورت یک فرهنگ رایج نبود، خلیفه برای یک کار به این مهمی که استاندار خودش را می خواهد مجازات کند، به این جمله و معرفت اسلامی استناد نمی کرد. لذا پیداست که این نکته را همه می دانستند و جزو فرهنگ رایج شناخته شده‌ی ملت اسلام در آن زمان بوده که انسانها آزاد هستند و از مادرها آزاد متولد شده‌اند و کسی حق ندارد انسانها را برده و اسیر خودش کند و حق آزادی را از آنها سلب نماید. (۱۳)

آزادی و فلاسفه غرب

فلاسفهی اجتماعی غرب، اولین بار در فرهنگ رایج جهانی، نظرانی ابراز کردند و کتابهایی نوشتند و همان اصول، غالباً در اعلامیهی حقوق بشر هم - که امروز یکی از سندهای جهانی به حساب می آید و مورد قبول خیلیها است - ذکر شده است. آنان در این زمینه نظرهایی را دربارهی حدود آزادی دادند که: «آزادی باید در چهارچوب قانون باشد.» یا: «مرز آزادی تا جایی است که به آزادی دیگران لطمه ای نزند.» اینها حرفهای معروفی است که فلاسفهی اجتماعی غرب گفته اند و بسیاری از نویسندگان مسلمان هم از آنها تقلید کرده و گرفته اند؛ و بدون این که دربارهی نظر اسلام تجزیه و تحلیلی بشود، آیات قرآن دیده شود و نظرات اسلامی بررسی شود، همان شعارها را سر داده اند. البته برخی از حرفها درست هم است، لیکن برخی از حرفها نادرست، غیر قابل دفاع و غیر منطقی است که به جزئیات آنها نمی پردازیم.^(۱)

حدود آزادی در غرب

در غرب، حد آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد. ابتدا برای آزادیهای اجتماعی و فردی، محدودیتهایی را معین کردند؛ این یکی از آنهاست. آن وقتی که منافع مادی به خطر بیفتد، آزادی را محدود می‌کنند. منافع مادی، مثل عظمت و سلطه‌ی علمی این کشورها. تعلیم و تربیت، یکی از مقولاتی است که آزادی در آن، جزو مسلم‌ترین حقوق انسانهاست. انسانها حتی دارند یاد بگیرند؛ اما همین «آزادی» در دانشگاههای بزرگ دنیای غربی محدود می‌شود؛ دانش و فناوری والا - به قول خودشان HIGH TEC - قابل انتقال نیست! انتقال فناوری به کشورهای مبنی ممنوع است! چرا؟ چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادی و این سلطه، به حال خود باقی نخواهد ماند. آزادی مرز پیدا می‌کند؛ یعنی استاد حق ندارد که فرضاً به شاگرد کشور جهان سوم - شاگرد ایرانی، یا دانش‌پژوه چینی - فلان راز علمی را بیاموزد!

آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این‌گونه است. امروز همه‌ی جنجال دنیا، برای آزادی اطلاعات و اخبار است؛ بگذارید مردم باخبر شوند؛ بگذارید مردم بدانند. ترویج آزادی در غرب، یکی از مصادیق و مصرعهای بلندش این است؛ اما در حمله‌ی امریکا به عراق - در زمان ریاست جمهوری بوش^۱ - برای مدت یک هفته یا بیشتر، رسماً همه‌ی

۱. «جورج بوش» پدر که پس از حمله‌ی عراق به کویت و اشغال آن، دستور حمله به عراق را صادر کرد.

اطلاعات سانسور شد. افتخار هم کردند و گفتند که هیچ خبرنگاری حق ندارد یک عکس یا یک خبر از حمله‌ی امریکا به عراق منتقل و منتشر کند؛ همه می‌دانستند که حمله شده، خود امریکاییها هم خبر دادند؛ اما از جزئیات آن هیچ‌کس مطلع نبود؛ چون مدعی بودند که این کار، امنیت نظامی را به خطر می‌اندازد! پس، امنیت نظامی، حق آزادی را محدود کرد؛ یعنی یک مرز مادی و یک دیوار مادی.

استحکام پایه‌های این حکومت هم، مرز دیگر است. حدود چهار، پنج سال پیش، در امریکا گروهی پیدا شدند - که خبرش را همه‌ی کسانی که اهل روزنامه‌اند، خوانده‌اند. البته بنده همان وقت تفصیل بیشتری از آن حادثه را اطلاع پیدا کردم؛ لیکن در روزنامه‌های ما هم نوشتند و گفتند - که با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت امریکا، زمان آقای کلینتون، اقدام کردند. علیه آنها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد، اما فایده‌ای نبخشید. خانه‌ای را که آنها در آن جمع شده بودند، محاصره کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند! عکسهایش را هم منتشر کردند و همه‌ی دنیا هم دیدند. در میان این هشتاد نفر، زن هم بود، کودک هم بود، شاید یک نفرشان هم نظامی نبود. ببینید؛ آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه‌ی سیاسی، به این حد محدود می‌شود.^۱

۱. «بریدیان» یک فرقه‌ی مسیحی تندرو در امریکا به رهبری «برید کورس» بودند که به تجارت قانونی اسلحه می‌پرداختند. آنها در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۹۳ میلادی به دلائل نامعلومی و احتمالاً به خاطر افزایش بودجه‌ی نظامی، از سوی نیروهای اف.بی.آی - پلیس فدرال

بنابراین، آزادی در دنیای مادی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ منتها این مرزها، مرزهای مادی است. ارزشهای اخلاقی در آنجا، هیچ مانعی برای آزادی نیستند. مثلاً نهضت همجنس‌بازی در آمریکا، یکی از نهضت‌های رایج است! افتخار هم می‌کنند؛ در خیابانها تظاهرات هم راه می‌اندازند؛ در مجله‌ها عکسهایشان را هم چاپ می‌کنند؛ با افتخار هم ذکر می‌کنند که فلان تاجر و فلان رجل سیاسی جزو این گروه است؛ هیچ‌کس هم خجالت نمی‌کشد و انکار نمی‌کند! بالاتر از این، بعضی از اشخاصی که با این نهضت مخالفت می‌کنند، مورد تهاجم شدید بعضی از مطبوعات و روزنامه‌ها واقع می‌شوند که اینان با نهضت همجنس‌بازی مخالف هستند! یعنی ارزش اخلاقی، مطلقاً حد و مرزی برای آزادی معین نمی‌کند.

→ آمریکا - مورد حمله واقع شدند که در جریان درگیری، چهار تن از نیروهای پلیس و چهار نفر از دیویدیایان کشته شدند. در پی آن، اعضای این فرقه، اف.بی.آی را به پیگرد قانونی حادته تهدید کردند و به همراه زن و فرزندان خود در کلیسایی در شهر واکو در ایالت نگزاس متحصن شدند. اف.بی.آی در صدد مصالحه بر آمد، اما چون از طرف خانواده‌های قربانیان، پلیس تحت فشار بود، مذاکرات صلح به نتیجه نرسید و دیویدیایان در یک حادته‌ی آتش‌سوزی مشکوک جان باختند. در این حادته نوزده مرد، سی و چهار زن، و بیست و سه کودک کشته شدند و پلیس بقیه‌ی اعضای گروه را که زنده ماندند و تعدادشان حدود پانزده نفر بود، دستگیر کرد و به زندان‌های طول‌المدت محکوم شدند. اما از آنجایی که تصاویر و فیلمهای ویدئویی ساختمان اطراف کلیسا نشان می‌داد که به بیش از هفتاد نفر از افراد این گروه در جریان آتش‌سوزی از پشت شلیک شده است، بیل کلینتون رئیس‌جمهور وقت آمریکا «ژان دی فورث» سناتور اسبق مجلس سنا را مأمور رسیدگی به این قضیه کرد. ژان دی فورث بعد از تحقیق و تفحص، نقش اف.بی.آی را در این ماجرا مردود دانسته، اعلام کرد: اف.بی.آی در این حادته بی‌گناه است.

مثال دیگر در کشورهای اروپایی است. مثلاً آزادی بیان را، تبلیغات به نفع فاشیسم محدود می‌کند، که امر مادی و حکومتی است؛ اما تبلیغات عریانگری را - که آن هم حرکتی است - محدود نمی‌کند! یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسفه و با آن ریشه‌ی فلسفی و با آن نگرش، مرزهای مادی است؛ مرزهای اخلاقی نیست. اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد. در اسلام، علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد. البته وقتی کسی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقدامی بکند، آزادیش محدود می‌شود - این منطقی است - اما مرزهای معنوی هم وجود دارد. (۲)

غرب و تقسیم‌برداشت از آزادی

غرب در حالی که دم از آزادی فکر می‌زند، مُصراً اصرار دارد که فرهنگ خودش را بر همه‌ی ملت‌ها در دنیا تحمیل کند. خیلی چیزها جزو فرهنگ غرب و جزو فرهنگ اروپاست، اما اصرار دارند که اینها را بر همه‌ی ملت‌های عالم - از جمله ملت‌های مسلمان - تحمیل کنند. ملاکشان در پذیرش و عدم پذیرش افراد و گروه‌ها و دولت‌ها، اندازه‌ی قبول اینها در مقابل فرهنگ غرب و آن شاخص‌های فرهنگ غربی است. امروز بلندگوها هم در دست آنهاست، و طبیعی است آن کسانی که حاضر نباشند همز آن فرهنگ شوند، مورد تهاجم شدید قرار می‌گیرند. (۳)

امروز غریب‌ها خودشان را در دنیا دمکرات و طرفدار آزادی فکر و رای معرفی کرده‌اند، در حالی که جزو دروغ‌های بزرگ دنیاست. آن

دموکراسی ای که امروز در اصطلاحات جهانی و دنیای غرب تعریف می شود و به آن افتخار می کنند، نه در امریکا وجود دارد، نه در فرانسه و نه در انگلیس. (۴)

آزادی سیاسی و غرب

شمار عمده‌ی انقلاب فرانسه،^۱ «آزادی»، اما شمار عمده‌ی انقلاب کمونیستی شوروی «برابری» بود. آن «آزادی» در غرب به یک مفهوم

۱. انقلاب کبیر فرانسه - که در سال ۱۷۸۹ میلادی به وقوع پیوست - از بزرگترین تأثیرگذارترین انقلابات تاریخ بشری است. این انقلاب به خاطر عوامل مختلف نظیر فساد دستگاه سلطنت و فشارهای مالیات فراوان بر مردم و تقابل طبقات جدید بورژوازی و قشر روشنفکر با استبداد شاه‌ی و ویران گردید و لقبها، امتیازها و مالیاتهای فئودالی و کلیسایی از زندان معروف باستیل فتح و ویران گردید و امتیازها و مالیاتهای فئودالی و کلیسایی از بین رفت و پادشاه لویی شانزدهم و همسرش ماری آنژوانت و صدها تن از اشراف دستگیر و اعدام شدند. این اعدامها که توسط مجلس کنوانسیون - مجلسی که تندرهای انقلابی آن را اداره می کردند - صورت می گرفت، موجبات ترس و وحشت کشورهای اروپایی را فراهم ساخت و سلاطین اروپایی از ترس صدور انقلاب، با یکدیگر علیه فرانسه ائتلاف نمودند. این ائتلاف که به ائتلاف اول معروف است، با تشکیل کمیته‌ی جنگ از سوی انقلابی‌ها و مقاومت و ایستادگی مردم فرانسه بی نتیجه ماند، اما با تندروی انقلابی‌ها و ایجاد موج ترور و وحشت، انقلاب از مسیر اصلی خود خارج شد و بسیاری از سران انقلاب به خاطر اختلافات داخلی زیر تیغ گیوتین رفتند و فرانسه چندین سال دچار اختلال و اغتشاش گردید. در این زمان ائتلاف دوم کشورهای اروپایی علیه فرانسه تشکیل شد و فرانسه مغلوب گردید. این اغتشاشات داخلی و خطر خارجی، مردم را به دنبال قدرتی سوق داد که امنیت را در کشور حفظ کند. این اندیشه با قدرت‌گیری ناپلئون بناپارت در ۱۸۰۴ به مرحله‌ی عمل رسید و انقلاب پایان یافت. (رک: تاریخ جهان نو، رابرت روزول بامر، ج ۱، ترجمه‌ی ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۸۵، ۳۷۴؛ عصر انقلاب اروپا، اریک جان هوبز باوم، ترجمه‌ی علی اکبر مهدیان، ۱۳۷۴، صص ۱۸۲، ۶۶)

کاملاً انحرافی تبدیل شد. آزادی‌ای که معنایش آزادی انسانها در انتخاب راه زندگی بود، به آزادیهای فردی و جنسی و آزادی فساد تبدیل شد و زیر نام دموکراسی، با تبلیغات گوناگون، مردم با یک تور نامرئی، به همه‌ی جهانی که قدرتمندان رژیمهای گوناگون می خواستند، کشانده شدند، که تا امروز هم همان وضعیت باقی است.

این سخن که آزادی سیاسی در غرب، یک تزویر و یک نیرنگ است، امروز دیگر حرف ما نیست؛ این حرف بسیاری از متفکران، اندیشمندان و دلسوزان از خود غرب است. آرایش ظاهری، آرایش دموکراسی است - البته با ظرافت شرکت، از سی یا سی و پنج درصد مردم در انتخابات، تا شصت درصد و بیشتر، که در امریکا سی و پنج یا چهل درصد مردم دارای حق رأی در انتخابات شرکت می کنند، که خیلی کمتر از این درصد از همه‌ی مردم است - اما باطن قضیه، همان تور نامرئی تبلیغات است. تبلیغات هم درست در اختیار قدرتمندان و صاحبان کمپانیها و زرمدندان بزرگ است؛ یعنی همان کسانی که در هر حکومت استبدادی، همه کاره‌اند. این تور نامرئی، مردم را به هر طرف که بخواهد، می کشاند و مانع می شود از این که روشها، اهداف و مقاصدی که بر ملتها تحمیل شده، تغییر پیدا کند. البته اینها آزادی فساد، آزادی جنسی، آزادی لابیگری و رهایی از قید اخلاق را ترویج می کنند؛ چون باز به نفع همان قدرتمندان است. (۵)

سیستم دموکراسی غربی و نقش تبلیغات

سیستمهایی وجود دارد که با تزویر و تبلیغات اداره می‌شوند؛ مثل این دموکراسیهای غربی. بله؛ فشار و داغ و درفش مثل نظامهای استبدادی نیست و مردم علی‌الظاهر آزادی دارند؛ اما با تزویر اداره می‌شوند. این سیستمها، دستگاههای عظیم تبلیغاتی در اختیارشان است و تمام زندگی مردم را محاصره کرده‌اند. (۶)

شما ببینید در طول این سالهای متمادی، هر وقت، هر کسی و هر جا، از دشمنی دشمنان و توطئه‌ی مستکبران و دشمنی امریکا و اسرائیل و بقیه‌ی مخالفان آزادی و سعادت بشر، سخن گفته است، از سوی تبلیغاتچیهای جهانی مورد تخطئه قرار گرفته است. (۷)

در غرب، آزادی هست؛ اما آزادی همراه با ظلم و بی‌بندوباری و افسارگسیختگی. روزنامه‌ها در غرب آزادند و همه چیز می‌نویسند؛ اما روزنامه‌ها در غرب متعلق به چه کسانی هستند؟ مگر متعلق به مردمند؟ این که امر واضحی است؛ بروند نگاه کنند. شما در همه‌ی اروپا و امریکا یک روزنامه‌ی قابل ذکر نشان دهید که متعلق به سرمایه‌داران نباشد. پس روزنامه که آزاد است، یعنی آزادی سرمایه‌دار که حرف خودش را بزند؛ هر کس را می‌خواهد، خراب کند؛ هر کس را می‌خواهد، بزرگ کند؛ به هر طرف می‌خواهد، افکار عمومی را بکشد. این که آزادی نشد.

... اگر کسی وابسته‌ی به سرمایه‌داران و مراکز قدرت سرمایه‌داری نباشد، نه حرفش زده می‌شود، نه صدایش به گوش کسی می‌رسد و نه

آزادی بیان دارد. آری؛ سرمایه‌داران آزادند که به وسیله‌ی روزنامه‌ها و رادیوها و تلویزیونهای خودشان، هر چه را که دلشان می‌خواهد، بگویند. این آزادی، ارزش نیست؛ این آزادی، ضد ارزش است. مردم را به بی‌بندوباری و به بی‌ایمانی بکشند؛ هر جا می‌خواهند، جنگ درست کنند؛ هر جا می‌خواهند، صلح تعمیلی درست کنند؛ هر جا می‌خواهند، اسلحه بفروشند. آزادی یعنی این! (۸)

می‌گویند روزنامه‌ها در امریکا یا در انگلیس آزاد است. من سؤال می‌کنم کدام روزنامه متعلق به قشرهای متوسط و پایین مردم است تا آدم از آزادی روزنامه، آزادی آن قشر را کشف کند؟ روزنامه‌ها متعلق به چه کسانی است؟ کارتلها و تراستهای بزرگ و سرمایه‌دارها. بله، روزنامه‌ها آزادند؛ یعنی آنها آزادند که هر چه می‌خواهند، بگویند. آنها برخلاف مصلحت خودشان حرفی نمی‌زنند. این مربوط به آنهاست که مظهر و مادر و آورنده‌ی دموکراسی‌اند و به آن افتخار هم می‌کنند. (۹)

هدف غرب از لیبرالیسم

دموکراسی غربی متکی به لیبرالیسم است؛ فلسفه و ریشه‌اش لیبرالیسم است. می‌گویند چون انسان آزاد است، این آزادی اقتضا می‌کند که دیکتاتوری نباشد و جمهوری باشد. حالا این آزادی که مفهوم لیبرالیسم است، آزادی مطلق است. یعنی اگر مردم تصمیم گرفتند، می‌توانند چیزی را که صددرصد به ضرر خودشان است، قبول کنند. فرض کنید مردم انگلیس، همچنان که همچس بازی را در مجلسشان

تصویب کردند، تصمیم بگیرند هر اولین یا ازدواج با محرم آزاد باشد. این جا منطقی ندارند که گوش نکنند؛ باید قبول کنند! همجنس‌بازی یا ازدواج با محارم، تفاوتش چیست؟ در این جا منطقی برای این کار ندارند. اگر امروز کنگره‌ی امریکا یا مجلس انگلیس تصمیم بگیرند که بایستی با محارم ازدواج کنند، دیگر غیرت مردانه، از این نظر حرف مفت است! بنابراین هیچ منطقی بر اندازه‌ی این آزادی حاکم نیست. اگر بگویند از این جا به بعد دیگر آزادی خلاف اخلاق است، می‌گوییم کدام اخلاق؟! اخلاقی وجود ندارد، آزادند! چون منطق لیبرالیسم، آزادی است و هیچ حد و مرزی نمی‌تواند این آزادی را محدود کند، مگر این که آزادی، ضد آزادی و علیه اساس آزادی جمعی باشد. خط قرمزشان فقط این است. دموکراسی غربی با اتکا به منطق و فلسفه‌ی لیبرالیسم، در حقیقت بی‌محتوایی خود را اثبات می‌کند. در این صورت ممکن است تمام ارزشهای اخلاقی در یک جامعه به هم بریزد. حالا آن کسانی که امروز معتقد به این منطقند، حاضر نیستند این موضوع را اعتراف کنند؛ اما لازمه‌ی قطعی‌اش همین است. (۱۰)

غرب، پرچم رکن دوم - یعنی اراده‌ی مردمی؛ همین دموکراسی منکی بر لیبرالیسم و آزادی انسانها - را برافراشت؛ اما خیلی زود فهمید که ظاهر و قالب و شعار این حرف خوب است؛ ولی عمل نشدنی است. (۱۱)

شکست اول آنها در شعار دموکراسی و آزادی غربی است. همین

لیبرال - دموکراسی‌ای^۱ که این‌گونه در دنیا ترویج می‌کنند، با این کار شکست خورد. آنها نشان دادند که لیبرال - دموکراسی نمی‌تواند یک ملت را به آن جایی برساند که به معنای حقیقی کلمه به آزادی انسان معتقد باشند. آن تفکر وقتی منافع مادی‌اش اقتضا کند، حاضر است آزادی و جان و حق انتخاب انسانها را راحت لگدمال کند. (۱۲)

به نام مبارزه با ترور، می‌خواهند دنیا را به آتش بکشند. زشت‌ترین و

۱. در اواخر قرن نوزدهم و آستانه‌ی قرن بیستم، بسیاری از اندیشمندان لیبرال، در لیبرالیسم افراطی اولیه بازنگری کردند. به عقیده‌ی آنها آزادیهای بی حد و سرز و بازار کاملاً آزاد اقتصادی و سوجدوینهای سبزی‌ناپذیر، امیدها و آرمانهای ساده‌نگارانه‌ی اولیه را برنیاورد. نابرابریهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و حتی سلب شدن همان آزادیهای فردی از افراد بی‌شمار، بدید آمدن توده‌ی انبوه کارگران فقیر و آسیب‌پذیر در کنار انباشت ثروت کارفرمایان و ... در صحت و اتقان بنای اندیشه‌های اولیه و در اردوگاه لیبرالیسم شکاف شک و تردید انداخت.

این نسل از لیبرالیستها - که موسوم به لیبرال دمکرات هستند - به لحاظ این مسائل مستعدنه، معتقد به افزایش فعالیت و دخالت دولت برای رفع نارساییها شدند. در نتیجه، حمایت از «اقتصاد مختلط»، برنامه‌ی رفاہ اجتماعی و فروکاستن از آزادیهای اقتصادی جزو اندیشه‌ی لیبرالی در اوایل قرن بیستم شد. در این نحله‌ی جدید، قداست مطلق مالکیت خصوصی، نقض و برنقش مالیات برای تأمین خدمات اجتماعی تأکید می‌شد. بویژه به مفهوم «برابری در فرصتها» به عنوان هدف اصلی از دخالت در امور اقتصادی توجه شد. بدین‌سان اندیشه‌ی «برابری» در کنار اندیشه‌ی «آزادی» در ایدئولوژی لیبرالیسم، جان گرفت.

در تحول لیبرالیسم، به لیبرال - دموکراسی، «آزادی منفی» مستند خود را به «آزادی مثبت» سپرد. در لیبرالیسم اولیه (کلاسیک) آزادی به معنای امتیاز جان و مال فرد از هرگونه دست‌اندازی خارجی - از جمله دولت - است. در حالی که در لیبرال - دموکراسی، آزادی یعنی توانایی انتخاب و برخورداری از حقوق طبیعی. در این معنا دولت نیز مسؤول است که مددکار افزایش توان فرد باشد. (ر.ک. فرهنگ واژه‌ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه‌ی اندیشه و فرهنگ دینی، قم، ۱۳۸۱)

فجیعترین نوع ترور، امروز در اراضی مقدس فلسطین جاری است. نه فقط اخم نمی‌کند، بلکه تشویق هم می‌کند؛ از آن دفاع می‌کند؛ آن را لازم می‌دانند! اینها حکومت‌هایی هستند که انسان تقلیدشان کند؟!

اینها همان مفاهیمی است که در زیر نام دموکراسی، در زیر نام لیبرالیسم، در زیر نام حقوق بشر و در زیر نام آزادی، در حال جریان است. ما بیاییم دنباله‌رو آنها شویم، همان مفاهیم را بگیریم، آن وقت چه کار کنیم؟! مثل خود آنها به ظلم عمل کنیم و آن وقت اسم عدالت را بیآوریم؟! این غیر از نفاق چیز دیگری است؟! (۱۳)

غرب از لیبرالیسم یک چیز را اراده می‌کند؛ او آزادی مطلق خودش را می‌خواهد؛ یعنی هر کاری بتواند، بکند. در حالی که مردم کوچک و بازار، آزادی در اظهار عقیده و آزادی در پوشش و آزادی در اطفای شهوات و امثال اینها را می‌فهمند، او اصلاً به آنها کاری ندارد. اگر به آنها هم توجه داشته باشد، به عنوان ابزار توجه دارد. او آزادی بی‌انتهای خودش را در قدرت‌نمایی می‌خواهد تا هر کاری می‌خواهد، بتواند در دنیا بکند؛ هر جایی را می‌خواهد، تصرف کند. مثلاً یک سرمایه‌دار ناگهان به خاطر یک انگیزه، مجموعه‌ای از کشورها را در ظرف یک هفته به خاک سیاه بنشانند؛ حادثه‌ای که چند سال پیش در مالزی و اندونزی و برخی کشورها پیش آمد. البته آن سرمایه‌دار پیش خودش استدلالی دارد و با آن استدلال می‌تواند چند کشور را از شکوفایی اقتصادی، ناگهان به فقر بیندازد. این لیبرالیسم است. آزادی‌ای را که اینها دنبال می‌کنند، مظهر

اعلایش آن است؛ مظهر ضعیف‌ترش هم این است. ایدئولوژی با این کار مقابله می‌کند؛ مگر ایدئولوژی‌ای که در خدمت خودشان باشد. (۱۴)

آزادی رسانه‌های غربی، از حرف تا واقعیت

امروز دموکراسی غربی آبرویش رفته است. امروز دموکراسی غربی و آزادی رسانه‌های غربی حرف است و هیچ واقعیتی دنبالش نیست. آزادی رسانه‌ها، یعنی آزادی سرمایه‌دارانی که این رسانه‌ها را اداره می‌کنند. چه کسانی رسانه‌ها را در دنیا اداره می‌کنند؟ مگر رسانه‌ها را مستضعفان و طبقات محروم و اقلیت‌های جامعه اداره می‌کنند؟ چه کسانی رسانه‌ها را در امریکا اداره می‌کنند؟ مجله‌های «تایم» و «نیوزویک» و شبکه‌ی تلویزیونی «سی.ان.ان» و غیره، متعلق به کیست؟ متعلق به دستگاہ‌های سرمایه‌داران است. بحث، بحث آزادی اینهاست. ببینید آنها چه می‌خواهند، هر چه آنها می‌خواهند، همان انجام می‌گیرد. اگر شما توانستید در آن فضای غوغای رسانه‌ای، بحث اخلاق و معنویت را یک قدم پیش ببرید؟ بله؛ البته در این جنجال رسانه‌ای و در کنار ده‌تا بلندگو، می‌گویند شما هم بیایید این‌جا بایستید و حرفتان را بزنید. شما هم می‌روید و با نقس خودتان حرف می‌زنید؛ خودتان می‌گویید، خودتان هم به‌زور می‌شنوید! آیا این آزادی بیان شد؟

امروز آزادی غربی اینهاست که دروغ و فریب است و بسیار کسان در دنیا این فریب را می‌خورند. این آزادی، همان آزادی‌ای است که ده‌تا رژیم خودکامه با شمشیر و شلاق به جان ملت‌هایشان می‌افتند؛ اما از سوی این

رژیمها حداکثر حمایت هم می شوند! آیا این آزادی است که رژیم صهیونیستی در کشوری که مال او نیست، تشکیل می شود؟! (۱۵)

امروز در کشورهای غربی، روزنامه‌ها اجازه ندارند راجع به صهیونیستها بدگویی کنند. یک نفر در کتابی می نویسد: «یهودیها دریاری کشتار خودشان به دست هیتلر در جنگ بین‌الملل دوم، بزرگنمایی کردند»؛ آن وقت این کتاب را که توقیف می کنند هیچ، نویسنده‌ی کتاب را هم به پای میز محاکمه می کشانند. ^۱ خودشان امروز نسبت به آزادی،

۱. «روزه گارودی» نویسنده‌ی مسلمان فرانسوی در کتاب اخیر خود - تاریخ یک ارتداد: اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل - چنین ادعایی کرده، او را به پای میز محاکمه کشاندند.

روزه گارودی، نویسنده و فیلسوف معاصر فرانسوی و عضو استیج کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیسم فرانسه به خاطر انتقاد از سیاستهای شوروی سابق از حزب اخراج شد و در سال ۱۹۱۸ م. به اسلام گروید. وی صاحب آثار متعددی در زمینه‌های فلسفه، ادبیات، هنر و تاریخ است؛ اما آنچه به او شهرت جهانی بخشیده است، عزم راسخ وی در نقد بنیانهای فکری صهیونیسم است. او در کتاب «اسطوره‌های بنیانگذار اسرائیل»، تشکیل دولت اسرائیل را «تاریخ یک ارتداد» می‌داند؛ زیرا دولت اسرائیل به جای خدای اسرائیل نشسته است. گارودی در این کتاب باره علمی افراطیایی که در باب مظلومیت تاریخی یهود، خصوصاً در دوره‌ی معاصر صورت گرفته است، اعلام می‌کند بنیانگذاران صهیونیسم با قرآنی مطلق‌گرایانه و ترجیحی خدائشانختی، ادعایی برای تهاجمات خود ساخته و اسطوره را به تاریخ بدل نموده‌اند و با استفاده از مفهوم «قوم برگزیده»، یهودیان را به دامان یک ناسیونالیسم افراطی کشانده و مردم یهود را به عنوان یک موجودیت ملی تعریف کرده‌اند. او در این کتاب، حرکت فکری صهیونیسم را قرآنی تشری و گریشی از یک کلام وحی شده می‌داند که مذهب را به یک ابزار سیاسی تبدیل نموده و در همان حال به سیاست نیز جنبه‌ی قدسی بخشیده است. گارودی بر این باور است که ریشه‌ی صهیونیسم نه از یهودیت، بلکه از ناسیونالیسم اروپایی قرن ۱۹ ریشه می‌گیرد؛ چرا که «هرتزل»، بنیانگذار این مکتب، داعیه‌ی

این طور عمل می کنند. (۱۶)

امروز حقیقت دردناک در نظامهای غربی این است که علی‌رغم ادعای آزادی، صداها شبکه‌ی تلویزیونی و رادیویی و انواع و اقسام رسانه‌ها در این کشورها وجود دارد که مانع آزادی فکر، آزادی خبر و آزادی اطلاع‌رسانی می شود. در حقیقت در این کشورها آزادی به آن معنایی که ادعا می کنند، به هیچ وجه وجود ندارد. چرا؟ چون این شبکه‌ی تبلیغاتی و این همه دستگاهها و رسانه‌ها - اعم از رادیو و تلویزیون و روزنامه - در انحصار مجموعه‌هایی است که جزو اداره‌کنندگان سیاستهای آن کشورهایند. (۱۷)

غرب و طرفداری از حقوق بشر!

حرف و تعارف زیاد است، ادعای حقوق بشر زیاد مطرح می شود؛ اما صادقانه و واقعی نیست. امروز دولتهایی ادعای طرفداری از حقوق بشر را می‌کنند که بزرگترین اهانتها را به بشر کرده‌اند! رژیمهای داعیه‌ی آزادی بیان و فکسر را در دنیا بلند کرده‌اند که بزرگترین اختناقها و استبدادهای عالم، از آثار وجود شوم آنهاست!

→ مذهبی نداشته است. وی در این کتاب علاوه بر جنبه‌ی ناسیونالیستی صهیونیسم، آن را امری استعماری نیز می‌داند و با این تعاریف از صهیونیسم، به نقد اسطوره‌های این مکتب می‌پردازد. (ر.ک: تاریخ یک ارتداد، روزه گارودی، ترجمه‌ی مجید شریف. تهران: مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵. روزه گارودی، پرونده‌ی اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ترجمه‌ی نسرتین حکمی، تهران، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴)

چه دولتهایی از اختناق چند دهساله‌ی رژیم پهلوی در ایران حمایت می‌کردند؟ آیا غیر از امریکا و انگلیس، دولتهایی مطرح بودند؟ آن وقت این دو کشور ادعا می‌کنند که طرفدار حقوق بشر و آزادی بیاند!

... چقدر وقیحانه است که امریکا و انگلیس و دولتهایی مانند آنها، ادعای طرفداری از حقوق بشر و احترام به آزادی انسان را می‌کنند! پیداست که دروغ می‌گویند. اگر احترام واقعی به انسان ملاک است، تحقق آن جز در سایه‌ی اسلام امکانپذیر نیست. (۱۸)

امروز در سطح بین‌المللی متأسفانه یکی از بلاهای بزرگ جامعه‌ی بشری این است: اسم آزادیخواهی را آوردن، اما در عمل رعایت آزادی دیگران را نکردن.

... ادعای حقوق بشر و گسترش دموکراسی و آزادی در دنیا و حرفهایی را که سران امریکا در سخنرانیهای رسمی خود می‌زنند، هیچ‌کس در دنیا باور نمی‌کند. اینها شعارهایی است که خیلی کم‌اثر شده است. (۱۹)

همه‌ی ملتها - از جمله، ملتهای قدرتهای بزرگ - حق دارند به منافع خود بیندیشند؛ آن منافعی که به خاطر پامال کردن منافع ملتهای دیگر، نامشروع نباشد؛ ولی آنها - دولتهای استکباری - این حد و مرز را قائل نیستند. پرچمی که برمی‌دارند، پرچم حقوق بشر و آزادی و دموکراسی است؛ بر روی پرچمهای خود، عناوین فریبنده را نقش می‌کنند؛ اما آنها، هم به مردم دنیا دروغ می‌گویند، هم به مردم خود دروغ می‌گویند. هدف

آنها سیطره بر دنیا است. (۲۰)

آزادی جنسی در غرب

در غرب، ارتباط بی‌بندوبار زن و مرد، یک کار رایج است و عدم حجاب و واسطه و فاصله‌ی بین زن و مرد در معاشرتهای یک کار معمولی است. نمی‌گویم که در کشورهای غربی، همه‌ی مردان یا زنان فاسدند؛ نه، چنین ادعایی نمی‌کنیم، چنین تهمتی نمی‌زنیم؛ واقعیت هم ندارد. در میان آنان، یقیناً مردان و زنان خوب و نجیب هم هستند؛ اما آزادی جنسی در جوامع غربی حاکم است. این، در آن‌جا یک فرهنگ است. در فرهنگ غربی، آزادی شهوات جنسی، یک امر مباح و مجاز و بی‌قیدوشرط است. (۲۱)

شما به کشورهای مستعمره‌ی غرب نگاه کنید، کدامیک از آنها وقت‌شناسی و پیگیری و بخصوص خطرپذیری غربیها را - که خصوصیات مثبت آنهاست - از آنها یاد گرفته‌اند؟ آزادی شهوات جنسی را یاد گرفتند؛ اما این چیزها را یاد نگرفتند. (۲۲)

خاصیت نظامهای مبتنی بر مادیت و متکی به ارزش و اهمیت سرمایه و پول و آزادی شهوات، جز آنچه که امروز دارند آن را تجربه می‌کنند، چیز دیگری نیست. سقوط ملتها همیشه یک امر ناگهانی نیست؛ یک امر تدریجی است. این امر تدریجی را چشمهای تیزبین متفکران غربی در امریکا و اروپا مشاهده می‌کنند. در آن جوامع، جوان به طور معمول مایل به بی‌بندوباری، نابردار از حیا و مایل به ارتکاب جنایت

روح استکبار است؛ همان «النخرجنک یا شمعیب»^۱ است، که چون بر خلاف نظر ما حرف می‌زنی، اصلاً تحملت نمی‌کنیم.^(۱۶)

آنچه در فرانسه و بعضی دیگر از کشورهای اروپایی «جنگ روسری» نامیده شد، در واقع مبارزه‌ی سراسیمه و ناشیانه‌ای از سوی سرمداران فرهنگ غربی با پدیده‌هایی است که آنان آن را جهش برقی از فرهنگ اسلام و نشانه‌ی نفوذ روزافزون اسلام تلقی می‌کنند و در مقابله با آن به قدری صبر و متانت را از دست می‌دهند که یکباره رؤسای کشور به مبارزه‌جویی در برابر چند دختر بچه‌ی متمدد و چند خانواده‌ی مقید مسلمان ظاهر می‌شوند! اینها همان‌ها هستند که فریاد دفاع ریاکارانه‌شان از آزادیها و تمایلات فردی، گوش دنیا را کرده است!

وقتی اعتراض علیه نویسنده‌ای است که وقیحانه به مقدسات یک میلیارد مسلمان دشنام داده، آنان طرفدار آزادی بیان و عقیده‌ی فردی می‌شوند؛ اما وقتی سخن از زن یا دختر بچه‌ی مسلمانی است که می‌خواهد بر طبق عقیده‌ی مذهبی خود لباس بپوشد، دیگر آزادی فردی از یاد می‌رود و همه چیز رنگ دیگری می‌یابد و هرگونه حرکت ضد اخلاقی و ضد آزادیها و حقوق فردی، نام مبارزه با ارتجاع می‌گیرد!^(۱۷)

در همین جا لازم است درباره‌ی اقلیتهای مسلمان در برخی از کشورها و از جمله کشورهای اروپایی اشاره شود، که فشار وارد بر

۱. اعراف: ۸۸

و تجاوز و تعدی تربیت می‌شود و در فساد اخلاقی غرق است. چنین نسل جوانی برای هر جامعه‌ای، در هر حدی از علم و معرفت و ثروت هم که باشد، مثل موربانه‌ای پایه‌های آن جامعه و نظام را می‌چود و از بین می‌برد.^(۱۳)

آزادی نوع غریبی و اسلام

همه‌ی تبلیغات و ساز و برگ و تجهیزات دشمن، علیه نقاط اساسی‌ای است که در اسلام وجود دارد. جنجالها و دعواهای سیاسی، بخشهای کوچک و سطحی قضیه است. بخشهای عمیقتر، مبارزاتی است که اینها با فکر اسلامی، ایده‌ی اسلامی، نظرات اسلامی، آزادی، مردم‌سالاری و تمبید در منطق اسلام می‌کنند. این، وظیفه‌ی سنگینی را بر دوش ما می‌گذارد.^(۱۴)

آنها در دفاع از آزادی و دموکراسی دروغ می‌گویند؛ به دلیل این که در طول تاریخ سی، چهل سال گذشته‌ی سیطره‌ی امریکا بر بسیاری از کشورهای دنیا، همیشه پشتیبان دولتها و قدرتهای مستبدی که مطیع آنها باشند، بوده‌اند.^(۱۵)

جنجال مربوط به حجاب در اروپا را مشاهده کنید. علی‌رغم شعارهای آزادی‌ای که می‌دهند، یک گرایش کوچک و یک مظهر محدود از تفکر غیر و ضد خودشان را به هیچ وجه تحمل نمی‌کنند. این، همان

مسلمانانی که مایلند هویت اسلامی خود را حفظ کنند، افشاگر ماهیت دموکراسی و آزادی‌ای است که غرب پیوسته از آن دم می‌زند. (۲۸)

آزادی از دید امریکا

این آزادی‌ای که شما می‌شنوید در دنیا گفته می‌شود و امروز هم امریکاییها پرچمدار این آزادی هستند، مفهوماً و مصداقاً با آن آزادی‌ای که من و شما به آن معتقد و دل‌بسته هستیم، بگفتنی متفاوت است؛ آن یک چیز دیگر است. آزادی‌ای که در اعلامیه استقلال امریکا در دورست سال پیش از این آمد - که برایش جنگیدند، مبارزه کردند و کشته‌های زیادی هم دادند، بعد پای آن امضا شد و نظام امریکایی فعلی به وجود آمد - آن چیزی نیست که دل من و شما برایش می‌تپد و دنبالش هستیم.

معنای آن آزادی این است که یک فرد در تصرفات زندگی خودش

- اعم از اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - هیچ قیدوبندی ندارد؛ مگر قانون. البته قانون را هم همان کسانی می‌نویسند که این اختیارات در دست آنهاست. یعنی سرمایه‌داران درجه‌ی یک امریکا هستند که قانون را می‌نویسند، نه توده‌ی مردم. (۲۹)

در یک جامعه‌ی آزاد حتی آزاد به همان سبک امریکایی، اگر عدالت نباشد - که در آن‌جاها نیست و همان آزادی هم به نفع یک طبقه و علیه یک طبقه خواهد بود - چند نفر سفیدپوست یک نفر سیاه‌پوست معلول را از روی ویلچر برمی‌دارند و به اتومبیل خودشان می‌بندند، به بیابانها می‌برند و روی زمین می‌کشند! بالاخره آزادی است دیگر! (۳۰)

امروز شما می‌بینید در امریکا، رئیس کشوری که مدعی حقوق و آزادی و امثال اینهاست، با ادبیات هیتلری حرف می‌زند؛ غیر از این است؟ این مایه‌ی رسوایی و افتضاح لیبرال - دموکراسی غرب است. لیبرال - دموکراسی غرب، در دل و پشت پرده‌ی ظاهر فریب‌خود، چنین باطنی دارد. (۳۱)

ادعای حقوق بشر و گسترش دموکراسی و آزادی در دنیا و حرفهایی را که سران امریکا در سخنرانیهای رسمی خود می‌زنند، هیچ‌کس در دنیا باور نمی‌کند. اینها شعارهایی است که خیلی کم‌اثر شده است. (۳۲)

البته آنها در بلندگوها از بحث آزاد و گفتگو و دموکراسی سخن می‌گویند؛ اما این شعارهای دروغین است. آنها اهل گفتگو، دموکراسی و بحث آزاد نیستند. در داخل ایران، پلورالیسم،^۱

۱. Pluralism، یا تکثرگرایی در معانی گوناگون و زمینه‌های مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است. در عرف جامعه‌شناسی، پلورالیسم عبارت است از جامعه‌ای که از گروه‌های نژادی مختلف یا گروه‌هایی که دارای زندگی سیاسی و دینی مختلف هستند، تشکیل یافته است. پلورالیسم دینی به این معناست که حقیقت و رسنگاری، منحصر در دین ویژه‌ای نبوده و همه‌ی ادیان بهره‌ای از حقیقت مطلق و غایت‌القصوایی دارند؛ در نتیجه پیروی از برنام‌های هر یک از آنها می‌تواند مایه‌ی نجات و رسنگاری انسان باشد. بر این اساس، نزاع حق و باطل از میان ادیان رخت برسته، خصوصتها و نزاعها و مجادلات دینی نیز جای خود را به همدلی و همسویی می‌دهند. پلورالیسم دینی در جهان مسیحی، در دهه‌های اخیر، توسط «جان هیک» (متولد ۱۹۲۳ میلادی) طرح یا ترویج شده است. تفسیری دیگر از پلورالیسم، ناظر به بُعد اجتماعی دین و حیات دینی است؛ بدین معنا که پیروان ادیان مختلف می‌توانند زندگی مسالمت‌آمیزی در یک جامعه با یکدیگر داشته باشند و حدود و حقوق یکدیگر را حرمت بگذارند. زندگی مشترک و مسالمت‌آمیز افرادی که هرکدام معتقد است همه‌ی حقیقت متعلق

شکاکیت، اشک در مسلمتات و ازیات اعتقادی و تسامح و تساهل را ترویج می‌کنند؛ می‌گویند از عقایدتان بگذرید و نسبت به آنها تساهل و تسامح داشته باشید. اما این مربوط به داخل جامعه‌ی ایران و جوامع اسلامی است. وقتی بحث به جایی می‌رسد که خودشان آن را ارزشهای آمریکایی و غربی خطاب می‌کنند، دیگر جای گفتگو نیست. مشابه‌سازی، یکسان‌سازی و جهانی‌سازی،^۲ اعتقادات مسلمی است که دنیا باید در

→ به اوست. پلورالیسم سیاسی به این معناست که اقتدار همگانی در میان گروه‌های متعدد و متنوع بخش شود، تا این گروه‌ها مکمل یکدیگر بوده، دولت به حفظ توازن طبیعی میان آنها بسنده کند و حاکمیت مطلق در دست دولت یا هیچ فرد یا نهادی نباشد. (ر.ک: تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، علی ربیانی گلپایگانی، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، ۱۳۷۸)

۱. شکاکیت یکی از مکاتب فلسفی است که ابتدا در یونان پدیدار گشته است. در این مکتب حکما معتقدند که انسان برای کسب علم و یقین به معلومات خود، میزان و مأخذ صحیحی ندارد. حس خطا می‌کند و عقل از اصلاح خطای او عاجز است؛ زیرا اشخاص به حسب اختلاف بنیه و مزاج و ذوق و فهم و زمان و مکان و اوضاع و احوال و تربیت و دانش و عادت و غیر آنها، ادراکاتشان مختلف است و امور را یکسان تشخیص نمی‌دهند. بنابراین در هیچ امری نباید رأی جزم و حکم قطعی اظهار کرد و همه چیز را با تردید و شبهه باید تلقی نمود و در اعمال زندگی، یعنی جنبه‌ی اخلاق هم، بی‌طرفی و بی‌تمایلی و عدم عاطفه را باید اختیار کرد. هر چند در میان قداما هم این نوع عقاید وجود داشته و «پرتاگوراس» سوفسطایی دارای همین مذاق بوده، ولی کسی که به این مذهب معروف، و بلکه مؤسس آن شمرده می‌شود «پیرمون» است که معاصر اسکندر مقدونی بود. فضلالی ما میان شکاکان و سوفسطاییان از جهت مشابهی که به یکدیگر دارند فرق گذاشته و شکاک را هم سوفسطایی خوانده‌اند. (ر.ک: سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، البرز تهران، ۱۳۵۷. تاریخ فلسفه، فردیک کاپلستون، ج ۱، ترجمه‌ی جلال‌الدین مجتبی‌وی)

۲. Globalization، همان اصطلاح «جهانی شدن» که در دهه‌های پایانی قرن بیستم با به عرصه‌ی گفت‌وگوهای اجتماعی گذاشت و ترانست در زمانی کوتاه توجه اندیشمندان جهان را

مقابل آنها کوچکترین اعتراضی نکنند. در این جا دیگر چهره‌ی دیکتاتوری به خود می‌گیرند. پرچم دموکراسی و آزادیخواهی یک دروغ آشکار است. کدام آمریکا می‌خواهد به مردم دنیا آزادی دهد؟! آمریکایی که برای حفظ منابع خود، ملتها را با فیجیتترین وضع به بدبختی سوق می‌دهد؟ آمریکایی که فجایعش در ویتنام و افغانستان فراموش نشده و نخورده شد؟ - این فجایع هنوز هم ادامه دارد. - و امروز هم مردم عراق را تهدید می‌کند؟ در این جا با پرچم دموکراسی پیش می‌آید؛ اما نوبت به مردم فلسطین که می‌رسد، از دموکراسی خبری نیست. آیا مردم فلسطین انسان نیستند؟! (۳۳)

ما سالها قبل جمله‌ای را شنیده بودیم که آن را تکرار هم می‌کردند و

→ به‌سوی خود جلب کند، و از جمله مفاهیم اجتماعی‌ای است که بسیار مناقشه‌انگیز بوده است. واژه‌ی جهانی، معادل globalization در انگلیسی و به عبارتی جهان‌شعور و یکپارچه کردن است. از منظر رسانه‌ای، جهانی شدن، شکل‌گیری شبکه‌ای است که در چهارچوب آن، اجتماعاتی که پیش از آن در کره‌ی خاکی، دور افتاده و منزوی بوده‌اند، بر پایه‌ی وابستگی متقابل وحدت جهانی ادغام می‌شوند. از منظر فرهنگی، جهانی شدن شامل تراکم دنیا به عنوان یک کل و افزایش سریع در اجماع و پایه‌گذاری فرهنگ جهانی است. انسان در عصر جهانی شدن فاقد هر نوع هویت ملی و بومی است و به مفاهیمی معتقد می‌شود که ریشه در سنن او ندارد. از منظر اقتصادی، یکپارچگی بازارهای مالی و گسترش تجارت جهانی می‌باشد. جهانی شدن اقتصاد به معنای روی آوردن و استقبال گسترده‌ی بازارهای ملی به روی تجارت جهانی است، به گونه‌ای که بازارهای ملی توان و قدرت خود را در راستای اصلاح و تقویت ساختار خود برای اتحاد و ادغام تنگاتنگ در بازارهای جهانی به‌کار می‌گیرند. از منظر سیاسی برخی آن را نوعی همگرایی سیاسی در قالب لیبرال - دموکراسی می‌دانند و معتقدند که جهانی شدن محیط یگانه‌ای را برای کلیه کشورهای جهان به وجود خواهد آورد که در آن پیوندهای بین‌المللی به حداکثر رسیده و واژه‌ی ملی جای خود را به واژه‌ی بین‌المللی خواهد داد. (ر.ک: دو ماهنامه‌ی اندیشه‌ی حوزه، سال هشتم، شماره ششم)

آن جمله این بود: «ای آزادی! به نام تو چه جنایتها که انجام نمی گیرد». امروز دشمنان ما مصداق جمله را تحقق می بخشد. حالا امریکا طرفدار آزادی بیان ما شده است! مگر شما نبودید که در این مملکت، سالهای متمادی از رژیم وابسته و فاسد پهلوی حمایت کرده اید؟ در حالی که در آن رژیم، کسی جرأت نداشت یک کلمه بر زبان جاری کند.

... امروز در دنیا کشورهایی زیر چتر حمایت امریکا و همین آقایان که دم از آزادی می زنند، هستند؛ در حالی که در این کشورها کسی اجازه ندارد یک سطر برخلاف نظر حکام آن کشورها بنویسد. در مجامعشان و در نماز جمعه، از دستگاہهای اطلاعاتی به خطیب جمعه نوشته می دهند که بالای منبر برود و بخواند. اگر شماها طرفدار آزادی هستید، چرا اینها را نمی گویند؟ ملت ایران بیست سال است که این آزادی را به دست آورده است. انقلاب به ما آزادی، قدرت بیان و شجاعت داد؛ اسلام ما را آزاد کرد. حالا امریکاییها طرفدار شعار آزادی شده اند و به نام آزادی می خواهند بین مردم اختلاف بیندازند.

... همه ی اینها هم زیر نام آزادی است. آزادی هدیه ی الهی و هدیه ی انقلاب است. آزادی متعلق به مردم و جزو فطرت مردم است؛ اما این کارها ربطی به مسأله ی آزادی ندارد؛ اینها بخشی از نقشه ی دشمن است. (۳۴)

امریکا و دموکراسی دروغ

کسانی که دم از طرفداری از حقوق بشر می زنند و در یک چشم به هم زدن، حقوق ملتی را پامال می کنند؛ امریکاییهایی که ادعای طرفداری از حقوق بشر می کنند و با رژیمهایی که اولین پایه های دموکراسی و آزادی و حقوق انسان در کشورشان وجود ندارد، صمیمترین دوستها را دارند و به آنها انتقاد نمی کنند؛ کشورهایی که حتی پارلمان ندارند و در جوامعشان از حضور سیاسی مردم خبری نیست و چنین پدیده ای از نظر سردمداران امریکا عیب محسوب نمی شود، با اسلام مخالف هستند و در حقیقت، آنچه که آنها با او رویه رو می باشند، اسلام است. (۳۵)

امریکاییها اصولی را به عنوان اصول امریکایی معرفی می کنند و می گویند این اصول، جهان شمول است. این اصول، آزادی انسان، آزادی فکر، کرامت انسان، حقوق بشر و از این قبیل چیزهاست. اینها اصول امریکاییند؟! مشخصه ی جامعه ی امریکایی امروز اینهاست؟! مشخصه ی حکومت امروز امریکا اینهایی است که شما ذکر کردید؟! آیا این حکومت نبود که بومیان اصلی سرزمین امریکا را قتل عام و سرخپوستان امریکا را نابود کرد؟ آیا این حکومت و عوامل مؤثر در این حکومت نبودند که میلیونها آفریقایی را از داخل خانه هایشان به بردگی گرفتند و دختر و پسر جوان آنها را برای بردگی ربودند و سالهای متمادی با سخت ترین فاجعه ها با اینها رفتار کردند؟ امروز یکی از ترازیک ترین آثار هنری، اثری

است به نام «کلبه‌ی عمومی تام» که زندگی برده‌داری را در امریکا نشان می‌دهد؛ شاید قریب دویست سال است که این نوشته هنوز زنده است. واقعیت‌های امریکا این است؛ حکومت امریکا این است؛ آن مشخصه و ممیزه‌ای که نظام امریکایی به دنیا نشان داده، این است؛ نه آزادی انسان، نه برابری انسان. کدام برابری؟! شما هنوز هم بین سیاه و سفید، برابری قائل نیستید. همین امروز هم از نظر شما رگه‌ی سرخپوستی در یک نفر آدم، در هر یک از مراحل‌گزینش اداری یک نقطه‌ی ضعیف برای او محسوب می‌شود. برابری انسانها؟! آزادی فکر؟! شما حاضرید همین سخنرانی، یا سخنرانی آقای رئیس‌جمهور را در رسانه‌هایتان در امریکا پخش کنید؟ اگر آن‌جا آزادی فکر و آزادی بیان هست، همین سخنرانی نیم‌ساعته‌ی آقای خاتمی را بردارید پخش کنید. کدام آزادی فکر؟! رسانه‌ها متنوع است؛ اما بند ناف همه متصل به دستگاه سرمایه‌داری و سرمایه‌داران بزرگ امریکاست که اکثریتشان در اختیار صهیونیست‌هاست. این معنی آزادی رسانه‌ها در امریکا است؟! چرا به مردم دنیا دروغ می‌گویید؟ اینها اصول امریکایی است؟! آن وقت می‌گویند اصول امریکایی جهان‌شمول است. شما کی هستید که به خودتان حق می‌دهید که برای بشریت، اصول جهان‌شمول وضع کنید؟ خوب؛ قبل از شما هم کمونیستها اصول جهان‌شمول داشتند. استالین هم اصول جهان‌شمول داشت و می‌گفت همه‌ی دنیا باید از من اطاعت و از این اصول پیروی کند.

۱. هریت بیچر استر (۱۸۹۶-۱۸۱۱ م)، ترجمه‌ی منیر جزینی

فایشتهای دنیا هم به نظر خودشان اصول جهان‌شمول داشتند. (۳۶)

مطبوعات و رسانه‌های امریکا

می‌گویند روزنامه‌ها در امریکا یا در انگلیس آزاد است. من سؤال می‌کنم کدام روزنامه متعلق به قشرهای متوسط و پایین مردم است تا آدم از آزادی روزنامه، آزادی آن قشر را کشف کند؟ روزنامه‌ها متعلق به چه کسانی است؟ کارتلها و تراستهای بزرگ و سرمایه‌دارها. بله، روزنامه‌ها آزادند؛ یعنی آنها آزادند که هرچه می‌خواهند، بگویند. آنها برخلاف مصلحت خودشان حرفی نمی‌زنند. این مربوط به آنهاست که مظهر و مادر و آورنده‌ی دموکراسی‌اند و به آن افتخار هم می‌کنند. (۳۷)

بعضی افراد برای این‌که در زمینه‌ی مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی بیان و غیره تمرینی به نظام اسلامی داشته باشند، ادعا می‌کنند که در دنیای غرب و امریکا رسانه‌ها آزادند؛ اما در تجربه‌ی اخیر معلوم شد که آزاد نیستند. صریحاً اعلام کردند که حق ندارید. حتی یک شبکه‌ی تلویزیونی غیر امریکایی را که مرکز آن در یک کشور عربی است، مورد توبیخ و عتاب و خطاب قرار دادند که چرا طبق نظر ما خودت را سانسور نمی‌کنی؟! داخل امریکا بکلی سانسور حکمفرماست؛ اما آن‌جایی که آزاد است و سانسور وجود ندارد، آزادی کیست؟ کمپانیهای بزرگ.

۱. اشغال افغانستان از سوی نیروهای امریکایی به بهانه‌ی سرکوب گروه «طالبان»، مبارزه با تروریسم و دستگیری «سامدین لادن» رهبر سازمان تروریستی «القاعده».
۲. شبکه‌ی تلویزیونی «الجزیره» که مرکز آن در شیخ‌نشین «قطر» است.

منابع:

۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۵/۱۰/۵
۲. بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان..... ۱۳۷۷/۶/۱۲
۳. گفت و شنود با میهمانان خارجی شرکت‌کننده در مراسم دهه‌ی فجر..... ۱۳۷۰/۱۱/۱۴
۴. بیانات در دیدار با تشکلهای دانشجویی..... ۱۳۷۵/۹/۱۵
۵. بیانات در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان طرح ولایت..... ۱۳۸۱/۵/۱۷
۶. بیانات در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران..... ۱۳۷۰/۵/۲۳
۷. بیانات در دیدار جمع‌کثیری از مردم آمل..... ۱۳۷۷/۳/۲۱
۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۷۹/۲/۲۳
۹. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت..... ۱۳۸۰/۶/۵
۱۰. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه..... ۱۳۸۲/۱/۱۹
۱۱. بیانات در دیدار اعضای شورای اداری اصفهان..... ۱۳۸۰/۸/۱۵
۱۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۸۲/۱/۲۲
۱۳. بیانات در دیدار ائمه‌مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۱۳۸۱/۶/۳۰
۱۴. بیانات در دیدار اعضای شورای مرکزی مؤسسه‌ی کفا..... ۱۳۸۰/۴/۲۴
۱۵. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت..... ۱۳۷۹/۶/۷
۱۶. بیانات در دیدار مردم مشهد و زائران حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام..... ۱۳۷۸/۱/۱
۱۷. بیانات در اجتماع مردم ساوه..... ۱۳۷۹/۸/۲۸
۱۸. بیانات در مراسم یمت..... ۱۳۶۸/۳/۲۸
۱۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۸۱/۹/۱
۲۰. بیانات در دیدار پرسنل نیروی هوایی..... ۱۳۸۰/۱۱/۱۸
۲۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران..... ۱۳۶۹/۱/۱۰
۲۲. بیانات در دیدار هیأت رئیسه‌ی مجلس شورای اسلامی..... ۱۳۷۹/۳/۲
۲۳. بیانات در دیدار اعضای اتحادیه‌های انجمنهای اسلامی دانش‌آموزان..... ۱۳۷۹/۱۲/۸

مطبوعات امریکایی متعلق به چه کسانی است؟ آیا متعلق به توده‌ی مردم است؟ آیا متعلق به روشنفکران دلسوخته است؟ آیا متعلق به انسانهای مردم‌دوست است؟ ابتدا، متعلق به کمپانیهای بزرگ است و مصالح و منافع آنها را در نظر می‌گیرد. آزادی مطبوعات و رادیو و تلویزیون در محیط غربی، یعنی آزادی سرمایه‌داران، که هرچه و هرطور می‌خواهند، بگویند و منافع خود را مورد نظر قرار دهند و صددرصد آن را رعایت کنند. البته وقتی منافع آنها به خطر نمی‌افتد، قلمرو آزاد است و هرکس می‌تواند هر حرفی را بزند؛ اما منافع آنها نباید تهدید شود. (۳۸)

امروز دموکراسی غربی آبروش رفته است. امروز دموکراسی غربی و آزادی رسانه‌های غربی حرف است و هیچ واقعیتهای دنبالش نیست. آزادی رسانه‌ها، یعنی آزادی سرمایه‌دارانی که این رسانه‌ها را اداره می‌کنند. چه کسانی رسانه‌ها را در دنیا اداره می‌کنند؟ مگر رسانه‌ها را مستضعفان و طبقات محروم و اقلیتهای جامعه اداره می‌کنند؟ چه کسانی رسانه‌ها را در امریکا اداره می‌کنند؟ مجله‌های «تایم» و «نیوزویک» و شبکه‌ی تلویزیونی «سی.ان.ان» و غیره، متعلق به کیست؟ متعلق به دستگاہهای سرمایه‌داران است. بحث، بحث آزادی آنهاست؛ ببینید آنها چه می‌خواهند. هرچه آنها می‌خواهند، همان انجام می‌گیرد. (۳۹)

تفاوت آزادی در اسلام و غرب

در این جا، من دو، سه تفاوت عمده‌ی آزادی در منطق اسلام را با آزادی در منطق غرب بیان می‌کنم. البته عرض کردم لیبرالیسم، سرجمع همه‌ی نظریه‌ها و گرایشهای گوناگونی است که در این مکتب وجود دارد و ممکن است بعضی از این نظریه‌ها و گرایشها، در بعضی زمینه‌ها با بعضی دیگر مقداری اختلاف داشته باشد؛ اما مجموعه‌ش اینهاست.

در مکتب لیبرالیسم غربی، آزادی انسان، منهای حقیقی به نام دین و خداست. لذا ریشه‌ی آزادی را هرگز خدا دادگی نمی‌دانند. هیچکدام نمی‌گویند که آزادی را خدا به انسان داده است؛ دنبال یک منشأ و ریشه‌ی فلسفی برایش هستند. ریشه‌هایی هم ذکر کرده‌اند و تفسیرهای گوناگونی در این زمینه دارند. در اسلام، آزادی ریشه‌ی الهی دارد. خود این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوتهای دیگر می‌شود. بنا بر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه یک پدیده‌ی الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، یک تکلیف دینی به وجود می‌آورد. اما در غرب

اخلاقی، هیچ حدی وجود ندارد و مستقلاً آزادی نامحدود است. چرا؟ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون به نظر آنها، حقیقت و ارزشهای اخلاقی نسبی است.

آزادی، در اسلام این‌گونه نیست. در اسلام، ارزشهای مسلم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد. حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش‌آفرین و کمال است. بنابراین، آزادی با این ارزشها محدود می‌شود. این‌که این ارزشها را چگونه باید فهمید و به دست آورد، مقوله‌ی دیگری است. ممکن است کسانی راههای غلطی را در فهم این ارزشها بروند؛ ممکن است کسانی راههای درستی را بروند. آن خارج از این بحث است. به هر حال، آزادی محدود به حقیقت و محدود به ارزشهاست.^(۱)

تفاوت تفکر اسلامی و مکاتب غربی در بیان مرزهای آزادی

در تفکر اسلامی و مکاتب غربی تفاوت‌های اصولی و اساسی در بیان مرزهای آزادی و تعیین چهارچوب آن وجود دارد. در منطق مکاتب اجتماعی غرب، آزادی را به قانون یا به این‌که به آزادی دیگران لطمه‌ای وارد نیارد، محدود می‌کنند. اسلام در برخی از زمینه‌ها دایره را از این تنگ‌تر می‌کند، و در بعضی از زمینه‌ها آن را گسترش می‌دهد و به اصطلاح طلبگی ما، بین نظر اسلام و نظر رایج در دنیای غرب در باب آزادی، «عموم و خصوص من وجه» است. در برخی از چیزها ما نظر غرب را بسیار محدود، تنگ‌بینانه و در بعضی از امور آن را بیش از حد، وسعت یافته و نزدیک به بی‌بندوباری می‌دانیم. در این جا مختصراً به

چنین چیزی نیست؛ یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می‌گیرد، بنا بر تفکر لیبرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد. مثلاً یکی از حرف‌هایی که زده می‌شود، «خیر همگانی» یا «خیر اکثریت» است. این ریشه‌ی «آزادی اجتماعی» است. چرا من باید بروم برای خیر اکثریت کشته شوم و از بین بروم؟ این بی‌منطق است. البته هیجانهای موسمی و آتی، خیلها را به میدانهای جنگ می‌کشاند؛ اما هرگاه هر کدام از آن مبارزانی که در زیر لوای چنین تفکراتی مبارزه‌ای کرده باشند - اگر واقعاً زیر لوای این تفکرات، مبارزه‌ای انجام گرفته باشد - بمجرد این‌که از هیجان میدان مبارزه خارج شوند، شک خواهند کرد: چرا من بروم کشته شوم؟ در تفکر اسلامی، این‌گونه نیست. مبارزه برای آزادی، یک تکلیف است؛ چون مبارزه برای یک امر الهی است. همچنان‌که اگر شما می‌بینید جان کسی را می‌خواهند سلب کنند، موظفید بروید به او کمک کنید. یک وظیفه‌ی دینی است که اگر نکرید، گناه کرده‌اید. در زمینه‌ی آزادی هم همین‌طور است؛ باید بروید، یک تکلیف است.

بر این تفاوت اساسی، باز تفاوت‌های دیگری مترتب می‌شود. یکی این است که در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزشهای اخلاقی نسبی است، لذا آزادی نامحدود است. چرا؟ چون شما که به یک سلسله ارزشهای اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزشها تعرض می‌کند، ملامت کنید؛ چون او ممکن است به این ارزشها معتقد نباشد. بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی از لحاظ معنوی و

قدرت، متشکل از چند انسان، آن هم انسانهایی که از خود آن مردم قویتر نیستند، حکومت می‌کنند، و مثل بچه‌ای که مهار شتری را به دست بگیرد و هر جا که می‌خواهد او را ببرد، این ملت را به هر جا که دلشان می‌خواهد، می‌برند و مصالح او را هم در نظر نمی‌گیرند. ملت‌های مسلمان و غیر مسلمان در دنیا وضعشان این‌گونه است. چرا این ملت‌ها، این وضع را تحمل می‌کنند؟

یکی از عوامل اسارت ملت‌ها در چنین کشورهایی، همان اسارت درونی است. وقتی آنان در درون خودشان دچار ترس و طمع هستند؛ به چند صباح بیشتر زندگی کردن در این دنیا اهمیت می‌دهند، به چند وعده بیشتر غذا خوردن یا چربتر و بهتر خوردن اهمیت می‌دهند و به آسایش و تن‌آسایی خود اهمیت می‌دهند؛ وقتی از یک پلیس موظف از قبیل آن قدرتها، می‌ترسند و از او حساب می‌برند و جرأت اظهار وجود و نفس کشیدن نمی‌کنند؛ وقتی از مرگ، بیکاری و گرسنگی و نااحتی و سختی می‌ترسند - یعنی وقتی اسیر این احساسات و ضعف‌های خود هستند - لازمه‌ی طبیعی‌اش این است که اسیر اسارت‌ها و زنجیرهای بیرون از وجود خودشان هم می‌شوند. شما به ملت خود نگاه کنید! زمانی که این ملت در زیر اختناق رژیم ستمشاهی نفس می‌کشید، از کسی صدا در نمی‌آمد و انسان جرأت نمی‌کرد به آن وضع و آن همه بدی و شرارت و ظلم اعتراض کند، آن دستگاه جبار و ظالم با خیال راحت می‌راند و سواری می‌گرفت، چرا نگیرد؟ وقتی دلی با خدا آشنا نیست، به انسان‌ها و بندگان خدا رحمی،

بررسی این تفاوت‌ها می‌پردازیم:

در اسلام علاوه بر موانع بیرونی که آزادی انسان را محدود می‌کند - مثل قدرتها، استعمارگران، ظالم‌ها، قلدرها، که آزادی افراد ضعیف و زیر دست خود را محدود می‌کنند - یک سری موانع درونی هم فرض شده که آنها هم آزادی انسان را محدود می‌کنند. طرفداران آزادی در غرب با عواملی مبارزه می‌کنند که از بیرون وجود انسان با آزادی او می‌جنگند، و آزادی او را محدود می‌نمایند؛ مثل اختناقی که در برخی از جوامع هست؛ زور و سلطه‌ی قدرتهایی که نمی‌گذارند ملتها نفس بکشند؛ آن اربابی که برده‌ی خود را زیر شلاق می‌کشد و همین‌طور بقیه‌ی عواملی که بیرون از وجود انسان، مانع آزادی او هستند. اما اسلام دید گسترده‌تری دارد و یک دسته موانع دیگر را هم در نظر می‌گیرد؛ مانند برخی خصوصیت‌های بشری که او را به ضعف و ذلت و زیر دست ماندن و انفعال می‌کشاند. اخلاقیات فاسد، هوی و هوسها، منیته‌ها، بغضها و جبهای بیجا و خلاصه عوامل درونی وجود انسان هم از نظر اسلام، انسان را محدود می‌کنند. یک انسان برای این‌که آزاد باشد، کافی نیست که زیر سلطه‌ی انسان دیگر یا حکومت جبار نباشد، بلکه لازم است که زیر سلطه‌ی قوه‌ی غضبیه و شهویه‌ی خودش هم نباشد. انسانی که بر اثر ضعف، ترس، طمع، حرص و شهوات نفسانی مجبور می‌شود تحمیلات و محدودیت‌هایی را قبول کند، آن انسان هم در حقیقت آزاد نیست.

امروز در دنیا ملت‌های زیادی هستند که بر هر کدام از آنها یک دستگاه

معنوی و فکری معنوی الهی جداست و لذا یک اخلاق خشک و بی محتوایی است - توصیه‌هایی می‌کنند و کتابهایی می‌نویسند؛ لیکن جدای از بحث آزادی، این را آزادی انسان نمی‌دانند. ولی اسلام آن را آزادی انسان می‌داند. (۲)

نظام اسلامی، مظهر آزادی

آزادی‌ای هم که امروز در نظام جمهوری اسلامی وجود دارد، در هیچ جا نیست. مردم آزادند و حرفشان را می‌زنند و آرای خود را اظهار می‌کنند.

... در جمهوری اسلامی، یک عده از اول انقلاب تا حالا بودند و باز هم هستند که در گوشه و کنار تق می‌زنند و می‌گویند: ما آزادی نداریم! این تق را کجا می‌زنند؟ آیا در یک اتاق دربسته می‌گویند؟ در نظامی که اختناق وجود دارد و آزادی نیست، کسی که آزادی ندارد، نمی‌تواند حرفش را بزند. اگر بخواهد بگوید من آزادی ندارم، مجبور است همین حرف را هم در یک پستو و اتاق و یک جمع خصوصی - همان‌طوری که ما در زمان رژیم گذشته بودیم - بیان کند؛ اما این آقایان، در روزنامه‌ی کثیرالانتشار و مجله‌ای که ممکن است چند هزار نسخه چاپ شود، حتی در رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی حرف می‌زنند و می‌گویند: ما آزادی نداریم!! خدا آنها را به دست خودشان رسوا کرد. همین که در یک روزنامه، یک نفر می‌نویسد و چاپ می‌شود و می‌گوید ما آزادی نداریم، دلیل این است که او دروغ می‌گوید. اگر آزادی نداشت، نباید این حرف چاپ می‌شد و یا

لطفی و محبتی ندارد.

آن روز که مردم ما حصار ترس و طمع را شکستند؛ کاسب از درآمد روزانه‌اش، دانشجو از درس یک یا چند ترمش، کارگر از درآمد اندک و ناچیزش و نظامی از امتیازاتی که داشت صرف‌نظر کرد؛ حصار طمع و ترس دریده شد و از بین رفت؛ در واقع وقتی مردم از زنجیرهای درونی خودشان آزاد شدند، لازمه‌اش آن شد که به خیابان‌ها ریختند و مشتها را گره کردند؛ آن وقت رژیم ستمشاهی دید در مقابل این مردمی که از زنجیر روح و نفس خود رها شدند، هیچ وسیله‌ای ندارد که آنها را سر جای خودشان بنشانند. در سطح جهانی هم همین‌گونه است. ملتی که اسیر احساسات پست‌کننده و ذلیل‌کننده‌ی خودش نباشد، اسیر خصصنهای منفی، هوی و هوس و شهوات و ترس و طمع خودش نباشد، هیچ‌گاه اسیر قدرتهای بیرون از وجود خود، همچون قدرتهای جبار، ظالم و ستمگر هم نخواهد بود و آن نسخه‌ای است که برای تمام ملتهای عالم علی‌السواء قابل اجراست و دوی درد همه‌ی ملتهاست؛ یعنی آزادی درونی، آزادی معنوی، آزادی از زنجیرهایی که بازدارنده‌ی انسان از حرکت و فعالیت و اراده هستند، اما زنجیرها بیرون از وجود او نیستند، بلکه در درون خود او هستند. این یکی از فرقهای اساسی میان اسلام و مکاتب غربی از نظر آزادی است.

مکاتب غربی به این نکته اهمیت نمی‌دهند و توجه نمی‌کنند. البته معلمان اخلاقشان - که اخلاق آنها هم از معنویت دور است، از غنای

حرکت کرد. حال اگر فرض کنیم جوانی امروز بیاید طرفدار نفوذ امریکا در ایران شود، این دیگر اصلاً نمی‌تواند اسمش یک تفکر جوانی، یک حرکت جوانی، یک مثلاً جنبش دانشجویی و یک خواست دانشجویی باشد. این اصلاً معنی ندارد، امکان ندارد؛ پیداست که او از محیط جوان بیگانه است. (۶)

«استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» شعار اصلی

شعار اصلی انقلاب ما این سه کلمه بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی، همان نظامی است که وارد میدان شد؛ با تلاشهای خود و چالشهایی که با آن روبه‌رو بوده است، پیش می‌رود و راه را باز می‌کند. شعار آزادی، جزو شعارهای بسیار جذاب است؛ تکرار شده است؛ درباره‌ی آن حرف زده‌اند؛ مقاله نوشته‌اند؛ کتاب نوشته‌اند و شعار داده‌اند. درباره‌ی آزادی، سخنها گفته شده است؛ بعضی با اعتدال، بعضی با افراط، بعضی با تفریط. شعار آزادی، زنده مانده است؛ اما شعار استقلال برخلاف آن دو شعار دیگر، در انزوا قرار گرفته است.

شعار استقلال، یکی از مهمترین شعارهاست. اگر استقلال نباشد، یک ملت به آزادی خود و به شعار آزادی خود هم نمی‌تواند خوشبین باشد. استقلال را بعضی عمداً، بعضی سهواً، بعضی از روی غفلت و بعضی از روی خیانت، می‌خواهند به دست فراموشی بسپارند.

... انسان وقتی از این‌گونه افراد، نام «اصلاح» و «آزادی» را می‌شنود، حق دارد بدبین شود. کسانی که پس از چنین انقلاب باشکوهی - که لبه‌ی

در بلندگویی عمومی کشور پخش می‌گردد. پیداست که او خلاف می‌گوید و خودش نمی‌فهمد که آبروی خودش را می‌برد. (۳)

در جمهوری اسلامی، همه چیز روی دوش مردم و با اراده‌ی مردم انجام می‌گیرد. امروز به فضل الهی، آزادی‌ای در این کشور وجود دارد که در تاریخ گذشته‌ی ایران اگر نگوییم بی‌نظیر، کم‌نظیر است. دوران گذشته‌ی ما دوران سلطنتهای استبدادی بوده است. هرچه به گذشته نگاه می‌کنیم، دوران سیاه و تاریک اختناق است. امروز، بحمدالله ملت ایران آزاد است، فکر می‌کند، می‌اندیشد، انتخاب می‌کند و تصمیم می‌گیرد. نظامی که بر دوش چنین مردمی استوار است، نظام مستحکمی است و کید دشمنان نمی‌تواند به این نظام صدمه‌ای وارد کند. (۴)

امروز در این مملکت، علم رشد می‌کند، صنعت رشد می‌کند، دانشگاه رشد می‌کند، شخصیت انسانها رشد می‌کند، افکار رشد می‌کند، آزادی - به معنای حقیقی کلمه - رشد می‌کند، تحصیلات رشد می‌کند. حرکت این ملت، آرام آرام، به جایی می‌رسد که جایگاه خود را در دنیا پیدا کند. (۵)

وقتی که بر مبنای دین حکومتی ایجاد شد، آن وقت ارزشها اینها می‌شود: عدالت، استقلال، آزادی، تدین و تعبد، برادری و همکاری، اخلاق انسانی. آیا معنایش این است که وقتی اینها به عنوان ارزشها معین شد، بعد به فاصله‌ی کوتاه مدتی این ارزشها در جامعه تحقق پیدا می‌کند؟ نه. معنایش این است که اینها تابلوهایی می‌شود که بر اساسشان باید

بسیار با ارزشی است که داریم. این ویژگی ممتاز، باید روزبه‌روز قویتر شود و توسعه پیدا کند.

... باید این ملت بتدریج با ابتکار و تلاش خود و با قوت مدیریتی که بر آن اعمال می‌شود و نیز با وحدتی که همه‌ی مردم در جهت آزادی و استقلال دارند و همچنین با آشنایی آنها به توطئه و ترفندهای تبلیغاتی دشمن، به طرف آزادی و استقلال کامل اقتصادی برود. البته، مقدمه‌ی این استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی است. کشورهایی که از لحاظ سیاسی وابسته هستند، قادر نخواهند بود و اصلاً انگیزه ندارند که آزادی و استقلال اقتصادی را به دست آورند. بحمدالله در مملکت ما، استقلال و آزادی سیاسی وجود دارد که دنباله‌ی آن، استقلال اقتصادی و بالاتر از همه استقلال فرهنگی است؛ آن هم فرهنگ مستقل با طرد نشانه‌های فرهنگ منحط و فاسد غربی از جامعه.^(۹)

گفته می‌شود که مردم آزادی می‌خواهند. امروز در کدام یک از کشورهایی که شما می‌شناسید، به قدر ایران آزادی سیاسی وجود دارد؟ کجا مردم این همه در اداره و تنظیم کارهای کشور به طور مستقیم و غیرمستقیم نقش دارند؟ پیوند بین مسؤلان و مردم در این جا، در کجای دنیا نمونه دارد؟ اگر چهارتا روزنامه منتشر شد یا نشد، چیز مهمی نیست. نه این‌که اگر روزنامه زیاد باشد، مطلوب نیست؛ نه. اگر حقیقتاً روزنامه‌های درست و دلسوز، بیشتر باشند و برای مردم کار کنند، بهتر است.^(۱۰)

تیز این انقلاب هم علیه سلطه‌ی امریکا بود - می‌خواستند با تدابیر گوناگون، امریکاییها را که از در رفته بودند، از پنجره برگردانند، اکنون دم از «آزادی» و «اصلاح» بزنند و کسانی از تفاله‌ها و از مردوران رژیم گذشته به آنها کمک کنند! هر آدم هوشمندی حق دارد نگران شود و سوءظن پیدا کند. استقلال، بیت‌الغزل انقلاب اسلامی بود. یعنی نفوذ بیگانه در این کشور ممنوع؛ یعنی امریکا و انگلیس و دیگران حق ندارند در مسائل سیاسی و فرهنگی کشور هیچ‌گونه اعمال نفوذی بکنند.^(۷)

همان وقتها ما می‌گفتیم: «استقلال و آزادی و انقلاب اسلامی». البته آن اوایل، اسم «جمهوری اسلامی» نبود، «انقلاب اسلامی» گفته می‌شد. می‌گفتند: انقلاب اسلامی چیست؟ می‌گفتیم انقلاب اسلامی، انقلابی است که براساس آن، حکومت بر مبنای دین سر کار می‌آید. وقتی که بر مبنای دین حکومتی ایجاد شد، آن وقت ارزشها می‌شود اینها: عدالت، استقلال، آزادی، تدین و تعبد، برادری و همکاری، اخلاق انسانی.^(۸)

آزادی سیاسی در نظام اسلامی

در شرایطی که دنیا میان زورگو و زورشنو و ستمگر و ستم‌پذیر تقسیم شده است، یک ملت اعلام کرده و ثابت نموده که از نفوذ همه‌ی قدرتها و گردن کلفتها آزاد است و آن، ملت ماست. این، مبالغه نیست؛ بلکه یک حقیقت است. هیچ‌کدام از قدرتها بزرگی که امروز به نحوی بر دنیا اعمال نفوذ می‌کنند، قادر به اعمال نفوذ بر نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران نیستند. این، به خاطر آزادی ملت ایران و همین آزادی سیاسی

آزادی افکار و نظام اسلامی

امروز خوشبختانه در ایران، آزادی فکر کردن و فکر را بیان کردن، در دنیا کم نظیر است. البته من نمی خواهم بگویم که اسلام این آزادی را بدون قید و شرط داده است؛ نه، این طور نیست. محدودیتهایی در همین زمینه وجود دارد که در قوانین ما هم آن محدودیتهای پیش بینی شده است. ... اما آنچه که امروز محصول همه‌ی اینهاست، آزادی است و خوشبختانه وجود دارد؛ خیلی هم خوب است. ... من از این که وضع در کشور ما، از جهات انسانی و احترام به شخصیت و هویت انسانی، آن چنان خوب باشد که تو قعات بالاتری را بیافریند، خوشحال می شوم؛ مانعی هم ندارد؛ اما بدانید که اگر شما به جاهای دیگر -کشورهای مشابه ما، با سوابقی که شبیه هم داشته باشیم- بروید و در زمینه‌ی مسائل مربوط به آزادی نگاه کنید، خواهید دید که از این جهت، خوشبختانه هیچ جا نظیر ایران نیست. (۱۱)

دمکراسی در نظام اسلامی

در این منطقه‌ی خاورمیانه و حتی در کمتر نقطه‌ای از دنیا، آزادی انتخاب و آزادی رأی، به قدر جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. این کشور و این نظام، همان کشور و نظامی است که هنوز از پیروزی انقلابش دو ماه نگذشته بود که مردم پای صندوقهای رأی رفتند و به جمهوری اسلامی رأی دادند؛ آن هم با آن اکثریت عجیب. یک سال از شروع انقلاب نگذشته بود که مردم در دو رأی‌گیری مهم شرکت کردند و

اعضای مجلس خبرگان و رئیس جمهور را با آرای مستقیم خودشان انتخاب کردند. در طول سالهای متمادی، آرای مردم در تشکیل مجلس شورای اسلامی، در تشکیل مجلس خبرگان، در انتخاب رئیس جمهور و در قضایای مختلف، همواره حاکم بر سرنوشت کشور بوده است. بهتر و بیشتر از این دمکراسی و آزادی و احترام به رأی مردم، در کجای دنیاست؟ (۱۲)

حقوق بشر و آزادیهای فردی ما، از آنچه که در دنیای به اصطلاح دمکراتیک مطرح می شود، پیشرفته تر است و این را دنیا هم قبول دارد. به این تبلیغات و رادیوها و مجلاتی که پول می گیرند و چیزی می گویند و می نویسند و دائماً واژه‌ی ارتجاع را تکرار می کنند، نگاه نکنید؛ اینها قابل ذکر و توجه نیستند. (۱۳)

شماها اگر طرفدار حقوق بشر بودید، چرا به رژیمهای مرتجع و ظالم و مستبد و خبیث که بویی از دمکراسی نشنیده‌اند و در کشورهایشان به عنوان نمونه، یک بار یک صندوق رأی گذاشته نشده است، اعتراض نمی کنید؟! چرا فقط به جمهوری اسلامی که مظهر آزادی و دخالت مردم در امور است و در مسائل مختلف، انتخابات آزاد و پی در پی برگزار می کند و مردم در کوچه و خیابان و مجامع عمومی، حرف دلشان را می زنند و شعار می دهند، اعتراض می کنید؟! (۱۴)

حفظ آزادی مردم از وظایف اصلی حکومت

حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکافهای اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم - در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است - مسؤول است. اینها مسؤلیتهاست، و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از مسؤلان امر در کشور - در هر رده‌ای - این است که به این مسؤلیتها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهده‌ی آنهاست، انجام دهند. (۱۸)

کسی که در نظام جمهوری اسلامی مسؤلیتی به دست می‌آورد، باید همه‌ی هم و غمش برای مردم باشد؛ هم برای دنیای مردم، هم برای مادیت مردم، هم برای معنویت مردم، هم برای ایجاد عدالت در میان مردم، هم برای احیای شأن انسانی مردم، هم برای آزادی مردم. اینها جزو وظایف اصلی حکومت است. (۱۹)

تفاوت آزادی در نظام اسلامی با غرب

آزادی در نظام جمهوری اسلامی را با آزادی غربی - که به معنای مهارگیسختگی صاحبان قدرت و سرمایه و همچنین به معنای بی‌بندوباری انسانها در هرگونه رفتار و عمل است - نباید اشتباه کرد. آزادی اسلامی هم آزادی اجتماعی است، هم آزادی معنوی است و هم آزادی فردی با قید اسلامی و با فهم و هدایت و تعریف اسلام است. این

عدالت اجتماعی در نظام اسلامی

ما هنوز راه زیادی داریم. هم به عدالت اجتماعی‌ای که اسلام از ما خواسته است - و اسلام در این خصوص بسیار سختگیر است - و هم به آن سطحی از آزادی که ملت ایران مستحق و شایسته‌ی آن است، هنوز نرسیده‌ایم. ما هنوز کار داریم؛ این راه، راهی طولانی است. (۱۵)

معنویت هم در این انقلاب وجود دارد. یعنی فقط آزادی و برابری نیست؛ آزادی و عدالت - به معنای اسلامی آن - با معنویت همراه است. بنابراین خلأ عمده‌ای که امروز غرب دچار آن است و خود غربیها هم متوجه شده‌اند، در این جا وجود ندارد. (۱۶)

از جمله خصوصیات عصر جدیدی که امام بزرگوار علیه السلام و انقلاب ما در سطح جهان به وجود آوردند، عبارت از اصل آزادی از سلطه و تصرف و نفوذ قدرتهای بزرگ است؛ یعنی همان چیزی که در انقلاب ما، به عنوان اصل «نه شرقی و نه غربی» شناخته شد.

... انقلاب بزرگ ما، خصوصیاتى مخصوص به خود داشت. این خصوصیات که بارها هم در تحلیلهای ملت ما و آشنایان با انقلاب تکرار شده، اولین بار در یک انقلاب مشاهده می‌شد: تکیه‌ی به اسلام، هدف‌گیری ایجاد حکومت اسلامی، تجدید نظر در مفاهیم سیاسی عالم - مثل آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی و چیزهای دیگر - و حرکت به سمت دنیا و جامعه‌ای که بر پایه‌ی ارزشهای اسلامی بنا شده باشد. (۱۷)

معنویت و اخلاقی را هم که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی جزو اصول خود قرار داده است، نباید با دیندارهای متحجر، بی منطق و ایستا در بسیاری از جوامع اشتباه کرد. آن دیندارها، به ظاهر و در زبان دیندار، اما با ایستایی و تحجر و عدم فهم مسیر سعادت برای جامعه و انسان همراه است. این پسوند اسلامی بعد از عدالت و آزادی و معنویت، بسیار پُر معناست و باید به آن توجه کرد.^(۲۰)

امروز شما می‌بینید که اقلیتهای دینی در کشور ما با آزادی کامل زندگی می‌کنند؛ مراسم دینی شان را بجا می‌آورند؛ در مراکز تصمیم‌گیری کشوری حضور دارند و هیچ‌گونه فشار و تحمیلی نسبت به آنها نیست؛ که باز در همه‌جای دنیا چنین چیزی نیست؛ در بسیاری از کشورهای به اصطلاح دمکرات و مبتنی بر دمکراسی غربی هم این حرفها وجود ندارد؛ در خیلی جاهایشان این‌گونه نیست. مبنای اسلام این است؛ از اول هم همین‌طور بوده است.^(۲۱)

البته این نکته هم باید مورد توجه قرار گیرد که اگر ما می‌گوییم عقیده‌ی مذهبی و ایمان در جامعه‌ی اسلامی آزاد است، به معنای این نیست که اسلام اجازه دهد که فریبگرانی و خدعه‌پیشگانی در جامعه‌ی اسلامی به راهزنی ایمان مردم بپردازند. این مسأله را قطعاً اسلام اجازه نمی‌دهد. دستهایی که می‌توانند با ارائه‌ی جاذبه‌های مادی و با تأمین هوسهای بشری، دل‌های سستِ ضعیفی را به سمت خودشان جذب کنند، اگر در جامعه‌ی اسلامی، آزادی عمل داشته باشند، مردم ضعیف و

انسانهای ساده‌دل را تحت تأثیر قرار خواهند داد و آنها را گمراه خواهند کرد و از بهشت به دوزخ خواهند برد.^(۲۲)

اساساً به نفع جامعه‌ی اسلامی است که افکار آزاد باشد؛ یعنی کسانی بتوانند افکار و نظرات گوناگون خودشان را بیان کنند. در قانون هم پیش‌بینی شده است که برخورد سالم افکار موجب رشد اندیشه‌هاست. یعنی کسی نظری دارد، دیگری نظر مخالف با او دارد، یک برخورد فکری به وجود بیاید؛ اما سالم و نه توأم با روشهای غلط که این روشهای غلط خود قابل جلوگیری است و حاکم و دولت اسلامی باید مانع این روشها شود. کلاً رشد فکری جامعه در این صورت بیشتر تأمین و تضمین می‌شود و آثار اجتماعی و سیاسی آن در جامعه زیاد است. چنانچه کسانی احساس کنند که نظرات خودشان را می‌توانند بیان کنند، جامعه به طرف سالم‌سازی و وحدت پیش می‌رود. چون آن افکار را می‌گویند، کسانی هم آنها را جواب می‌دهند؛ نظرات به هم نزدیک می‌شود. اختلاف نظرهایی که ناشی از نگفتن و کتمان کردن و پوشیده داشتن از یکدیگر هست، به تدریج کم می‌شود و از بین می‌رود.

من می‌خواهم به طور قاطع و قوی ادا کنم که روش ما در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی هم همین بوده است؛ یعنی آنچه که قانون اساسی است و آنچه که امروز پذیرفته در نظام جمهوری است، همین است.

البته همیشه کسانی در جامعه هستند که از فضای آزاد استفاده می‌کنند، ولی می‌گویند آزاد نیستند! در نظام جمهوری اسلامی آزادانه

حرف می‌زنند، می‌نویسند، جزوه منتشر می‌کنند و همه‌ی مسائل را زیر سؤال می‌برند و حتی گاهی این کارشان ناسالم نیز هست. یعنی آن روش سلامتی که شرط آزادی بیان باشد، در کارهایشان نیست. در همان نوشته‌ای که با استفاده‌ی از فضای آزاد آن را نوشته و منتشر کرده‌اند، می‌گویند: آزادی نیست! در واقع این یک نوع دغلکاری و فریب است؛ لیکن حقیقت این است که روزنامه‌ها، نویسندگان مقالات، جزوه‌ها و کتابها حامل نظرات گوناگون است. امروز در مسائل اسلامی، اقتصادی و مسائل مربوط به حکومت و سیاست و غیره، نظرات گوناگونی است و در کتابها می‌نویسند و این کتابها را نیز چاپ می‌کنند و کسی هم نمی‌گوید که چرا چاپ می‌کنید. البته ممنوعیهایی هست که آن ممنوعیها از وظایف نظام جمهوری اسلامی است. (۲۳)

نظام اسلامی، هرگز نخواسته آزادی را که اسلام و قرآن پرچمدار آن است، از مدعیان دروغگویی آزادی در نظامهای غربی بیاموزد. ما آزادی فساد و بی‌بندوباری و هرزگی و آزادی دروغ و تزویر و فریب و آزادی ظلم و استثمار و تجاوز به حقوق ملتها را که غرب پرچمدار و مرتکب آن بوده است، صریحاً و قاطعاً رد می‌کنیم. ما آن آزادی‌ای را که به سلمان رشدی^۱

۱. سلمان رشدی نویسنده‌ی کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» در سال ۱۹۴۷ میلادی در خانواده‌ای مسلمان در بمبئی هند به دنیا آمد. در سیزده سالگی به انگلستان رفت و تابعیت آن کشور را پذیرفت و در آن‌جا مقیم شد و در رشته‌ی ادبیات در دانشگاه کمبریج تحصیل نمود. وی در ۱۹۸۸ م. کتابی تحت عنوان آیات شیطانی در لندن منتشر کرد که در آن ضمن توهین به مقدسات اسلامی، سعی نمود آیات وحی را در قالب آیات شیطانی مطرح نماید؛ او در این

مرد نابکار، اجازه‌ی اهانت به مقدسات یک میلیارد انسان را می‌دهد، اما به مسلمانان انگلیس حتی حق شکایت از او را هم نمی‌دهد؛ به دولت امریکا حق تحریک و سردستگی اوپاش مخالف با یک حکومت مردمی را می‌دهد، اما به آن حکومت مردمی، حق مقابله با آن اوپاش را نمی‌دهد؛ به سرمایه‌داران غارتگر، حق ورود نامشروع به کشورهای ضعیف و چپاول هست و نیست آن ملتها را می‌دهد، و به آن ملتها حق مبارزه‌ی با آنان را نمی‌دهد، مردود و منفور می‌شماریم و آن را ننگ بشریت می‌دانیم. آزادی در منطق ما، آزادی‌ای است که اسلام به ملتها می‌بخشد و آنان را به کوه استواری در برابر سلطه‌گران ظالم و غاصب تبدیل می‌کند؛ همان‌طور که در مورد ملت ایران اتفاق افتاد و این معجزه پدید آمد. این آزادی در کشور ما همواره هست و خواهد بود و همه‌ی آحاد ملت باید آن را حفظ کنند. (۲۴)

منطق آزادی به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که شما حرکت و سیاستی را

→ کتاب، وجود جهنم را منکر شد و با دشمنهای گوناگون به پیامبر اسلام (ص) و باران وفاداریش و با استدلالهای بی‌پایه در قالب رمان، تلاش کرد تا جمهوری اسلام و پیامبر عظیم‌النشان آن را مخلوش جلوه دهد. انتشار این کتاب خشم مسلمانان جهان را برانگیخت و به دنبال آن امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی، در تاریخ ۶۷/۱۱/۲۵ طی فتوایی تاریخی، حکم اعدام سلمان رشدی و ناشران مطلع از محتوای کتاب را صادر کرد که با استقبال مسلمانان سراسر جهان مواجه گردید. از آن تاریخ تاکنون، سلمان رشدی تنها به صورت مخفیانه و تحت حمایت دولتهای غربی به زندگی خود ادامه می‌دهد. (رک: آیات شیطانی بارزترین جلوه‌ی دشمنی استکبار جهانی با اسلام ناب محمدی، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۴. نقل توطئه‌ی آیات شیطانی، سید عطاءالله مهاجرانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸)

در کشور شروع کنید که لازمه‌ی آن سیاست، عبارت باشد از این‌که عده‌ای زیر دست و پاله و نابود شوند؛ مثلاً تولید ناخالص ملی پنج برابر شود، لیکن فقرا هم دو برابر شوند! (۲۵)

شما ببینید حقوق انسانها چقدر دامنه‌ی وسیعی دارد؛ تأمین همه‌ی اینها می‌شود عدالت. این عدالت در بطن خود طبعاً آزادی را هم دارد؛ آزادی به معنای درست، نه آزادی به معنای غلطی که آنها ترویج و دنبال کردند و مدعی شدند. (۲۶)

به‌هرحال باید نظر اسلام در باب آزادی دانسته شود. این یک بحث لازم است؛ هم برای مردم ما و هم برای کسانی که با مسائل جهانی در ارتباطند، این بحث لازم است. و ان‌شاء‌الله راه‌گشای مسئولین کشوری هم خواهد بود که بتوانیم بر اساس این حدود و وظایفمان را هر چه بیشتر بفهمیم. (۲۷)

آزادی مطبوعات

امروز بحث آزادی در مطبوعات کشور و در بین افراد صاحب‌نظر، بحث رایجی است. این پدیده‌ی مبارکی است. این‌که مباحث اصولی و اساسی انقلاب، مورد تبادل نظر قرار گیرد و کسانی و ادار شوند و درباره‌ی آنها فکر کنند و نظر بدهند، چیزی است که همیشه انتظار آن را داشته‌ایم و کم و بیش درباره‌ی مقولات مختلف هم بوده است. امروز هم این مسأله مطرح است؛ بنده هم کم و بیش آنچه را که نوشته و گفته می‌شود، نگاه می‌کنم، مطالعه می‌کنم و بعضاً از آنچه که می‌نویسند و می‌گویند، استفاده

می‌کنم. آراء هم متضارب است؛ یعنی همه در یک جهت نمی‌نویسند. نظرات متخالفی هست؛ در هر دو طرف تخالف هم حرفهای درست و حتی مشاهده می‌شود. ادامه‌ی این بحثها هم خوب است. ای کاش صاحب‌نظران ما برای طرح بحثهای اصولی در مطبوعات برانگیخته شوند؛ مطبوعات را از حالت کم‌محتوا خارج کنند و به بحثهای تأمل‌برانگیز و ارشادکننده برای مردم بکشانند. همیشه ما توصیه می‌کنیم که فرهنگ انقلاب را تعمیق کنید. عمق بخشیدن، لازمه‌اش همین بحثهاست.

... توصیه‌ی اول من به این کسانی که می‌نویسند و بحث می‌کنند، این است که در فهم مفهوم آزادی، مستقل باشیم، مستقل بیندیشیم و وابسته نباشیم. توصیه‌ی دوم این است که از آزادی سوء استفاده نشود. بعضیها مکرر تأکید و تکرار می‌کنند: «آزادیهای تازه به دست آمده‌ی مطبوعاتی!». به نظر من، این حرف غیرواقعی است؛ حرفی است که منشأ آن هم رادیوهای بیگانه است. البته الان در روزنامه‌ها و مجلات، مطالبی می‌نویسند و تعرضهایی می‌کنند. بعضی از این افراد، در گذشته این کارها را نمی‌کردند؛ بعضی دیگر هم می‌کردند. در سالهای گذشته، ما فراوان شاهد این بودیم که در مطبوعات، علیه رئیس جمهور وقت، علیه مسئولان گوناگون، علیه حتی بعضی از مباحث اصیل انقلاب، حرفهایی زده می‌شد؛ کسی هم تعرض اینها نمی‌گردید.

... این حرف را نباید مرتب تکرار کرد که: «آزادی تازه به دست آمده!».

سوء استفاده از آزادی مطبوعات

مطبوعات و حتی رادیو و تلویزیون، همواره نظرات گوناگون را در مسائل کشور منعکس کرده و مردم را در معرض افکار و سلیقه‌های گوناگون قرار داده‌اند و این، موضوعی روشن و مشهود است. حتی ورشکستگان سیاسی و دسته‌جاتی که در امتحانات متعددی از آغاز انقلاب، مردود و در نزد مردم سرافکننده و به وسیله‌ی آنان مطرود شده‌اند نیز هنگامی که به تحریک اجانب، مقالات زهرآگین و کینه‌توزانه علیه نظام اسلامی و مسؤولان کشور می‌نویسند و انواع اتهام را به آنان می‌زنند، این نوشته‌ها را بدون هیچ مانع و رادعی به چاپ می‌رسانند و هر جا که خواننده‌ای بیابد، منتشر می‌کند و علی‌رغم میل خود، عملاً وجود آزادی را اثبات می‌نمایند. (۳۰)

الآن هم در مطبوعات کشور ما، کسانی می‌نویسند؛ همان کسانی که دائم هم داد می‌زنند که در جمهوری اسلامی، آزادی بیان نیست! ما هم می‌گذاریم آن چیزی را که می‌خواهند، بنویسند، تا خودشان، خودشان را تخطئه کنند! می‌نویسند که آزادی بیان نیست و همین «آزادی بیان نیست» را آزادانه بیان می‌کنند! همه‌ی دنیا به این‌طور نویسندگان و این‌گونه بیانات می‌خندند! «او مکر و مکر الله!» به نظام جمهوری اسلامی تهمت می‌زنند، در همان حال گریبان خودشان گرفته می‌شود، خودشان هم ملتفت نیستند، باز هم مرتب می‌گویند آزادی نیست!

می‌بینم که بعضی از مسؤولان خطاب به مطبوعات مکرر می‌گویند که از آزادیها زیاد استفاده نکنید، تا مبدا اصل آزادی به خطر بیفتد! این چه حرفی است؟! از آزادی هرچه بیشتر استفاده کنید، بهتر است؛ منتها خارج از مرز نباشد. هرچه افراد بیشتر از حق خداداده استفاده کنند، نظام اسلامی به هدفهای خودش بیشتر رسیده است. ما همیشه گله‌مان از نویسندگان این بوده که چرا نمی‌نویسند، چرا تحقیق نمی‌کنند، چرا تحلیل نمی‌کنند. (۲۸)

آزادی قلم و بیان

معتقدم که آزادی قلم و بیان، حق مسلم مردم و مطبوعات است. در این هم هیچ تردیدی ندارم و این جزو اصول مصرّحه‌ی قانون اساسی است. معتقدم اگر جامعه‌ای مطبوعات آزاد و دارای رشد و قلمهای آزاد و فهیمه را از دست بدهد، خیلی چیزهای دیگر را هم از دست خواهد داد. وجود مطبوعات آزاد، یکی از نشانه‌های رشد یک ملت و حقیقتاً خودش هم مایه‌ی رشد است. یعنی از یک طرف رشد و آزادی ملت، آن را به وجود می‌آورد؛ از طرف دیگر، آن هم به نوبه‌ی خود می‌تواند رشد ملت را افزایش دهد. البته معتقدم در کنار این ارزش، ارزشها و حقایق دیگری هم وجود دارد که با آزادی مطبوعات و آزادی قلم، آن ارزشها نباید پامال شود. هنر بزرگ این است که کسی بتواند هم آزادی را حفظ کند، هم حقیقت را درک کند، هم مطبوعات آزاد داشته باشد، هم آن آسبها دامنش را نگیرد. (۲۹)

دولت هم با کمال بزرگواری گوش می‌کند و جواب می‌دهد. اکنون در ایران مجلاتی به چاپ می‌رسند که اگر کسی مختصر آشنایی‌ای با عناصر فرهنگی کشور از زمان گذشته داشته باشد و بداند هنرمندان شاهنشاهی چه کسانی هستند، قلم‌زنان شاهنشاهی چه کسانی هستند، مخلصان و چاکران دستگاه‌های شاهنشاهی چه کسانی هستند، مرعوبان دشمنان چه کسانی هستند، دوستان آمریکا چه کسانی هستند، می‌داند که این مجلات از کجاها پولش می‌آید؛ قابل حدس است. ما هم بی‌خبر نیستیم. بنده هم بی‌خبر نیستم؛ دستگاه هم بی‌خبر نیست. اینها چاپ می‌شوند؛ کاری هم به کارشان نداریم. ما از این که چهار کلمه حرف بنویسد، واهمه‌ای نداریم. ما هم می‌نویسیم.

آزادی مطبوعات، آن مقداری که در ایران هست، در کشورهای دیگر نیست. دستگاه، در ایران، در زمینه‌ی آزادی مطبوعات، مظلوم است. دلیلش هم این است که به این آقا آزادی داده شده، آن وقت آمده است مجله‌ای راه روزنامه‌ای راه، پر کرده از انتقاد به دستگاه و در این انتقادات، مکرر، مثل ترجیع‌بند، تکرار کرده که: «به ما آزادی نمی‌دهند؛ به ما آزادی نمی‌دهند!». اگر آزادی نیست، شما چطور اینها را نوشته‌اید؟! امروز در این کشور، چه کسی را سیخ داغ کرده‌اند که: «شما چرا فلان مطلب را نوشتید؟ چرا فلان روزنامه را منتشر کردید؟». بله؛ اگر کسی مجرم مطبوعاتی باشد - هرکس می‌خواهد، باشد - مجرم، مجرم است. هرکس مجرمی را که قانون به عنوان جرم معین کرده مرتکب شود، البته مجازات

در همین مطبوعاتی که سخن نادرست و تهمت به عزیزترین پدیده‌ی دوران حاضر - یعنی انقلاب اسلامی - را برای خودشان، مباح می‌شمارند و آزادانه بیان می‌کنند، سعی این است که بگویند «بهار انقلاب تمام شد»! یعنی چه بهار انقلاب تمام شد؟ یعنی انقلاب از پدید آوردن انسانهای مخلص، پُرشور، مؤمن، فداکار و ایثارگر، ناتوان است! آیا این طور است؟!^(۳۱)

... رسانه‌ها مسئولیت دارند؛ روزنامه‌ها حساسند. ... بحث برسر روزنامه‌ها و مطبوعات، بحث بر سر آزادی نیست. بعضی افراد نخواهند آزادی را برای ما معنا کنند. حرفی نداریم استفاده کنیم؛ اما ما معنای آزادی را می‌دانیم؛ برای آزادی هم بسیار دلمان می‌تپد. مراد از آزادی هم همان آزادی بیان و آزادی فکر است. متها اگر شما رفتید بر طبق وظیفه‌تان در دکان یک قاچاق فروش را بستید، آن فرد نمی‌تواند بگوید شما با آزادی کسب و کار مخالفتید؛ نه. بحث آزادی کسب و کار نیست، کسب و کار آزاد است؛ قاچاق فروشی ممنوع است. بحث بر سر آزادی بیان نیست. بیان و فکر آزاد است؛ ستمپاشی و اضلال و گمراه‌گری ممنوع است؛ آن هم در شرایط حساسی که امروز کشور ما دارد.^(۳۲)

آزادی مطبوعات در ایران

شما در کدام کشور، این همه مجله و روزنامه و مطبوعات سراغ دارید؟ اینها همه‌اش مال دولت است؟ روزنامه‌های رسمی کشور، علناً و صریحاً، سیاستهای دولت را زیر سؤال می‌برند و از آن انتقاد می‌کنند.

مایه‌ی روشنگری باشند، مصالح کشور را رعایت کنند، به نفع مردم قلم بزنند، به نفع دین قلم بزنند، هرچه بیشتر باشند، بهتر است. اما امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه‌ی همیشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت به نظام است. ده عنوان، پانزده عنوان روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیترهای شبیه به هم در قضایای مختلف. قضایای کوچک را بزرگ می‌کنند و تیترهایی می‌زنند که هرکس این تیترها را می‌بیند، خیال می‌کند که همه چیز در کشور از دست رفته است! اینها امید را در جوانان می‌براند؛ روح اعتماد به مسئولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می‌کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند. (۳۵)

صرف این‌که مطبوعات، امر خوبی است و رکنی از ارکان آزادی و حقوق مردم است، کافی نیست که ما هرچه را که در میدان مطبوعات می‌گذرد، همین‌طور بپذیریم و درباره‌اش هیچ چیز نگوییم و سکوت کنیم. این‌که نمی‌شود؛ ضابطه‌ای می‌خواهد. (۳۶)

هیچ کس با مطبوعات آزاد مخالفتی ندارد. فلسفه‌ی این انقلاب، آزادی است - آزادی بیان و آزادی فکر - اما طوری نباشد که حرف و خواست و تحلیل و جهنگیری دشمن را بر همه‌ی حرفهای دیگر مقدم کنند و آن را اصل و ملاک قرار دهند. کسی که با دشمن دوست شد، دوست دیگر نمی‌تواند به او اعتماد کند. (۳۷)

خواهد شد. یکی از مجازاتها هم که در قانون پیش‌بینی شده، تعطیل کردن روزنامه‌ای است که آن جرم در آن منعکس شده است. ... همین که دستگاه حساس باشد، این را به عنوان این‌که «آزادی نیست»، می‌گویند! توقع دشمن این است که قلمزنانِ جریان فرهنگی وابسته‌ی به استکبار، هرچه می‌خواهند بنویسند و قلمزنانِ طرفدار نظام و جناح و جریان اسلامی، به آنها جواب ندهند. اگر جواب دادند، می‌گویند: «آزادی نیست. شما ما را مرعوب کردید!» (۳۳)

خطاست اگر کسی گمان کند، ما که نسبت به مسأله‌ی مطبوعات و کتاب و نوشتن و نشر در جامعه حساسیت به خرج می‌دهیم، با تفکر آزاد، با فکر آزاد و با مباحثه‌ی آزاد مخالفیم؛ نه، ما کسانی هستیم که اولین شعارهای این مسائل را داده‌ایم و الحمدلله تا الان هم دنبالش بوده‌ایم؛ اما با آزادی گناه و آزادی ویرانگری مخالفیم. نمی‌شود اجازه داد که نسل جوان یک کشور که به اعتماد ما می‌آید کتاب را از شما می‌خرد و می‌گوید اینها متدینان و در رأس کار هستند، از این طریق گمراه یا فاسد شود؛ یا از این طریق دشمن بخواهد کاری انجام دهد. (۳۴)

مطبوعات، مایه‌ی روشنگری در جامعه

من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوع مطبوعات. اگر به جای بیست عنوان روزنامه، دویست عنوان روزنامه در این کشور در بیاید، بنده خوشحالت‌تر هم خواهم بود و از این‌که روزنامه‌های کشور زیاد شوند، هیچ احساس بدی ندارم. اگر مطبوعات، آن‌طوری که در قانون اساسی هست،

حدود آزادی مطبوعات

نویسندگان و مطبوعات هرچه می خواهند، می نویسند. البته حدودی وجود دارد. حدودی که وجودش در هیچ جای دنیا و با هیچ منطقی بد نیست و معنای سانسور و عدم آزادی نمی دهد. نبودن این حدود به معنای بلبشو و هرج و مرج است. در جامعه قانون هست، قاعده هست، خط کش هم هست. پس باید طبق حدود و مقررات و انضباط صحیح اجتماعی عمل شود. (۳۸)

معکوبیت مطبوعاتی

اگر کسی مجرم مطبوعاتی باشد - هرکس می خواهد، باشد - مجرم، مجرم است. هرکس جرمی را که قانون به عنوان جرم معین کرده مرتکب شود، البته مجازات خواهد شد. یکی از مجازاتها هم که در قانون پیش بینی شده، تعطیل کردن روزنامه‌ای است که آن جرم در آن منعکس شده است. ... همین که دستگاه حساس باشد، این را به عنوان این که «آزادی نیست»، می‌گیرند! (۳۹)

بر اساس قانون، افرادی که در قضیه‌ای مجرم شناخته شدند، به زندان می‌روند. هیچ کس هم در دنیا اعتراض نمی‌کند که شما چرا زندان دارید؛ در حالی که زندانی کردن، مظهر واضح محدود کردن آزادی است. چرا کسی اعتراض نمی‌کند؟ چون یک حرکت تعریف شده‌ای در قانون هست که بر اساس آن، عده‌ای به زندان می‌روند. در این موارد همه چیز مشخص است و هیچ کس با این کار مخالفت ندارد. (۴۰)

روحیه آزادی و جوانی

یکی از خصوصیات جوانی، پاکبازی و پارسایی است. این اسیر شدن و پا در گل شدن - و به تعبیری اسیر چرب و شیرین زندگی شدن - مال پیرها و مقداری از سن گذشته‌هاست. جوانی، دوره‌ی آزادی و رهایی و در قید نبودن نسبت به این چیزهاست. جوان مظهر صفاست؛ این صفارا باید در خودتان حفظ کنید. شما باید بتوانید، هم خودتان و هم دیگران را - البته انسان اول باید از خودش شروع کند - در آن حدی که ممکن است و از یک انسان معمولی مثل ماها می‌شود توقع داشت، از فرو غلبیدن در هوس لذتهای زندگی نجات دهید. (۴۱)

جوان، اصلاح طلب است؛ یعنی به‌طور طبیعی طالب عدالت، آزادیهای مشروع و تحقق آرمانهای اسلامی است. حقایق و آرمانهای اسلامی، او را به هیجان می‌آورد و در او جاذبه ایجاد می‌کند.

... از جوانان این انتظار وجود دارد که عدالتخواهی را از یاد نبرند. آزادی را - چه آزادی فردی، چه آزادی اجتماعی و سیاسی، چه آزادی معنوی و روحی - با همان مفهوم بسیار والای اسلامی، جزو خواسته‌های همیشگی خود بدانند و از یاد نبرند. (۴۲)

قدرت تغلیل جوانان نسبت به آزادیها

الان جامعه، جامعه‌ی آزادی است و مردم می‌توانند حرف بزنند؛ حرف هم می‌زنند. راجع به ولایت فقیه - یعنی اصل و مبنا - هم حرف می‌زنند. شما ببینید چقدر مطلب نوشته‌اند! اینهایی که نوشته‌اند، همه که

نیستم. (۲۳)

هدف جوانان از آزادیخواهی

این سؤال باید جواب داده شود: جوانها با انتخاب یک رئیس جمهور چه می خواهند؟ دشمن دارد پاسخ این پرسش را می دهد. بلاشک در داخل کشور ما هم جوانهایی هستند که همان خواست دشمن را تکرار خواهند کرد: جوانها ماهواره می خواهند؛ جوانها آزادی تعییش غیراسلامی می خواهند؛ جوانها آزادیهایی را که اسلام قبول ندارد، می خواهند! امروز این پاسخها مرتب به گوش همه زده می شود. آیا واقعاً جوانها اینها را می خواهند؟ شما جوان این مملکت هستید. برای پاسخ دادن به این سؤال، چه کسی شایسته تر از جوان دانشجوست؛ بخصوص دانشجوی انجمن اسلامی یا فلان واحد دانشجویی دیگر که اهل فکر و تحلیل و استنتاج است؟ قبل از آنکه دیگری پاسخ بدهند، که طبق میل تبلیغات صهیونیستی تنظیم خواهد شد، شما پاسخ بدهید. شما حق دارید پاسخ بدهید؛ چون کسانی که احياناً طرفدار آزادیهای مضمر و مخرب و مفسدند، اگر هم در این انتخابات شرکت کرده اند، بیخودی شرکت کرده اند و اصلاً اهل این انتخابات نیستند. انتخاب مال شماسست؛ مال نیروهای حزب اللهی و بچه های مؤمن و جامعه ی اسلامی و انقلابی ماست. (۲۴)

جوان جز آن چیزی که برایش به معنای پیام آزادی و پیام استقلال است، به چیز دیگری فکر نمی کند. آنوقت برای این که ذهن مردم را از

دفاع نکرند. آقایانی برداشت کتاب نوشت، اجازه هم گرفت، چاپ هم شد و دست همه هم بود؛ او اصل ولایت را اصلاً منکر شد؛ اما چون جوانها دندان شکن بود، عقب نشینی کرد. نوشتند که اصلاً ولایت حتی در معصوم هم وجود ندارد! چرا؟ چون ولایت یعنی قیومت! قیومت بر چه کسی است؟ بر صغیر است، بر مهجور است؛ پس مردم مهجورند! یعنی یک تحریف کاملاً حاکی از بی اطلاعی و عدم اشرف به مسأله و ندانستن مسأله انجام شد؛ اما به شکل علمی آن را مطرح کردند. کسی هم معارضشان نشد؛ آن آقا هم در همین تهران زندگی می کند، کسی هم نرسید چرا نوشتی؟! آیا این جامعه آزاد نیست؟! آیا این کشور آزاد نیست؟! آیا این جا آزادی بیان و آزادی فکر نیست؟! مگر آزادی فکر چیست؟ باید حتماً چهار نفر آدم بیابند، بدون استناد به هیچ حجتی، به هیچ منطقی، به سه، چهار نفر فحش بدهند تا معنایش آزادی باشد؟! این خیلی خوب است؟!!

این که من می گویم جوانان قدرت تحلیل داشته باشند، یعنی همین مواظب باشید به دام حرفهای برف نبار نینتید؛ همین طور یک چیزی را آدم پشت سر هم در ذهن خودش بچرخاند، این خیلی خُستی ندارد. دنبال آن نقطه ی درست، آن چیزی که واقعاً دل شما را راضی و ذهن شما را قانع می کند، بگردید. باه؛ ما بنامه را جامعه ی آزادی می دانیم. انتقاد به معنای همان «عیارسختی» را کدر بسیار خوبی می دانیم. من با آن موافقم؛ اما با تظاهر و تصاریح: «بدگویی اشخاص، هیچ موقع موافق

خطرناک و سهمگینی در این سخن مضمّن و مندرج است. این، وسیله و شعار و مطالبه‌ای است که در غرب غالباً مطرح می‌شود. لذا می‌گویند نهضت آزادی زنان. در نظام صحیح، در یک مطالبه و مبارزه‌ی صحیح، هدف نمی‌تواند این معنای وسیعی باشد که یک بخش آن قطعاً مضر است؛ اگر چه ممکن است بخشهای مفیدی هم در آن باشد. باید به دنبال شعارهایی بهتر، مناسبتر، صحیحتر و گره‌گشاتر گشت.

... شما می‌بینید در طول چند ده سال، آن چنان فساد و بی‌بندوباری در غرب به وسیله‌ی آزادی زنان به راه افتاد و رواج پیدا کرد که خود مستفکران غربی را دچار وحشت و حشر کرد! امروز دلسوزان و مصلحان، انسانهای خردمند و بانگیزه در کشورهای غربی، از آنچه پیش آمده است، متوحش و ناراحتند و البته نمی‌توانند هم جلوی آن را بگیرند. به عنوان این که می‌خواهند به زن خدمت کنند، بزرگترین ضربه را به زندگی او وارد آوردند. چرا؟ به خاطر این که با بی‌بندوباری، با اشاعه‌ی فساد و فحشا و با آزادی بی‌قید و شرط معاشرت زن و مرد، بنیان خانواده منلایمی شد. مردی که می‌تواند آزادانه در جامعه اطفای شهوت کند و زنی که می‌تواند بدون هیچ ایراد و اشکالی در جامعه با مردان گوناگون تماس داشته باشد، هرگز در خانواده، همسران خوب و شایسته‌ای نخواهند بود. لذا بساط خانواده منلایمی شد.

... خیلی از کسانی که امروز به اصطلاح سنگ حقوق زن را به سینه می‌زنند، در واقع سنگ آزادی غربی و بی‌بندوباری را به سینه می‌زنند و از

این حرکت نفوذی دشمن منصرف کنند، می‌آیند شعارهای دیگری می‌دهند؛ شعار آزادی را به معنای آزادی از دیکتاتوری موجود ایران، سر می‌دهند! (۴۵)

آزادی زن در نظام اسلامی

آنچه در غرب با عنوان شعار وجود دارد، در درجه‌ی اول آزادی زن است. آزادی، معنای وسیعی را شامل می‌شود. هم شامل آزادی از اسارت است، هم شامل آزادی از اخلاق است - چون اخلاق هم یک قید و بند است - هم آزادی از نفوذ مبنی بر سوء استفاده‌ی کارفرمایی است که زن را با مزد کمتری به کارگاه می‌کشد و هم شامل آزادی از قوانینی است که زن را در مقابل شوهر، متعهد می‌کند. آزادی، به همه‌ی این معانی می‌تواند باشد؛ کمالین که در همین شعارهایی که نسبت به زن وجود دارد، طیف وسیعی از این مطالبات و درخواستها هست، که بعضی با یکدیگر به کلی متناقضند. این آزادی معنایش چیست؟

مناسفانه در دنیای غرب، بیشتر متفاهم از این آزادی، آزادی به معنای نادرست و مضر آن است - یعنی آزادی از قید و بندهای خانوادگی، آزادی از نفوذ مطلق مرد، آزادی از حتی قید ازدواج و تشکیل خانواده و پرورش فرزندان در آن جایی که هدف شهوانی زودگذری در مقابل قرار گیرد - نه آزادی به معنای صحیح آن. لذا شما می‌بینید جزو حرفهایی که در دنیای غرب زده می‌شود، مسأله‌ی آزادی سقط جنین است، که این نکته‌ی بسیار مهمی است و با این که ظاهر ساده و کوچکی دارد، اما باطن بسیار

غریبها تقلید می‌کنند؛ همینهایی که گاهی چیزهایی هم می‌نویسند. اینها از آن افتخارات سهمی نداشتند؛ از آن عظمتی که زن ایرانی در این هجده ساله‌ی بعد از پیروزی انقلاب نشان داده و آفریده است، سهمی نداشتند و کار بزرگی نکردند. خیلی از اینها به فکر جیب خود، درآمد خود، کیف خود و وسایل آرایش و زینت خود بودند. اینها هیچ عظمتی نداشتند. آن نسخه، نسخه‌ی غلطی است. اگر نسخه‌ی غربی در مورد زن درست بود، غریبها مجبور نمی‌شدند دوباره بعد از هفتاد، هشتاد سال، صد سال، مجدداً یک نهضت حقوق زنان راه بیندازند. مقصود، نهضتی است که سالهای اخیر به راه انداختند.

الان ده، بیست سال است که مجدداً نهضتهای دیگری به عنوان نهضت دفاع از حقوق زن و دفاع از آزادی زن به راه انداخته‌اند. چرا؟ اگر آزادی غربی برنامه‌ی موفق بود، اگر دفاع از حقوق زن حقیقی بود، احتیاج به این نبود که بعد از صد سال دوباره عده‌ای بیایند نهضت به راه بیندازند و جنبال کنند. پس، آن نسخه غلط بود؛ نسخه‌ی فعلیشان هم غلط است و جز به بدبختی و مشکلا تراشی برای زن و مرد - بخصوص برای زن - به چیزی نخواهد انجامید.

... تربیت غلط غربی موجب شد که در دوران حکومت طاغوت در این کشور، زنان به آرایش، تجملات، زینتهای بیخودی، تبرج و خودنمایی تمایل پیدا کنند، که این هم از نشانه‌های مردسالاری است. یکی از نشانه‌های مردسالاری غریبها همین است که زن را برای مرد می‌خواهند.

لذا می‌گویند زن آرایش کند، تا مرد التذاذ ببرد. این مردسالاری است، این آزادی زن نیست؛ این در حقیقت آزادی مرد است. می‌خواهند مرد آزاد باشد، حتی برای التذاذ بصری. لذا زن را به کشف حجاب و آرایش و تبرج در مقابل مرد تشویق می‌کنند. البته این خودخواهی را بسیاری از مردان در جوامعی که از دین خدا بهره‌مند نبودند، از دورانهای قدیم هم داشتند، امروز هم دارند؛ غریبها هم مظهر اعلاّی این بودند. پس، این مسأله‌ی که زن به سمت معرفت، علم، مطالعه، آگاهی، کسب معلومات و معارف حرکت کند، باید در میان خود بانوان خیلی جدی گرفته شود و به آن اهمیت بدهند.

... حرکت در جهت احقاق حقوق زنان در جوامع اسلامی و در جامعه‌ی ما حتماً باید انجام گیرد؛ منتها بر مبنای اسلامی و با هدف اسلامی. یک عده نگویند که این چه نهضتی است، این چه حرکتی است؛ مگر زن در جامعه‌ی ما چه کم دارد؟ متأسفانه ممکن است بعضی این‌گونه فکر کنند. این، ظاهربینی است. زن در همه‌ی جوامع - از جمله در جامعه‌ی ما - گرفتار ستم و دچار کمبودهایی است که بر او تحمیل می‌شود؛ اما این کمبود، کمبود آزادی به معنای بی‌بندوباری نیست. این کمبود، کمبود میدانها و فرصتها برای علم و معرفت و تربیت و اخلاق و پیشرفت و شکوفایی استعدادهاست. این را باید تأمین و جستجو کرد. این همان چیزی است که اسلام بر روی آن تکیه کرده است. (۴۶)

فلسفه‌ی حجاب

چون طبیعت و خصوصیت و لطافت زن، مظهر زیبایی و ظرافت در خلقت قرار داده شده است، اگر بخواهیم جامعه، متشخص و خراب و آلوده نشود و در آن فساد به وجود نیاید، بایستی این جنس را در پوشش نگه داشت. در این جهت، مرد به طور مطلق مثل زن نیست و آزادی بیشتری برای مرد وجود دارد. این ناشی از وضع طبیعی اینهاست و آنچه که در دیدگاه الهی از تنظیم اداره‌ی عالم وجود دارد. (۴۷)

مسئله‌ی کشف حجاب و آزادی زن و تمتعهای نامشروع از جنسیت و برداشتن حجاب و حفاظ بسیار ظریف و پیچیده‌ای که در اسلام بین زن و مرد وجود دارد - که این حجاب به هیچ وجه به معنای حجاب ظاهری نیست؛ یک چیز دیگر است که با دقت و با لطیف نگریستن به مسئله می‌شود آن را فهمید و سنجید که چقدر حکیمانه است - نمونه‌ای از این تقلید و تبعیت از غرب بود.

البته در اروپا، این حفاظ و حجاب از قدیم نبوده؛ اما در عین حال همیشه به زن ظلمهای مکرر و مضاعفی می‌شده است. در اروپای قرنهای گذشته، آزادی زن - به معنای خاص روزگار ما - نه از لحاظ لباس و ظواهر وجود داشته، و نه از لحاظ بقیه‌ی جهات اخلاقی و غیره، لیکن آن حجاب و حفاظ هم نبوده؛ در عین حال همان ظلمها هم می‌شده است. (۴۸)

اگر ما بیاییم، برای این که آنها را راضی کنیم، درباره‌ی زن طوری حرف بزنیم که با نظر اسلام - که مایه‌ی عزت زن است - مخالف باشد،

خطاست. چرا باید کسانی در زمینه‌ی زن، یا در زمینه‌ی حقوق بشر، طوری حرف بزنند که گویی ما باید بکوشیم خودمان را با نقطه‌نظرهای غریبها نزدیک و آشنا کنیم؟ آنها اشتباه می‌کنند. آنها باید نقطه‌نظرهای خود را به ما نزدیک کنند. آنها باید نسبت به مسئله‌ی زن و حقوق بشر و آزادی و دمکراسی، نقطه‌نظرهای غلط و باطل خودشان را تصحیح کنند و با نظرات اسلامی مواجه نمایند، نه این که عده‌ای از این طرف دچار انفعال شوند. (۴۹)

تفاوت آزادی زن در اسلام و غرب

آزادی به معنای درست مفید لازم برای بشر، در نظام جمهوری اسلامی تأمین شده است. البته غریبها یک مفهوم دیگری دارند. یکی از مشکلات جاری ما این است که بعضی از مفاهیم غربی بدون این که درست تحلیل شده، به منطقه‌ی اسلامی و محیط ذهنی و فکری جامعه‌ی ما منتقل می‌شود. بعضی افراد توجه به مفاهیم نمی‌کنند؛ عین کلمه‌ی دمکراسی و عین کلمه‌ی آزادی به مفهوم غربی را به این جا منتقل می‌کنند؛ غافل از این که آنچه که آنها از کلمه‌ی آزادی مورد نظرشان است، غیر از مفهومی است که ما امروز یا هر وقت دیگر در محیط خودمان از کلمه‌ی آزادی می‌فهمیم. وقتی که در محیط غرب، آزادی زن گفته می‌شود - با توجه به فرهنگ غرب و برداشت غرب از مسئله‌ی زن - به هیچ وجه به معنای این نیست که زن آزاد باشد درس بخواند، یا زن آزاد باشد در فعالیت سیاسی ورود پیدا کند، یا زن آزاد باشد برای این که بتواند با اعمال

عرض می‌کنم:

۱- اصل فکر کردن و اندیشیدن

محور اول این است که اصل فکر کردن و اندیشیدن در اسلام نه فقط آزاد است بلکه لازم و واجب هم است. شاید در بین کتابهای آسمانی و نوشته‌های مذهبی، هیچ کتابی را نشود پیدا کرد که به قدر قرآن انسانها را به تفکر، تعقل و مطالعه در پدیده‌های حیات و امور مادی، معنوی و انسانی و تدبیر در تاریخ و امثال اینها دعوت کرده باشد. حتی بالاتر از این، کسی که در تفکرات مذهبی خود دچار وسوسه و تردید و شک شود، از نظر اسلام چیز ناشایسته‌ای نیست و قابل منع نیست.

۲- حدود آزادی عقاید غیر اسلامی در جوامع اسلامی

محور دوم این است که عقیده‌ی مذهبی هم تا آن‌جا که در صدد مبارزه با عقیده‌ی اسلامی نباشد، دارا بودنش ممنوع نیست، یعنی مجازات ندارد. اگر کسی در جامعه‌ی اسلامی، عقیده‌ی غیراسلامی داشت، اما عقیده‌ای که او را امر به مخالفت و معارضه با نظام اسلامی نمی‌کند، دارا بودن آن عقیده اشکالی ندارد. لذا در جامعه‌ی اسلامی، یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و پیروان دیگر مذاهب که مسلمان نیستند زندگی می‌کنند و از حقوق خودشان استفاده می‌نمایند. آنها طبق اصل بیست‌وسوم قانون اساسی جمهوری اسلامی در عقیده‌ی خودشان آزاد هستند و عقیده در جامعه‌ی اسلامی و بنابر اسلام، ممنوع نیست.

خود کار کند. اصلاً مراد از آزادی زن این نیست. آزادی زن، یعنی آزادی جنسی؛ آزادی بی‌بندوباری؛ زن بتواند در آن چیزهایی که منتهی به مسائل جنسی و شهوانی است، آزادانه رفتار کند و دیگران هم بتوانند با زن آزادانه برخورد کنند. مفهوم آزادی زن در غرب این است. آنها می‌گویند در ایران اسلامی، آزادی نیست. آری؛ به این معنا البته که آزادی نیست. (۵۰)

اسلام و آزادی بیان عقیده

آزادی فکر و عقیده، یکی از مباحث مهم در اسلام و نیز در فرهنگ کنونی است؛ ... امروز آزادی فکر، عقیده و مذهب یک شعار پذیرفته شده‌ی جهانی به حساب می‌آید. یعنی در دنیا حتی حکومتها و کشورهایی که به آزادی هم اعتقادی ندارند و انواع آزادیها، بخصوص آزادی فکر را در جوامع خودشان بشدت محدود کرده‌اند، دم از آزادی فکر، عقیده و مذهب می‌زنند و شعارش را می‌دهند. گاهی هم تظاهراتی که نشانه‌ی این است که مثلاً در این کشور مذهب یا عقیده آزاد است، انجام می‌دهند. مثلاً در کشورهایی که شدیداً بر روی عقیده‌ی اسلامی و دین اسلام حساسیت دارند، بعضی از ظاهرکارها انجام می‌شود تا در دنیا منعکس شود که در این کشور آزادی فکر و عقیده تأمین شده است.

نظر اسلام به طور کلی باید تبیین شود. البته در آنچه که دنیا شمار آن را می‌دهد، از جمله این‌که آیا واقعاً در دنیا آزادی فکر که ادعا می‌شود، وجود دارد یا خیر، حرف بسیار است. اجمالاً نظر اسلام را در سه محور

سختگیرها هم در اسلام داده نمی شود. (۵۱)

حکومت ما اسلامی است و در آن آزادی بیان وجود دارد و سخنانی که از سر بی انصافی بیان شده، با استفاده از همین فضای آزاد مطرح شده است. (۵۲)

آزادی بیان در چهارچوب ارزشها

آزادی فکر و بیان هم یکی از ارزشهای انقلاب بود. مردم می خواستند آزادانه فکر کنند. آن روز، آزادی فکر، آزادی بیان و آزادی تصمیم گیری هم نبود. مردم این را نمی خواستند؛ می خواستند این آزادیها باشد.

... ارزشها که می گوئیم، یعنی دین، ایمان، استقلال سیاسی، استقلال

→ همه زنده سوزی و زندان و شکنجه و نفی بلد شد. پاپ «اینوسان سوم» Innocent III است. ریشه های اولیه نفیست تقیث عقاید را که در غالب کشورهای اروپا مخصوصاً فرانسه و ایتالیا و سپس اسپانیا از طرف مؤمنان و دولتیان و کشیشان علیه ملحدان و منحرفان و معتزلیان به پا خواسته بود، باید در سال هزار میلادی جستجو کرد. دومی، حالت عام و علنی و آغاز توسعه و اقدامات رسمی و وسیع ضد الحادی در اواخر قرن ۱۲ و ابتدای قرن ۱۳ است. در روش دادرسی در دادگاههای تقیث عقاید، خود دارگاه و بازپرسان به سراغ متهم رفته و از دیگران دعوت به جاسوسی و دادن گواهی علیه او می کردند. شیوه های شکنجه کردن ملحدان برای اقرار گرفتن از آنها یا وادار کردن آنها به توبه عبارت از شلاق زدن آنها، سوزاندن، کشیدن جوارح از اطراف یا حبس در سیاه چالهای تنگ و تاریک بود. یک ابتکار مهم انگیزاسیون نظارت بر گفتار و نوشتار یا بستن و مشروط ساختن زبان و قلم - که سانسور مطبوعات و درگیری مسیحیت با آزادی علم و فکر است - بود.

(رک: واژه نامه ایوان، دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۶۷. رک: تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه فریدون بدره ای، تهران ۱۳۴۵، جلد های ۱۳ و ۱۸ و ۲۰. رک: دائرةالمعارف انگلیسی Encyclopedia Britanica)

البته این که «عقیده آزاد است»، آیا بدان معناست که اسلام به این که کسانی به غیر عقیده حق باشند، موافق و راضی است؟ قهری است که نه؛ «آزاد است»، یعنی مؤاخذه ای دنبال این کار نیست و مجازاتی ندارد. کسی که در جامعه ای اسلامی عقیده ی غیراسلامی داشته باشد، مادامی که این عقیده در صدد معارضه و مبارزه با نظام و عقیده ی اسلامی نباشد، آزاد است و مجازاتی ندارد.

۳- گرایشها و اندیشه های سیاسی در جامعه ای اسلامی محور سوم، فکر سیاسی است که گرایشها و اندیشه های سیاسی در جامعه ای اسلامی آزاد است. هیچ کس را به جرم داشتن یک فکر سیاسی یا علمی، نمی توان مورد تعقیب قرار داد و اسلام اجازه ی این کار را نمی دهد. این کار در قرون وسطی در اروپا رایج بود و دانشمندان را به خاطر اعتقاد به کشفیات جدید و اکتشافات علمی روزبه روز زیر فشار قرار می دادند؛ عده ای را می کشتند و بعضیها را به خاطر اعتقادات سیاسی از بین می بردند. هیچ کدام از اینها در اسلام نیست و اجازه ی این

۱. Inquisition، از لحاظ لغوی به معنای تقیث عقاید مذهبی مردم از طرف کلیسا و محکوم کردن و بعضاً اعدام کسانی است که به انکار کلیسای کاتولیک عقیده نداشتند، که در تاریخ عقاید اسلامی به آن «محنه» گویند. در قرون وسطای اروپا، دانشمندان و متفکرانی را که نظریاتی متفاوت با کتب مقدس عهد قدیم (تورات) و عهد جدید (انجیل) داشته یا منحرف از مذهب رسمی و مخالف کلیسا و کشیها بوده اند، پرس و جو و شکنجه کرده، وادار به توبه و انکار افکار خود و تبیت از معتقدات رایج می نموده اند. چیریان انگیزاسیون در حقیقت هم تقیث عقیده بوده است و هم تحلیل عقیده، پایه گذار عمده ای آن که باعث آن ←

فی المدینة لئفریتک بهم^۱». «مرجفون» - یعنی آن کسانی که در جامعه تشنج آفرینی می‌کنند و جامعه را به اضطراب و حرکات ناسالم می‌کشانند - در مدینه هستند. «مرجف» یعنی آن کسی که با سخن، با شایعه‌پراکنی، با موضع‌گیری و اظهار نظر خود، جو عمومی جامعه را به تشنج می‌کشاند. این حتی در جامعه‌ی کوچک زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قابل قبول نیست.

... بیان آزاد است، اما اگر با این بیان کسی بخواهد جو آرام جامعه و سلامت محیط همزیستی مردم را به هم بزند، اسلام به هیچ وجه این را قبول ندارد؛ می‌فرماید: «لئفریتک بهم»، دستگاهها موظف خواهند بود که در مقابل چنین بیانی بایستند و تعقیب قانونی، سیاسی و حقوقی کنند. ... پس بیان اظهار عقیده غیر از تشنج آفرینی است. (۵۴)

ما به آزادی بیان و آزادی فعالیت‌های اجتماعی معتقدیم. اصلاً این مفاهیم و این حقایق را انقلاب و پیشروان انقلاب به این کشور آوردند.

... اما این آزادی، محدود است و آزادی مطلق نیست. حدش کجاست؟ حدش عبارت است از حدودی که اسلام تعیین کرده است. اگر بنا شود که کسانی مردم را به بی‌ایمانی و به شهوات سوق دهند، در این کار، آزاد نیستند. این آزادی، آزادی خیانت است.

اگر قرار شد کسانی بنشینند و توطئه کنند و این توطئه را به شکلی در نوشته‌ای منعکس کنند، این آزادی توطئه است و مردود است. (۵۵)

اقتصادی، استقلال فرهنگی، آزادی فکر، رواج اخلاق فاضله، حکومت مردمی، حکومت صالح و انسانهای برخوردار از دین و تقوا در رأس کارها.

... این طور نباشد که یکی به استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی توجه کند، اما به دینداری توجه نکند؛ یا به دینداری توجه کند، اما به آزادی فکر توجه نکند؛ یا به آزادی فکر و بیان توجه کند، به حفظ دین و ایمان مردم توجه نکند. اگر این طور باشد، کار ناقص انجام می‌گیرد. باید به همه‌ی مجموعه ارزشها توجه شود. بالاتر از همه، دستگاههای حکومتی هستند که باید به تمام این ارزشها توجه کنند و همه‌ی آنها را مورد حفاظت و حراست قرار دهند. (۵۳)

حدود آزادی بیان

اساساً آزادی برای هدایت و رشد افکار و برای پیشرفت جامعه است. آن آزادی‌ای که موجب گمراهی و رکود افکار و موجب عقبگرد جامعه باشد، یقیناً قابل قبول نیست. یکی از مرزهای آزادی بیان عبارت از اغواگری و گمراه‌سازی است. هر سخنی که گمراه کننده و به خطا افکننده‌ی دلها و ذهنها در جامعه باشد، ممنوع است؛ و یکی از مرزها، تشنج عمومی در جامعه است ... که در سوره‌ی احزاب در آیهای می‌فرماید: «لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون

انمه بَلَّغْتَ به‌طور مؤکد و مکرر روی آن تأکید شده است. البته تعبیری که در این جا از آزادی می‌گیریم، مرادمان آزادی مطلق نیست که هیچ طرفداری در دنیا ندارد. فکر نمی‌کنم کسی در دنیا باشد که به آزادی مطلق دعوت کند. مرادمان آزادی معنوی هم که در اسلام و بخصوص در سطوح راقی معارف اسلامی هست، نیست؛ آن محل بحث ما نیست. آزادی معنوی چیزی است که همه‌ی کسانی که معتقد به معنویاتند، آن را قبول دارند؛ محل رد و قبول نیست. منظور از «آزادی» که در این جا بحث می‌کنیم، «آزادی اجتماعی» است؛ آزادی به مثابه‌ی یک حق انسانی برای اندیشیدن، گفتن، انتخاب کردن و از این قبیل. همین مقوله، در کتاب و سنت مورد تجلیل قرار گرفته است.

... مقوله‌ی آزادی را اسلامی بدانید. البته به نظر من، دو گروه هستند که بر ضداسلامی کردن و بومی کردن و خودی کردن مقوله‌ی آزادی با هم همکاری می‌کنند:

یک گروه کسانی هستند که در کلماتشان، مرتب از گفته‌های فلاسفه‌ی غربی دو، سه قرن اخیر برای مسأله‌ی آزادی شاهد می‌آورند: فلان‌کس این‌طور گفته است، فلان‌کس آن‌طور گفته است. البته اینها نجیبها هستند که اسم این فلاسفه را می‌آورند؛ اما بعضی فیلسوف‌نماهای مطبوعاتی هم هستند که حرف «جان استوارت میل»^۱ و حرف فلان

۱. Jane Estuart Mil (۱۸۷۳-۱۸۰۶ م) فیلسوف و اقتصاددان بریتانیایی که در فلسفه و

برخورد افکار و آزادی افکار برای هدایت افکار است. یک نظام و یک رژیم و یک دولت که نمی‌تواند در راه هدایت افکار قدم بر ندارد و آن کاری را که برای هدایت افکار مفید است، انجام ندهد. درست همان دولت و همان دستگاه و نظامی که می‌خواهد مخلصانه کار کند، نباید حرکتی را که مایه‌ی گمراهی افکار می‌شود، اجازه دهد. اگر آزادی بیان به هدف و به منظور هدایت افکار است، پس آن بیانی که افکار را هدایت نمی‌کند، بلکه گمراه می‌کند، مردم را فریب می‌دهد و حقایق را می‌پوشاند و باطل را حق جلوه می‌دهد و حق را باطل جلوه می‌دهد، بیانی مایه‌ی گمراهی و مضر است. درست به همان دلیل که بیان حقیقت برای هدایت افکار، و آزادی بیان برای رشد افکار لازم است، به همان دلیل برخی از آزادیها که از آن سوء استفاده می‌شود و افکار گمراه می‌شوند، حرام و ممنوع است و نباید وجود داشته باشد. ... مجموعاً با این اصل اسلامی - که از شواهد و قرائن به دست می‌آید و از آن آیه‌ی شریفه «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیسمعون احسنه»^۱ هم به نحوی ممکن است استفاده شود - آزادی بیان در جای خود امر مسلمی است؛ اما حدود و مرزهایی وجود دارد، که آن هم مسلم است. (۵۶)

آزادی اجتماعی و پروا شنهای نادرست

مسأله‌ی آزادی یکی از مقولاتی است که در قرآن کریم و در کلمات

است؟ بنابراین، این فکر هم غلط است که کسانی این‌گونه فکر کنند. این دو دسته‌ی غربگرایان و احتیاط‌کنان - این طوری اسمشان را بگذاریم - در واقع بدون این‌که خودشان بدانند، با یکدیگر همدستی می‌کنند تا مفهوم آزادی را کاملاً از حوزه‌ی اسلامی خارج کنند؛ در حالی که چنین چیزی نیست و مفهوم آزادی یک مفهوم اسلامی است.

... اسلام، بالاتر از این گفته است. اسلام آزادی را امر فطری انسان می‌داند. آزادی یک حق است، اما حقی برتر از سایر حقوق؛ مثل حق حیات، حق زندگی کردن. همچنان که حق زندگی کردن را نمی‌شود در ردیف حق مسکن و حق انتخاب و ... گذاشت - برتر از این حرف‌هاست، زمینه‌ی همه‌ی اینهاست - آزادی هم همین‌طور است. این، نظر اسلام است. (۵۷)

فکر غلط نسبت به آزادی اجتماعی

آزادی اجتماعی به همین معنایی که امروز در فرهنگ سیاسی دنیا ترجمه می‌شود، ریشه‌ی قرآنی دارد. هیچ لزومی ندارد که ما به لیبرالیسم قرن هجدهم اروپا مراجعه کنیم و دنبال این باشیم که «کانت»^۱ و «جان

۱. Immanuel Kant، در سال ۱۷۲۴ در کیگسبرگ از شهرهای آلمان متولد شد. ریاضیات، طبیعیات و هیأت و نجوم و فلسفه‌ی اولی را فنون اختصاصی خود ساخته و عمر خویش را وقف علم و حکمت نموده بود. نوشته‌هایش غالباً پیچیده و دشوار است. وی در سال ۱۸۰۴ بدرود حیات گشت. «چه می‌توانم بدانم؟»، «چه باید بکنم؟»، «به چه چیز می‌توانم میداور باشم؟»، اینها بنا بر گفته‌ی مشهور کانت مسائل فلسفی خاص است. اولی فلسفه‌ی انتقادی

فیلسوف فرانسوی یا آلمانی یا امریکایی را می‌آورند، ولی اسمش را نمی‌آورند؛ به نام خودشان می‌گویند! اینها هم تقلب می‌کنند، لیکن باز هم به این‌که این فکر به وجود آید که تفکر آزادی و مفهوم آزادی اجتماعی، یک فکر غربی و یک هدیه از سوی غرب برای ماست، کمک می‌کنند! یک دسته‌ی دیگر هم که به اینها ندانسته کمک می‌کنند، کسانی هستند که تا مفهوم آزادی مطرح می‌شود، فوراً سرعوب می‌شوند، احساس وحشت می‌کنند و فریاد می‌کشند که آقا! دین از دست رفت! نه؛ دین بزرگترین پیام‌آور آزادی است. چرا دین از دست برود؟! آزادی درست و آزادی معقول، مهمترین هدیه‌ی دین به یک ملت و به یک جامعه است. به برکت آزادی است که اندیشه‌ها رشد پیدا می‌کند و استعدادها شکوفا می‌شود. استعداد، ضد استعداد است. هر جا استعداد باشد، شکوفایی استعداد نیست. اسلام، شکوفایی انسانها را می‌خواهد. منابع عظیم انسانی بایستی مثل منابع طبیعی استخراج شوند، تا بتوانند دنیا را آباد کنند. بدون آزادی مگر ممکن است؟ با امر و نهی مگر ممکن

→ روش علمی معتقد به تجربه و آزمایش بود و روش تجربی نیز به عقیده‌ی او روش استقرایی محسوب می‌شد. به عقیده‌ی «میل» اساس دانش بشر بر دریافتهای مستقیم او از موجودات خارجی است، ولی بیشتر علم بشر از راه استنتاج به دست می‌آید. این استنتاج از روی مراد است که دریافت و ادراک مستقیم در اختیار بشر می‌گذارد و بشر از روی این استنتاج، قوانین کلی و مفاهیم عمومی را به دست می‌آورد. «میل» در اخلاق طرفدار مذهب سوگرای و اصالت لذت است. مذهبی که می‌گوید سعادت در لذت و سواد، و علم سعادت در الم و زیان است؛ بنابراین برای وصول به سعادت باید لذت را افزایش و رنج و الم را کاهش داد.

شکل تحریف شده‌ای در جنگهای استقلال امریکا^۱ به کار گرفته شد و آن منشور امریکایی به وجود آمد - که همه‌ی این بحثها فرصتهای بیشتری را برای گفتن می‌طلبد - تاکنون دهها تفسیر از لیبرالیسم، بخصوص در این اواخر ارائه شده است. این اواخر، نظریه‌پردازان و به اصطلاح ایدئولوگهای امریکایی یا پیشکرده‌ی امریکا، مرتب در این زمینه قلم می‌زنند.

... این فکر غلط است که تصور کنید تفکر آزادی اجتماعی، تفکری است که غرب به ما هدیه کرده است؛ هر وقت هم خواستیم حرف شیرین و جالبی در این زمینه بزنیم، حتماً کتاب فلان کس را آدرس بدهیم؛ نام فلان کس را که در غرب نشسته برای خودش فکر کرده و نوشته، ذکر کنیم؛ نه. باید مستقل فکر کرد. باید به منابع خودی و به منابع اسلامی مراجعه کرد. انسان از تفکرات دیگران، برای تشریح ذهن و یافتن

۱. جنگهای استقلال امریکا در سال ۱۷۷۵ میلادی و به دنبال وضع تعرفه‌های گمرکی متعدد از سوی دولت انگلستان و تحریم کالاهای انگلیس از طرف مهاجرنشینهای امریکایی آغاز شد. در این جنگها مهاجرنشینهای امریکا - به رهبری جورج واشنگتن - به علت نداشتن ارتش، با مبارزات چریکی و نامنظم به دفاع از خود و استقلال کشور پرداختند و با انتشار اعلامیه‌ی استقلال، در چهارم ژوئیه ۱۷۷۶ میلادی، عزم خود را برای جدایی از انگلستان اعلام داشتند و به مخالفت با برده‌داری و برابری انسانها تأکید نمودند. طولی نکشید که فرانسه و اسپانیا هم به نفع امریکا وارد جنگ شدند و کرج‌نشینها با کمکهای فراوان این دو کشور، مهاجمان انگلیسی را شکست دادند و با خاتمه‌ی جنگ در سال ۱۷۸۳ میلادی، امریکا به نظام جمهوری دست یافت و جورج واشنگتن - در سال ۱۷۸۷ - به عنوان اولین رئیس‌جمهور امریکا انتخاب شد. (ر.ک: تاریخ جهانی، شارل دولاندین، جلد ۱. ترجمه‌ی بهمنش، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۹۰-۱۹۳)

استوارت میل^۱ و دیگران چه گفته‌اند. ما خودمان حرف و منطق داریم. ... در اسلام، برای آزادی اجتماعی امتیاز بیشتری قائل شده‌اند، تا در مکاتب غربی. البته تفاسیر لیبرالیسم خیلی متعدد است. یعنی از وقتی که بعد از رنسانس،^۲ تفکر لیبرالیستی در فرانسه و در اروپا و بعد در همه‌جای دنیا رشد پیدا کرد و بعد هم به انقلاب فرانسه منتهی شد و بعد هم به

→ است و به این موضوع برمی‌گردد که: با فرض وسایل اطلاع و استدلالی که در دست داریم، دامنه‌ی شناختهای مسلم من تا کجا ممکن است بسط یابد؟ دومی مسأله‌ی اخلاق است و سومی مسأله‌ی مذهب. (ر.ک: سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، البرز، تهران، ۱۳۷۵) و فلاسفه‌ی بزرگ، آندره کورسون ترجمه‌ی کاظم اعتمادی، انتشارات صفتی علیشاه، ۱۳۶۳) ۱. Renaissance، نهضت جدید حیات علمی، ادبی و هنری را که در اواخر سده‌های میانی و آغاز سده‌ی چهاردهم به وجود آمد و تا سده‌ی شانزدهم ادامه یافت، «رنسانس» گویند. این نهضت برای احیای ادبیات و علوم و صنایع در اروپا به وجود آمد و اساسش مبتنی بر تقلید از ادبیات قدیم بود. در واقع رنسانس، نه یک دوره‌ی زمانی، بلکه یک شیوه‌ی زندگانی و تفکر بود که از طریق بازرگانی، جنگ و اندیشه‌ها از ایتالیا به سراسر اروپا گسترش یافت. یکی از مهم‌ترین علل پیشرفت رنسانس در اروپا کشف آثار بازمانده‌ی ملل باستانی و بخصوص شاهکارهای علمی و فلسفی یونان بود که در قرون وسطی مردم از وجود آنها بگفتی بی‌خبر بودند. این آثار در نتیجه‌ی فتوحات مسلمانان در امپراتوری بیزانس و جنگهای صلیبی مستقیماً به دست اروپاییان افتاد، و به زبانهای اروپایی ترجمه شده و این ترجمه و انتشار آثار یونانی موجب ایجاد افکار فلسفی و ادبی و علمی تازه‌ای شد و همین اندیشه‌های جدید، مهم‌ترین عوامل پیدایش رنسانس گردید. از طرف دیگر اختراع فن چاپ، و سبلیه‌ی انشاعی سریع علوم و کتب گردید. عامل دیگر، توسعه‌ی ثروت و افزایش زر و سیم در اروپا بود که نتیجه‌ی مستقیم اکتشافات بزرگ جغرافیایی (کشف قاره امریکا و راه یافتن اروپاییان به آسیا و هندوستان) به شمار می‌رفت، که این امر موجب شد بسیاری از ثروتمندان به تشریف هنرمندان و دانشمندان و ادبا و شعرا بپردازند. استعمار یکی از ثمرات رنسانس می‌باشد که در قرون جدید و معاصر به بار نشست. (ر.ک: تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۳)

بود. گفت: «استعبدت الناس وقد خلقهم الله احراراً؛ شما مردم را برده‌ی خودتان کرده‌اید، در حالی که خدا اینها را آزاد آفریده است. این یک منطق و پایه برای مردم‌سالاری واقعی است. آزادند در چه؟ در این‌که هرچه خواستند امروز ظهور بخورند؟ این‌که چیز کوچکی است. مهمترین مصداق آزادی این است که سرنوشت خودشان را، خودشان انتخاب کنند؛ این پایه‌ی دموکراسی است.

... آزادی مردم، متکی به معرفت دینی است. در خصوص اصل آزادی در دموکراسی و مردم‌سالاری، نمی‌توانیم دین خدا را بگیریم، اما در زمینه‌ی آنچه که تکالیف حاکم و مردم و قوانین رایج است، حرف خدا را رد کنیم. این‌که «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» است؛ این‌که خودش ضد دین است. در این‌جا بایستی مردم و نظام مردمی که متکی به آرای مردم است، باشند و ارزشهای دینی و معیارهای دینی صددرصد. نه آنچه که عده‌ای خرافی و نادان جزو دین کرده‌اند، بلکه آنچه که حقیقتاً از دین و متکی به معرفت و استدلال متین دینی است. در مجموعه‌ی این نظام حتماً رعایت شود. اینها چهارچوبهای قطعی نظام است. (۵۹)

آزادی و عزت انسانها

ملتهای مسلمان مانند همه‌ی ملتهای ضعیف جهان سوم، به استقلال و آزادی احتیاج دارند، و به این‌که سرنوشت آنان در سرینجه‌ی اقتدار

۱. نساء: ۱۵۰.

نقطه‌های روشن استفاده می‌کند؛ نه برای تقلید کردن. اگر پای تقلید به میان آمد، ضرر بزرگ خواهد بود.

... آزادی اجتماعی که این قدر در اسلام ارزش دارد، اگر در خدمت ضایع کردن فرآورده‌های ارزشمند معنوی یا مادی یک ملت به کار گرفته شود، مضر است؛ درست مثل حیات یک انسان. «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً»^۱. در منطق قرآن، کشتن یک انسان، مثل کشتن همه‌ی انسانیت است. این، مفهوم خیلی عجیبی است. کسی که دست به قتل یک انسان دراز می‌کند، مثل این است که همه‌ی انسانیت را کشته است؛ چون تعرض به حریم انسانیت است. (۵۸)

آزادی مردم، یا تکیه بر مردم‌سالاری

آزادی مردم و اتکاء به آراء آنها و مردم‌سالاری به معنای واقعی کلمه، برای ما یک امر مقدس است. چرا؟ نه به خاطر فلسفه‌ی لیبرالیسم، بلکه به خاطر این‌که خدای متعال که خالق و مالک ماست، گفته: «الناس کلهم احرار»؛^۲ همه‌ی انسانها آزادند. «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً»؛^۳ خدا این را گفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌گوید، یعنی خدا گفته؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله که می‌گوید، یعنی خدا گفته است؛ فقط حرف، حرف آنهاست. خلیفه‌ی دوم هم به عامل خودش - که او هم در همان محیط

۱. مائده: ۳۲.

۲. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۱.

قدرتهای جاه طلب و مادی و کسانی که جز به منافع خودشان فکر نمی کنند، نباشد. (۶۰)

ممکن است برای انسانها نان و آب هم فراهم باشد، اما زندگی شایسته‌ی انسان فقط به نان و آب نیست؛ انسان هدف می خواهد، انسان عشق و محبت می خواهد، انسان آرمانهای متعالی می خواهد، انسان آزادی و عزت می خواهد. اگر شکم ملتی را هم سیر کردند، اما آقایی و عزت را از او گرفتند، او را گوش به فرمان کردند، ذلیل کردند، این ملت چگونه می تواند احساس آسایش و آرامش کند؟ (۶۱)

منابع:

۱. بیانات در مراسم فارغ التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۶/۱۲
۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۱۰/۵
۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۱۱/۲۰
۴. خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۱۳۷۲/۱/۴
۵. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰
۶. بیانات در دیدار جامعه‌ی اسلامی دانشجویان ۱۳۷۹/۸/۱۷
۷. بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۳۷۹/۷/۱۴
۸. بیانات در دیدار جامعه‌ی اسلامی دانشجویان ۱۳۷۹/۸/۱۷
۹. بیانات در دیدار اقدار مختلف مردم ۱۳۶۸/۹/۱
۱۰. بیانات در دیدار هیأت رئیسه‌ی مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۹/۱۲/۶
۱۱. بیانات در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۲/۲۲
۱۲. بیانات در اجتماع بزرگ مردم بوشهر ۱۳۷۰/۱۰/۱۱
۱۳. بیانات در دیدار مدیران ستاد فرماندهی کل قوا ۱۳۶۸/۱۲/۲۱
۱۴. بیانات در دیدار جمع کثیری از نیروهای مقاومت بسیج ۱۳۶۹/۹/۷